

۱۹ قدرت به مثابه کلاه
سعید حجاریان

۱۸ تهران مدرن
سیدحسین مرعشی

۴ خانواده بزرگ
حزبی
احمد تقیب‌زاده

۱۹ یادای از
آیت‌الله مروارید
عبدالمجید معاد یخواه

۱۱ مسلمان مدرن
درباره ماهاتیر محمد

۲۶ یکی از سه مجاهد
عبدالرضانیک‌بین درگذشت



هفته‌نامه سازندگی بررسی می‌کند:

آینده‌ی هم‌شهری

• صفحه ۳۲

دبیر کل و سخنگو
استراتژی حزب کارگزاران سازندگی ایران
درباره دولت دوازدهم را اعلام کردند:

اتحاد راهبردی انتقاد کارشناسی

• صفحه ۴

روحانی وارث هاشمی

چرا از رئیس‌جمهور و کابینه دوازدهم حمایت می‌کنیم؟

• صفحه ۳

در باور من شهر برای انسانها ساخته می‌شود و از روابط انسانی و ساختار اجتماعی، هویت می‌پذیرد. بنابراین کلیه برنامه‌ها و فعالیت‌ها باید در جهت ارتقای کیفیت زندگی شهروندان و آرامش و آسایش انسانها تنظیم شود و به اجرا درآید. دستیابی به شهری انسان‌محور هدف این برنامه است و شهرداری باید به عنوان نهادی «تسهیل‌گر» و نه «تصدی‌گر» عهده‌دار اجرای این مأموریت باشد.

شهر امید

بخشی از برنامه دکتر محمدعلی نجفی برای شهرداری تهران



لحاظ شوند.

۸- واقعیت آن است که مهمتر از عناوین و حتی راهبردها و راهکارهای برنامه، طراحی برنامه‌های عملیاتی و مدیریت بر اجرای پروژه‌هایی است که بتوانند امکان مشاوره و مشارکت شهروندان، نهادهای مدنی، شبکه‌های اجتماعی، فعالان و متخصصان امور شهری به ویژه بانوان و جوانان را فراهم کنند و ظرفیت‌های جدیدی در تامین منابع پایدار، سرمایه‌گذاری مردمی، ثروت‌آفرینی شهری، شتاب و رونق در کسب و کارهای شهری را ایجاد و نهایتاً تحول در ساختارهای حقوقی و نظارتی و تبدیل تهران به شهری دلخواه برای مردم را محقق سازند. اجرای این برنامه‌ها از سوی هر که باشد نیازمند سیاست‌گذاری و مدیریت جمعی است که اساس آن همدلی، حسن ظن، مشارکت و هم‌افزایی از سوی شهروندان تهرانی، شورایی اسلامی شهر و مدیران شهرداری و مستلزم پشتیبانی و تعامل میان ارکان نظام جمهوری اسلامی ایران، دولت و مدیریت شهری تهران است.

● مناسبات مدیریت شهری و حاکمیت مهم چالش‌ها و مسائل

■ تقسیم‌بندی وظایف ملی و محلی

■ هماهنگی و همگرایی سیاستی - برنامه‌ای مدیریت شهری با سطح شهر، استان، منطقه کلاشهری و دولت

■ جایگاه مدیریت شهری در حاکمیت و حضور شهرداری تهران در نظام تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی

■ مدیریت هماهنگ شهری و ایفای نقش به عنوان محور هماهنگی مدیریت در شهر

● هدف راهبردی

■ ارتقاء و تقویت جایگاه و نقش مدیریت شهری در حاکمیت

● راهبردها

■ ارتقای مناسبات مدیریت شهری با حاکمیت، دولت، مجلس شورای اسلامی و قوه قضائیه

■ تحقق مدیریت هماهنگ شهری (برنامه‌ریزی، تامین زیرساخت و تعاملات نهادی هماهنگ)

■ به‌روز رسانی قوانین و مقررات موضوعه به منظور تقسیم وظایف متناسب با ایجاد شهر پایدار، تاب‌آور، رقابت‌پذیر، مدرن و هوشمند

● اهم سیاست‌ها

■ بازنگری فرآیندها و کاهش فرآیندهای موازی، اصلاح ساختار سازمانی و توسعه فناوری‌های نوین در ارائه خدمات

■ بازنگری ساختار سازمانی به منظور چابک‌سازی و کوچک‌سازی سازمان شهرداری تهران

■ ساماندهی شوراهای عالی و کمیسیون‌های تخصصی زیرمجموعه شهرداری

■ افزایش سهم فعالیت‌های برون‌سپاری شده

■ اطلاع‌رسانی به موقع، جامع، شفاف، قابل اتکاء و دسترس‌پذیر از تصمیمات مدیریت شهری

■ تلاش در جهت تحقق بودجه‌ریزی و برنامه‌ریزی مشارکتی

■ تشویق و تقویت زمینه‌های برگزاری رویدادهای بین‌المللی در تهران

■ ایجاد زیرساخت‌های لازم به منظور کاهش مراجعه و مواجهه مستقیم شهروندان با کارکنان شهرداری

● حاکمروایی خوب شهری

■ اهم چالش‌ها و مسائل

■ قوانین و مقررات متناسب با الزامات حکمروایی خوب شهری

■ مسئولیت‌پذیری و پاسخگویی

■ شفافیت و سلامت سازمانی

■ قانونگرایی

■ دیپلماسی شهری

■ بهره‌وری سازمانی و کارآمدی

■ مشارکت‌پذیری

● هدف راهبردی

■ تبدیل مدیریت شهری به حکمروایی مدرن و کارآمد

● راهبردها

■ رانت‌زدایی، ایجاد شفافیت در نظام تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری و ارتقای سلامت اداری

■ مطالبات شهرداری تهران

■ روابط مالی کارآمد دولت و شهرداری

● هدف راهبردی

■ مدیریت بهینه منابع و مصارف

● راهبردها

■ اصلاح سیاست‌های بودجه‌ای شهرداری

■ ایجاد تنوع و اصلاح نظام تامین مالی شهرداری و پایدارسازی درآمدها

■ بهبود نظام نظارت و ارزیابی فعالیت‌ها

■ برقراری شفافیت و انضباط مالی و مدیریت موثر هزینه کرد

● اهم سیاست‌ها

■ تدوین بودجه پیشنهادی سنواتی با در نظر گرفتن اولویت‌های استراتژیک و براساس برش سالانه از برنامه‌های میان‌مدت

■ استقرار حداکثری رویکرد بودجه‌ریزی مشارکتی و نظام بودجه‌ریزی مبتنی بر عملکرد

■ پیگیری نظرات شهرداری تهران در لایحه ارزش‌افزوده و درآمدهای پایدار به منظور افزایش سهم درآمدهای پایدار

■ تدوین بسته سیاست‌های تشویقی و تنبیهی به منظور وصول عوارض پایدار

■ ایجاد تنوع در روش‌های تامین مالی پروژه‌های شهری نظیر BOT، PPP، فاینانس، یوزانس، اوراق صکوک و...

■ واگذاری پروژه‌های نیمه‌تمام و در حال بهره‌برداری و بخش خصوصی با هدف مردمی کردن اقتصاد

■ اخذ بهای واقعی خدمات شهری و بازنگری نظام کسب درآمد از فعالیت‌های اقتصادی شهر

■ بهینه کردن نظام تشخیص و وصول درآمد

● اهم سیاست‌ها

■ بازآرایی روابط مالی دولت و شهرداری

■ اجرای کامل نظام پذیرش پروژه‌های جدید و حذف پروژه‌های فاقد اولویت و توجه

■ برقراری سیستم شناسایی و ایفای حقوق و مطالبات

■ تدوین و استقرار استانداردهای مشخص حسابداری، حساسی و بودجه

■ شناسایی، تدقیق و طراحی نظام بازپرداخت بدهی‌های شهرداری تهران

■ استقرار کامل نظام فنی و اجرایی شهرداری تهران و به کارگیری مشاوران و پیمانکاران ذی‌صلاح

■ واگذاری فعالیت‌ها و پروژه‌های شهری از طریق مناقصه عمومی و استقرار حداکثری نظام ارجاع رقابتی

■ کاهش تصدی‌گری و برون‌سپاری فعالیت‌ها

■ شناسایی، تدقیق و طراحی نظام وصول مطالبات شهرداری تهران

● هوشمندسازی شهر و شهرداری

■ اهم چالش‌ها و مسائل

■ زیرساخت‌های فناوری اطلاعات و ارتباطات

■ یکپارچگی سامانه‌های موجود در شهرداری تهران

■ نظام آماري مناسب و قابل اتکاء

■ به کارگیری موثر هوشمندسازی در فرآیندهای سازمانی

■ فرهنگ استفاده از فناوری اطلاعات

■ اطلاع‌رسانی و خدمات‌رسانی الکترونیک (تحت وب) به مردم

■ تاباوت شهروندان به شهر، توزیع خدمات و امکانات شهری و ... عواملی هستند که توسعه پایدار شهری در بستر آنها امکان‌پذیر است. بنابراین کلیه برنامه‌ها و فعالیت‌ها باید در جهت ارتقای کیفیت زندگی شهروندان و آرامش و آسایش انسانها تنظیم شود و به اجرا درآید. دستیابی به شهری انسان‌محور هدف این برنامه است و شهرداری باید به عنوان نهادی «تسهیل‌گر» و نه «تصدی‌گر» عهده‌دار اجرای این مأموریت باشد.

■ تاباوت شهروندان به شهر، توزیع خدمات و امکانات شهری و ... عواملی هستند که توسعه پایدار شهری در بستر آنها امکان‌پذیر است. بنابراین کلیه برنامه‌ها و فعالیت‌ها باید در جهت ارتقای کیفیت زندگی شهروندان و آرامش و آسایش انسانها تنظیم شود و به اجرا درآید. دستیابی به شهری انسان‌محور هدف این برنامه است و شهرداری باید به عنوان نهادی «تسهیل‌گر» و نه «تصدی‌گر» عهده‌دار اجرای این مأموریت باشد.

● پیش‌گفتار

آنچه پیش رو است «کلیات برنامه پیشنهادی شهرداری تهران» برای دوره چهارساله ۱۴۰۰-۱۳۹۶ است. در این برنامه کوشش شده است با تمرکز بر مسائل و چالش‌های پیش‌روی «شهر» و «شهرداری تهران»، از اسناد فرادست مانند قانون اساسی، سند چشم‌انداز بیست‌ساله، سیاست‌های کلی نظام در حوزه مدیریت شهری، سیاست‌های ابلاغی اقتصاد مقاومتی و دیدگاه‌های مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) و اسناد مصوب مرتبط با شهرداری تهران نظیر طرح راهبردی -ساختاری جامع، طرح تفصیلی شهر تهران و برنامه پنج‌ساله دوم شهرداری و طرح‌های موضوعی مانند طرح جامع حمل و نقل برای گذردن افق‌های نو بهره‌برداری شود.

براین اساس ابتدا چشم‌انداز تهران در افق ۱۴۰۴ مورد اشاره قرار گرفته است و سپس با دسته‌بندی موضوعات راهبردی شهر و شهرداری به ۱۶ بخش، برای هر یک از بخش‌ها، چالش‌ها و مسائل اصلی تبیین و برای گذر از آنها راهبردها و اهم سیاست‌های مورد نظر ارائه شده است.

روشن است که تلاش در جهت تبدیل تهران به «شهری اسلامی»، «شهری جهانی»، «شهری مدرن»، «شهری تاریخی»، «شهری انسانی»، «شهری پایدار»، «شهری مشارکت‌جو»، «شهری شهروندمدار»، «شهری دانش‌بنیان»، «شهری ارتباطی» و ... در یک کلام شهری برای زندگی کاری دشوار و مستلزم درک و نگاهی نو و عزم و اراده‌ای جمعی است.

به شهر تهران باید فراتر از ساخت کالبدی آن نگریست، شهری که بر ساخت فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی ویژه و پیچیده‌ای متکی است. تهران امروز گویی «کشوری» است در دل کشور بزرگ ایران. هر فرصت و تهدیدی که فرا روی سرزمین پهناور ما است، در ابعادی کوچکتر و گاه در همان ابعاد در برابر تهران قرار دارد.

تهران دنیایی است که در درون آن دنیاهای گوناگون نهفته است. پس بیش و پیش از «یافت کلیدی» تهران باید «یافت فرهنگی»، «یافت اجتماعی»، «یافت اقتصادی» و حتی «یافت سیاسی» آن را شناخت و ضعف‌ها و قوت‌ها و فرصت‌ها و تهدیدهای پیش‌روی را مورد مطالعه قرار داد و سپس با عزمی راسخ و اراده‌ای قوی به بهبود امور شهر و زندگی شهروندان و آفرینش الگویی در تراز منطقی و جهانی همت گمارد.

برنامه پیش رو در فرصتی اندک با نگاه به ضرورت‌های پیش‌گفته تنظیم و تدوین شده است، از این رو لازم می‌دانم مابقی مقتضیات و محدودیت‌هایی را که این برنامه از آنها متأثر بوده است به اختصار یادآور شوم:

۱- اداره شهرها و مدیریت شهری در روزگار معاصر، چالشی فراگیر است که همه سکونتگاه‌های شهری جهان و به‌ویژه کلانشهرهای در حال توسعه را در بر گرفته است. شهر تهران نیز که از پیش از پیروزی انقلاب با مسائل پیچیده و در هم تنیده فراوانی درگیر بوده است، از این قاعده مستثنی نیست. از این رو یافتن راهبردها و راهکارهای مناسب‌تر اداره آن در وضعیتی پایدار و شایسته، تلاشی سترگ می‌طلبد که باید با دوراندیشی و همه‌جانبه‌نگری همراه باشد.

۲- توسعه پایدار، متوازن و موزون شهری محدود به تدوین اسناد راهبردی و حتی وابسته به کاربست فناوری‌ها و ابزارهای روزآمد نیست، بلکه مولفه‌هایی مانند میزان مشارکت اجتماعات محلی در امر توسعه، درجه مشارکت‌پذیری فرآیندهای اداره شهر،

۳- «شهر» و «شهرداری تهران» به عنوان دو نهاد متمایز اما مرتبط، در جهت ارتقای کیفیت زندگی شهروندان و آرامش و آسایش انسانها تنظیم شود و به اجرا درآید. دستیابی به شهری انسان‌محور هدف این برنامه است و شهرداری باید به عنوان نهادی «تسهیل‌گر» و نه «تصدی‌گر» عهده‌دار اجرای این مأموریت باشد.

۴- «تسهیل‌گر» و نه «تصدی‌گر» عهده‌دار اجرای این مأموریت باشد. در این نگاه است که مردم تدریجاً شهرداری را از آن خود می‌دانند، به آن اعتماد می‌کنند و نسبت به شهر و مسائل و مشکلات آن احساس تعلق و مسئولیت می‌یابند و رابطه‌ای ارگانیک و صمیمی میان مردم و این نهاد برقرار و امید به آینده‌ای بهتر برانگیخته می‌شود. تنها با این امید است که ظرفیت عظیم و نیروی بزرگ اندیشه «مردم»، پشت سر شهرداری بسیج می‌شود و در تصمیم‌سازی‌ها و سپس در مرحله اجرا و نظارت به مدد مدیریت شهری می‌آید.

۵- «شعار «تهران: شهر امید، مشارکت و شکوفایی» در چارچوب رویکرد بالا انتخاب شده است. تهران می‌تواند و باید به شهری تبدیل شود که همه شهروندان، آن را از آن خود بدانند و از زیستن در آن احساس آرامش، نشاط و «امید» داشته باشند. شهروندان امیدوار در فرآیند اداره و بهبود امور شهری، «مشارکت» می‌نمایند و با تقویت مناسبات، رفتارها و نهادهای مدنی، تحرک، توسعه و «شکوفایی» شهر و شهروندان در همه زمینه‌ها میسر خواهد شد.

۶- «تسهیل‌گر» و نه «تصدی‌گر» عهده‌دار اجرای این مأموریت باشد. در این نگاه است که مردم تدریجاً شهرداری را از آن خود می‌دانند، به آن اعتماد می‌کنند و نسبت به شهر و مسائل و مشکلات آن احساس تعلق و مسئولیت می‌یابند و رابطه‌ای ارگانیک و صمیمی میان مردم و این نهاد برقرار و امید به آینده‌ای بهتر برانگیخته می‌شود. تنها با این امید است که ظرفیت عظیم و نیروی بزرگ اندیشه «مردم»، پشت سر شهرداری بسیج می‌شود و در تصمیم‌سازی‌ها و سپس در مرحله اجرا و نظارت به مدد مدیریت شهری می‌آید.

۷- «شعار «تهران: شهر امید، مشارکت و شکوفایی» در چارچوب رویکرد بالا انتخاب شده است. تهران می‌تواند و باید به شهری تبدیل شود که همه شهروندان، آن را از آن خود بدانند و از زیستن در آن احساس آرامش، نشاط و «امید» داشته باشند. شهروندان امیدوار در فرآیند اداره و بهبود امور شهری، «مشارکت» می‌نمایند و با تقویت مناسبات، رفتارها و نهادهای مدنی، تحرک، توسعه و «شکوفایی» شهر و شهروندان در همه زمینه‌ها میسر خواهد شد.

۸- «تسهیل‌گر» و نه «تصدی‌گر» عهده‌دار اجرای این مأموریت باشد. در این نگاه است که مردم تدریجاً شهرداری را از آن خود می‌دانند، به آن اعتماد می‌کنند و نسبت به شهر و مسائل و مشکلات آن احساس تعلق و مسئولیت می‌یابند و رابطه‌ای ارگانیک و صمیمی میان مردم و این نهاد برقرار و امید به آینده‌ای بهتر برانگیخته می‌شود. تنها با این امید است که ظرفیت عظیم و نیروی بزرگ اندیشه «مردم»، پشت سر شهرداری بسیج می‌شود و در تصمیم‌سازی‌ها و سپس در مرحله اجرا و نظارت به مدد مدیریت شهری می‌آید.

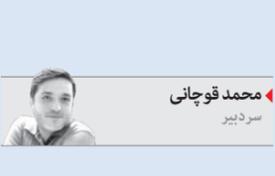
۹- «تسهیل‌گر» و نه «تصدی‌گر» عهده‌دار اجرای این مأموریت باشد. در این نگاه است که مردم تدریجاً شهرداری را از آن خود می‌دانند، به آن اعتماد می‌کنند و نسبت به شهر و مسائل و مشکلات آن احساس تعلق و مسئولیت می‌یابند و رابطه‌ای ارگانیک و صمیمی میان مردم و این نهاد برقرار و امید به آینده‌ای بهتر برانگیخته می‌شود. تنها با این امید است که ظرفیت عظیم و نیروی بزرگ اندیشه «مردم»، پشت سر شهرداری بسیج می‌شود و در تصمیم‌سازی‌ها و سپس در مرحله اجرا و نظارت به مدد مدیریت شهری می‌آید.

چه باید کرد؟

۵

روحانی وارث هاشمی

چرا از رئیس‌جمهور و کابینه دوازدهم حمایت می‌کنیم؟



سرانجام فضاسازی رسانه‌ای اصول‌گرایان جواب داد و «بزرگی» مراسم تحلیف روحانی در برابر «کوچکی» اقدام برخی نمایندگان مجلس شورای اسلامی رنگ باخت و «اصل» قربانی «فرع» شد و رسانه‌هایی که در ابتدا می‌کوشیدند به بهانه‌ی «هزینه‌ی» مراسم تحلیف؛ ضرورت آن را زیر سوال ببرند و با «زنجار» مقامات عالی کشور مواجه شدند بدین صورت از آن انتقام گرفتند.

عجیب‌تر اما آن بود که حتی برخی اصلاح‌طلبان هم تحت تأثیر این اصول‌گرایان تندرو قرار گرفتند و بدون توجه به اهمیت تحلیف رئیس‌جمهور با پیوند زدن حواشی آن با حواشی معرفی کابینه جدید روحانی کوشیدند سهم‌خواهی خویش را به اوج برسانند. این اصول‌گرایان و اصلاح‌طلبان تندرو البته فراموش کردند که سلفی‌بگیران هم عمل ترکیب عملکرد کسانی است که در صورت پارلمان را در حاکمیت ایران فرو کاسته‌اند. مجلس دهم به علت ردصلاحیت‌های گسترده دبرگیرنده بدنه اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایانی است که «بی‌سر» وارد پارلمان شدند و راس این دو جریان در نهایت بر عهده‌ی اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان میانه‌حالی است که هرگز سیاستمدار حرفه‌ای نبوده‌اند و آمیزه‌ای از خودبسندگی و بی‌انگیزگی را در خویش جمع ساخته‌اند. متأسفانه تا این لحظه رئیس فراکسیون امید مجلس – که دربارهی کابینه از موضع عقل کل سخن می‌گوید – درباره سلفی‌بگیران سخنی نگفته است و از برخورد انضباطی با نمایندگان حاضر در عکس و عضو فراکسیون حرفی زده است تا عرصه همچنان در دست اصولگرایان تندرو بماند و دو سال دیگر فهرست امید را با اسم رمز **فهرست سلفی‌بگیران** تخریب کند. به مصداق **حاسبو اقبل آن تحاسبو!** این دکتر محمدرضا عارف است که باید موج اصولگرایان تندرو در تخریب نمایندگان مجلس را به سوی خود آنان بازگرداند؛ اقامی که رئیس مجلس و وزیر امور خارجه عهده‌دار آن شده‌اند.

رئیس فراکسیون امید مجلس اما متعرض کابینه شده از جمله گفته است که هیچ توجهی برای عدم حضور زنان در دولت دوازدهم وجود ندارد! جالب اینجاست که ایشان به خوبی می‌دانند رئیس‌جمهور نه‌تنها مانع وزارت نیستند که مدافع حضور زنان در همه ارکان دولت است و حتی می‌توان گفت به شهادت حضور وزیر زن در کابینه محمود احمدی‌نژاد مقام رهبری نیز مخالفت شرعی با این حضور ندارد اما ضرورت حرمت نهادن به نظرات نهاد مرجعیت که در این سال‌ها مدافع جدی دولت روحانی بوده و هنوز مسئله حضور زنان در نهاد وزارت را مطلوب نمی‌داند سبب شده است که همه‌ی حاکمیت از جمله دولت به این نظر نهاد مرجعیت حرمت بگذارد تا جایی که رئیس دولت اصلاحات تا این لحظه درباره وزارت زنان سخنی نگفته است و به پیام مراجع تقلید برای عدم حضور زنان در هیئت رئیسه مجلس شورای اسلامی نیز گوش فرا داد و رئیس فراکسیون امید

مجلس هم به خوبی در جریان این پیام مراجع محترم تقلید به سیدمحمد خاتمی قرار دارد و می‌داند چگونه حتی یک زن به هیئت رئیسه مجلس شورای اسلامی راه نیافت.

بسا وجود این‌د دکتر عارف تنها اصلاح‌طلبی نیست که از ترکیب کابینه انتقاد می‌کند. بدنه‌ی رادیکال اصلاح‌طلبان در شبکه‌های اجتماعی در ماه اخیر به موجی از ناراضیاتی علیه دولت دوازدهم دامن می‌زند که عجیب و غریب بلکه محل شک و تردید است و دست کم می‌توان آن را بازی کردن در زمین حریف تلقی کرد:

دولت دوم روحانی دولتی – به تعبیر خود او – «مصلح و معتدل» است. افراد این دولت را در چهار سطح می‌توان رده‌بندی کرد:

اول – ژنرال‌های دولت که هیچ اصلاح‌طلب و اصول‌گرایی دربارهی آن حرفی ندارد. افرادی مانند محمدجواد ظریف، بیژن زنگنه و حسن قاضی‌زاده هاشمی وزرای امور خارجه، نفت و بهداشت که کارنامه‌ی موثقی در دولت اول روحانی داشتند و بی‌شک از همتایان خود در دولت‌های سابق و اسبق برترند.

دوم – چهره‌های مشترک دولت روحانی با دولت خاتمی مانند حتی (وزیر کشاورزی)، بی‌طرف (وزیر نیرو)، شریعتمداری (وزیر صنعت و تجارت) که حضور آنان آشکارا سهم اصلاح‌طلبان از دولت را افزایش داده است. در عین حال اگر اصلاح‌طلبان نمی‌خواهند مسئولیت وزرای مانند علی ربیعی وزیر کار (که به لحاظ وابستگی تشکیلاتی به اصلاح‌طلبان تردیدی دربارهی او وجود ندارد) را بپذیرند بهتر است آن را به صورت علنی بیان کنند و از ابزارهایی مانند فراکسیون امید به ریاست دکتر عارف در مجلس استفاده کنند.

سوم – اصول‌گرایان میانه‌روی مانند عبدالرضا رحمانی‌فضلی (وزیر کشور) و سیدمحمود علوی (وزیر اطلاعات) که با وجود اصول‌گرایی کارنامه‌ای قابل دفاع (حتی در قیاس با وزرای دولت سیدمحمد خاتمی) دارند. هنوز از یاد نبرده‌ایم که دولت خاتمی چگونه قدرت را به محمود احمدی‌نژاد تحویل داد و در پایان آن دولت هم مجلس هفتم و هم ریاست جمهوری نهم در اختیار اصول‌گرایان قرار گرفت. فاصله آرای مهدی کروبی و محمود احمدی‌نژاد در مرحله اول انتخابات سال ۱۳۸۴ چندان اندک بود که جز افسوس و آه نمی‌توان حرفی زد و عملکرد دولت و مجلس وقت در جریان انتخابات مجلس هفتم به گونه‌ای بود که آه از نهاد هر اصلاح‌طلبی بر می‌آید.

وزارت، نهاد درگیری و نزاع نیست، نهاد حل‌منزاعه است. وجود دو اصول‌گرای میانه‌رو و در راس وزارتخانه‌های سیاسی دولت روحانی تاکنون توانسته است شورای نگهبان و دیگر نهادهای حاکمیتی را به پذیرش اکثریت نسبی **اصلاح‌طلب در دولت‌های یازدهم، دوازدهم، مجلس دهم و شورای پنجم و رفع ممنوعیت و محدودیت از فعالیت احزاب و مطبوعات اصلاح‌طلب در سال‌های اخیر منجر شود.** رفتار وزارت اطلاعات با سیاستمداران و روزنامه‌نگاران تغییرات اساسی کرده است و دست‌کم این نهادها دیگر مانعی برای فعالیت قانونی

فصل ۱ : جامعه و سیاست

راهبرد

سیدعباس صالحی از زمره نواندیشان دینی است که در عرصه‌ی کتاب و فرهنگ درک درست‌تری از بسیاری از اصلاح‌طلبان سیاسی دارد. سال‌ها مدیریت مجله‌ی مترقی «حوزه» در حوزه علمیه قم، نقش مهم او در ترویج فلسفه اسلامی در برابر اصحاب مکتب تفکیک (با وجود شهدی و خراسانی بودن)، روابط فکری و عاطفی او بسا مرحوم آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی و اعتمادآیت‌الله‌خامنه‌ای به سلامت او از سیدعباس صالحی وزیریر در خور فرهنگ و معارف اسلامی ساخته است. کافی است «اصلاح‌طلبان سیاسی» به نظرات ناشران (در حوزه مسئولیت او به عنوان معاون فرهنگی وزارت ارشاد) یا مقالات مجله‌ی «حوزه» و چند مجله دیگری که سیدعباس صالحی آن را منتشر می‌کند توجه کنند.

در این میانه البته «روحانی» واقعا مظلوم است؛ دولتی که در جریان انتخابات سهمگین‌ترین حملات را تحمل کرد و به سختی در حال عبور از حوادث سال ۸۸ است تا اصلاحاتی را که اصلاح‌طلبان رادیکال آن را برگشت‌ناپذیر می‌دانستند، به دست‌کم موقعیت گذشته بازگرداند اکنون در معرض «موج انتظارات» قرار دارد. اگر «حملات» اصول‌گرایان را «حملات منفی» به دولت روحانی بدانیم «انتظارات» نیز «حملات مثبت» است اما **هر دو در «حمله» بودن مشترکند.**

اینکه سخنان استوار روحانی در دفاع از حاکمیت ملی و حکومت قانون را نشنومیم و به دفاع یک مجتهد متجدد (در تداوم سنت و مدرسه‌ی آخوند خراسانی و علامه نائینی و سیدین شریفین طباطبایی و بهبهانی) از مشروطه‌خواهی به عنوان سرآغاز تاریخ سیاست جدید ایران بی‌اعتنا باشیم و یاد نبردن از استاد و مرادش آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی را بهانه توهین به رئیس‌جمهور بکنیم تنها می‌تواند با استقبال اصول‌گرایان تندرو و روزنامه‌ها و رسانه‌های آنان مواجه شود. بی‌شک حتی اگر آن مرحوم هم زنده بود این **انتظار به حق** را به رخ روحانی نمی‌کشید چرا که خود آموزگار مصلحت‌سنجی بود. روحانی **فرزند معنوی هاشمی** است و بدون هیچ‌گونه رابطه‌ی ژنتیکی، **خوی هاشمی در وجود اوست و خوی از خون مهم‌تر** است. هاشمی همان بزرگی بود که در اوج تلاش برای اپوزیسیون‌سازی از او (با ایجاد محدودیت برای خانواده‌اش) هرگز از حاکمیت جدا نشد چون به حقیقت انقلاب و مصلحت‌نظام باور داشت.

هاشمی در جدال حکومت و خانواده در نهایت از خانواده‌اش گذشت تا فرزند دیگرش یعنی انقلاب و نظام جمهوری اسلامی حفظ شود و برای این گذشت دشنام بسیار از دوست و دشمن شنید اما اهمیتی به آن نمی‌داد. **اتفاق هاشمی در دولت دوم خود با حملات مشابیهی مواجه بود؛ با این تفاوت که در آن دوران راست‌گرایان از او سهم می‌خواستند و حضور چپ‌گرایان میانه‌رو را در دولت دوم هاشمی برنافتند اما هاشمی حتی دولت دوم خود را به گونه‌ای تشکیل داد که از درون آن دولت دوم خرداد سربرآورد.**

امروز «روحانی» همان «هاشمی» است با کوله‌باری از تجربه‌های دوران هاشمی و خاتمی.

«رئیس‌جمهور» اگر «رئیس»جمهور

است باید از اقتدار لازم برای اداره «جمهوری» برخوردار باشد. هیچ ایرادی ندارد که مجلس از حق خود برای بهبود دولت استفاده کند و وزیران ضعیف اصول‌گرا یا اصلاح‌طلب را تغییر دهد. اما معیار رای باید «برنامه» باشد نه «قبیله» یا «عشیره»، رویکرد اصلی ما در برخورد با **دولت دوازدهم باید «اتحاد راهبردی، انتقاد کارشناسی» باشد.**

معیار این رویکرد رفتار بزرگان اصلاح‌طلب مانند اسحاق جهانگیری است. آنان نیز به دولت (به‌خصوص در بخش اقتصادی کابینه) انتقاداتی دارند اما این دولت روحانی است نه دولت هیچ‌کس دیگر و مسئولیت او حدود و اختیارات و زمان و تعریف مشخصی دارد.

روحانی در نطق تحلیف خود گفت در ایران «حاکمیت دو گانه» وجود ندارد و بهبود رابطه‌ی دولت با حاکمیت و همه ارکان کشوری و لشکری آن یک ضرورت تاریخی است. پیش از این نیز یادآوری کرده بودیم که اساس تشکیل دولت دوازدهم تشکیل **دولت وحدت ملی** بود و اکنون به همان اندازه که در دوران انتخابات حمایت اصلاح‌طلبان میانه‌رو از دولت لازم بود در دوران حکومت حمایت اصول‌گرایان میانه‌رو از دولت ضروری است چراکه با چپ می‌توان نهضت راه انداخت اما با راست می‌توان حکومت کرد!

در شرایطی که رئیس‌جمهور عنان گسیخته‌ای مانند دونالد ترامپ در کمین برجام است و در شرایطی که شکستن شیشه‌ی برجام خواست مشترک همه‌ی تندروها در ایران و آمریکاست، حمایت حاکمیت ایران به صورت یکپارچه از دولت روحانی یک ضرورت ملی است. یکی از اصول فعالیت چپ‌گرایان در همه جای دنیا «اصلی – فرعی کردن» مسایل اجتماعی است اما روشن نیست چرا اصلاح‌طلبان چپ‌گرا اکنون از این تاکتیک غفلت می‌کنند؟! امر مهم و ضروری «وزارت زنان» را می‌توان در زمره ماموریت‌های دولت آینده تعریف کرد که زمینه آن با حضور موثر زنان در مقام معاونت وزیران و نیز استانداران و فرمانداران و بخشداران زن در دولت دوازدهم و ایجاد زمینه‌های گفت‌وگوهای فرهنگی با مجتهدین حوزه‌های علمیه فراهم می‌شود. همچنین تشکیل یک کابینه کاملاً حزبی را می‌توان به رقابت‌های تمام‌عیار حزبی در آینده موکول کرد. اکنون نوبت «وحدت ملی» است. دولتی که حاکمیتی یگانه پشت سر آن باشد و این آخرین ماموریت روحانی است. میراثی که از ۱۱۱ سال پیش با تعریف و تثبیت نهاد باستانی وزارت در ایران در گذار از ایران باستان (بزرگمهرها) و ایران اسلامی (خواجه نظام‌الملک‌ها) به ایران مدرن رسیده است و اکنون در گذر از امیرکبیرها و سپه‌سالارها و مصدق‌ها و بازرگان‌ها و هاشمی‌ها و خاتمی‌ها به روحانی رسیده است.

روحانی میراث‌دار این تدبیر تاریخی نهاد وزارت در ایران است که از صدارت عظمای به ریاست‌جمهور رسیده است. اما نه صدارت نه ریاست‌جمهوری یک مقام عشیره‌ای نیست، یک مقام تاریخی است. نمادی از حا کمیت ملی.

دیدگاه

کابینه میانه‌رو

کابینه روحانی از منظر شاخص‌های علم سیاست



روحانی با مبنای راست میانه به طیف نخچه‌گرای سیاست‌گذاران دولت ایران نزدیک است و واقع‌گرای و عملگرایی زیادی دارد. قوه مجریه با بیشترین نیروی انسانی، حد متوسطی از اختیارات و سطح بالایی از پاسخگویی نهادی را در ایران متحمل است. بنابراین با توجه به وضعیت بحرانی کشور در موضوعاتی چون بحران آب، بیکاری، خشکسالی و مسائل محیط زیستی، فرهنگ و اخلاق شهروندی و سرمایه جنگ و تحولات آتارشیک منطقه و فضای بین‌الملل راه بر هر گونه اقسام بی‌برنامه و ناگهانی بسته است و تنها میانه‌روی، اعتدال و محافظه‌کاری جواب می‌دهد. دستگاه سیاست‌گذاری ما به علت وصل نبودن به مراکز علمی امکان برنامه‌ریزی‌های تکنیکی ندارد و تنها می‌تواند بر اساس تجربه عمل کند. بنابراین به صورت طبیعی میانگین سنی کابینه بالا می‌رود و چهره‌هایش تکراری می‌شوند.

شاخص‌های دانش تخصصی، تجربه بسالا، کارنامه موفق و شبکه مدیران حامی در انتخاب وزیر نقش اساسی دارد، به عنوان مثال افرادی همانند جهانگیری، ظریف و زنگنه از چنین جایگاهی برخوردارند اما تعداد چنین افرادی در ایران به علت‌های مختلف به تعداد انگشتان دست نمی‌رسد. شاخص اکتسابی را باید در مورد کارگزاران سطوح بالای سیاست در نظر گرفت و شاخص‌های انتسابی قومیتی، جنسیتی، نژادی و مذهبی ویرانگر هستند. بنابراین کسانی که از وزارت زنان، اهل سنت یا یک قومیت می‌نویسند القبای سیاست را نمی‌دانند. اصل بر ایرانی و انسانی بودن است. اگر بر جنسیت، قومیت و فرقه یا هر گروه اقلیتی ظلمی روا می‌شود رانت دادن در سطوح ملی کارگشا نیست و این گونه تحلیل‌ها تنها از ذهنیت‌های ساده و عوامانه بر می‌آید. سیاست میدان بازی‌های چند متغیره و تکنیک‌های تخصصی است که تنها نخبگان خاصی تحمل انجام و حتی فهم آن را دارند. لایه‌گری نیز در ذات سیاست است که احزاب و گروه‌های فشار سعی در گنجاندن مهره‌های خویش می‌کنند. در ایران احزاب و گروه‌های محافظه‌کار نیمی از نهادهای قدرت را در اختیار دارند اما تعصب ذهنی و ایدئولوژی فکری مانع از کارآمدی آنها شده است و فرهنگ الیگارشیک باعث کاهش بنده اجتماعی آنها شده است. از سوی دیگر احزاب اصلاح‌طلب مبانی چالشی را به میان شهروندان آوردند و بسا وجود اقبال عمومی از سوی نهادهای حکومتی طرد و از صحنه سیاست‌گذاری کشور به حاشیه رفتند. هر دو جناح در شناخت منافع ملی و واژه ایران ضعف اساسی دارند. اغلب گزینه‌هایی که دو طیف سیاسی معرفی می‌کنند حساسیت‌زا برای حکومت یا شهروندان هستند و طبیعی است که از سوی راست میانه کنار زده شوند.

بنابراین کابینه باید آرام، محافظه‌کار، نخچه‌گرا، میانه‌رو و معتدل باشد و این معرفی برو کراتیک با مکانیسم‌های نهاد دموکراتیک مجلس برخورد خواهد کرد. فردوسی حکیم ایران‌زمین وقتی در مورد فرستاده سیاسی صحبت می‌کند

می‌نویسد:

فرستاده باید فرستاده‌ای

درون بر زمکر و برون ساده‌ای.

کارگزاران سازندگی ایران از این پس در هر فصلی در قالب یک کنفرانس مطبوعاتی مواضع سیاسی خود را با خبرنگاران در میان خواهد گذاشت. شانزدهم مردادماه اولین جلسه برگزار شد.

در نخستین کنفرانس مطبوعاتی کارگزاران سازندگی ایران استراتژی حزب در برابر دولت دوازدهم اعلام شد:

اتحاد راهبردی، انتقاد کارشناسی

مرجان زهرانی
خبرنگار سیاسی سازندگی

روز دوشنبه شانزدهم مردادماه ۱۳۹۶ نشست خبری سران حزب کارگزاران سازندگی با حضور اهالی رسانه و فعالان فضای مجازی در دفتر این حزب برگزار شد. این نشست که به منظور تبیین مواضع حزب نسبت به دولت دوازدهم برگزار می‌شد اما بیش از هر چیز تحت تاثیر انتخاب شهردار تهران قرار گرفت؛ چرا که سخنرانان این نشست حسین مرعشی، سخنگوی حزب از کاندیداهای شهرداری تهران و غلامحسین کرباسچی، دبیر کل حزب، شهردار اسبق تهران بود. از همین روی بخش پرسش و پاسخ این نشست بیشتر به مسائل و معضلات پیش روی شهردار آینده کلانشهر تهران اختصاص یافت.



سخنگوی کارگزاران: نهادهای بالادستی اصلاح‌طلبان را تاسیس می‌کنیم

روز دوشنبه شانزدهم مردادماه ۱۳۹۶ نشست خبری سران حزب کارگزاران سازندگی با حضور اهالی رسانه و فعالان فضای مجازی در دفتر این حزب برگزار شد. این نشست که به منظور تبیین مواضع حزب نسبت به دولت دوازدهم برگزار می‌شد اما بیش از هر چیز تحت تاثیر انتخاب شهردار تهران قرار گرفت؛ چرا که سخنرانان این نشست حسین مرعشی، سخنگوی حزب از کاندیداهای شهرداری تهران و غلامحسین کرباسچی، دبیر کل حزب، شهردار اسبق تهران بود. از همین روی بخش پرسش و پاسخ این نشست بیشتر به مسائل و معضلات پیش روی شهردار آینده کلانشهر تهران اختصاص یافت.

سخنگوی حزب کارگزاران همچنین از تشکیل نهادهای فراگیر و بالادستی در جبهه اصلاحات خبر داد: «در کنار ادامه فعالیت‌های شورایی عالی‌سیاستگذاری اصلاح‌طلبان باید به نهادهای فراگیرتر و بالادستی هم فکر کنیم. امروز که ۴ سال از فعالیت گسترده اصلاحات و سه پیروزی مهم می‌گذرد، مسئولیت‌های سیاسی و اجتماعی جبهه اصلاحات حکم می‌کند که نهادهای جدید و مکملی را در کنار شورایی عالی اصلاح‌طلبان استقرار دهیم و وحدت را عمیق‌تر کنیم. جبهه را سامان بخشیم و برای مسئولیت‌های بعدی آماده شویم.»

پس از اتمام سخنرانی حسین مرعشی، سخنگوی حزب به سوالات اصحاب رسانه پاسخ داد.

غلامرضا مصباحی مقدم در نشست خبری شانزدهم مرداد اعلام کرد که جامعه روحانیت مبارز تخلفات و صحبت‌های اخیر محمود احمدی‌نژاد را بررسی کرده و به این نتیجه رسیده است که از قوه قضاییه خواهد به این تخلفات رسیدگی کند. ضمن این مصباحی مقدم در پاسخ به این سوال که آیا لازم نیست اصولگرایان به خاطر حمایت از احمدی‌نژاد از مردم غدرخواهی کنند، گفت اصولگرایان از احمدی‌نژاد حمایت نکرده‌اند. نظر شما در مورد این اظهارات چیست؟

مرعشی: ضرب‌المثلی فارسی وجود دارد که پاسخ سوال شما است. ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است. از سویی با بخشی از حرف‌های مصباحی مقدم موافق هستم که آقای احمدی‌نژاد محصول و مطلوب و اصولگرایان نبود. آقای احمدی‌نژاد محصول یک فروپاشی سیاسی در سال ۸۴ در جبهه اصلاحات و اصولگرایان بود. آقای احمدی‌نژاد از این فرصت استفاده کرد اما مسوولیت سکوت در مقابل تخلفات احمدی‌نژاد و برخورد نکردن مجالس اصولگرا با تخلفات او بر گردن آنهاست و مسوولیت قضایی در برخورد نکردن با احمدی‌نژاد قابل توجیه نیست. کشور ما در این دوران ضررهای چندصدمیلیاردی کرده است. اگر مردم ایران بخواهند یک بار دیگر به اصولگرایان اعتماد کنند، باید

با صراحت و شجاعت در برابر سکوت مقابل تخلفات احمدی‌نژاد از ملت ایران عذرخواهی کنند، شاید مردم اینگونه آنها را ببخشند.

اشاره کردید که علاوه بر شورایی عالی سیاستگذاری اصلاح‌طلبان، جبهه اصلاحات به نهادهای مکمل و بالادستی نیاز دارد. در این مورد توضیح دهید.

مرعشی: این موضوع در حال بحث و بررسی است. جبهه اصلاحات نهادی قدیمی تحت عنوان شورای هماهنگی جبهه اصلاحات دارد. این شورا در مقطعی که ما هیچ نهاد هماهنگ کننده‌ای نداشتیم و حتی احزابمان در فشار و تنگنا بودند کار کرد و خروجی داشته است. پس از فتنه احمدی‌نژاد در سال ۸۸ ما در فشار بودیم. شورای مشورتی سید محمد خاتمی شکل گرفت که این شورا توانست کشور را در سال ۹۲ هدایت کند. رئیس‌جمهور شدن حسن روحانی در سال ۹۲ میوه مبارک شورای مشورتی خاتمی است. در آن زمان شورای هماهنگی روی شورای شهر تهران تمرکز داشت که توانست ۱۶ نفر را راهی شورای شهر کند که از این ۱۶ نفر یک نفر با لیست اصولگرایان مشترک بود و یک نفر هم از مواضع عدول کرد. در ادامه کار با ادغام بخش‌هایی از شورای هماهنگی جبهه اصلاحات و شورای مشورتی، شورایی عالی سیاستگذاری اصلاح‌طلبان شکل گرفت و دو انتخابات ۹۴ و ۹۶ در مدیریت کرد که امروز فراکسیون امید و ریاست جمهوری حسن روحانی و شورای شهر ۲۱ نفره اصلاح‌طلب تهران محصول آن است. ما در این سال‌ها شاهد گرایش روزافزون مردم و فعالان سیاسی و اجتماعی به جبهه اصلاحات بودیم. اگر منحنی‌های موفقیت این جریان را رسم کنید، متوجه می‌شوید که روحانی در سال ۹۲، ۱۸ میلیون رای و در انتخابات ۹۶، ۲۴ میلیون رای داشت. در انتخابات مجلس شورای اسلامی در تهران شکاف رای بین نفر سوم با سسی و یکم ۳۰ هزار رای و در انتخابات ۹۶ شکاف رای بین نفر بیست و یکم با بیست و دوم شورای شهر تهران ۴۰۰ هزار رای بوده است. امروز متناسب با شرایط سیاسی جدید و اعتمادی که مردم

به جبهه اصلاحات دارند فکر می‌کنیم باید حفظ شورای هماهنگی و شورایی عالی باید به فکر نهادهای فراگیرتری باشیم که بتوانند نیازهای امروز را پاسخگو باشند و حجم وسیع نیروی مردمی و اجتماعی را سازماندهی کنند.

در حال حاضر هم یک کمیته در شورایی عالی سیاستگذاری اصلاح‌طلبان و یک کمیته در شورای مشورتی شکل گرفته تا این نهاد جدید متولد شود.

چقدر از بدهی‌های شهرداری مربوط به نهادهای نظامی است؟ آیا شهردار آینده برنامه‌ای برای وصول این مطالبات دارد؟ آیا روحانی و تیم دولت از فرآیند انتخاب شهردار باخبر هستند و رایزنی با ایشان انجام شده است؟

مرعشی: گویا این بدهی‌ها حدود ۴۰ هزار میلیارد تومان یعنی معادل بودجه شهر را داشته باشد و هم باید بدهی‌های ۲ سال شهرداری تهران است اما این بدهی‌ها چرا به وجود آمد؟ دو موضوع را می‌توان بررسی کرد. اول اینکه شاید بلندپروازی کسی بوده که می‌خواست از سکوی شهرداری برای پرش به سکوی ریاست‌جمهوری استفاده کند و یا عشق به خدمت و انجام فعالیت‌های پرهزینه‌ای داشته اما شهرداری تهران توان تامین مالی این هزینه‌ها را نداشته است. تنها درآمد شناخته شده شهرداری فروش تراکم و تغییر کاربری (مثلا تبدیل‌های نامناسب باغ‌گاه به برج‌گاه) منابع شهرداری بوده که باز این فعالیت تمام هزینه‌های شهرداری را تامین نکرده است. حال ممکن است با این پرسش روبه‌رو باشیم که برای تامین این هزینه‌ها چه باید کرد؟ چه ایده‌هایی درآمندی وجود دارد؟

برای مثال در زمان آقای کرباسچی تصمیم گرفته شد اتوبان نواب که شمال و جنوب شهر را متصل می‌کرد، ساخته شود اما با ساخت این اتوبان شهرداری، شهردار بعد از خود را بدهکار نکرد بلکه هزینه ساخت آن را از خود پروژه تامین کرد. شهرداری الگویی دارد تا بدنه دو طرف اتوبان ساخته شود. بانک ملی اوراق منتشر کرد. مردم این اوراق را خریداری کردند. پروژه اجرا شد. واحدهای مسکونی به فروش رسید و هزینه آن هم

تامین شد. هیچ وقت هزینه ساخت بزرگراه نواب بر بودجه شهرداری تحمیل نشد. حتما پروژه‌های تهران در زمان شهرداری قالبیاف هم می‌توانست به جای تحمیل هزینه درآمزا باشد به شرط این که پروژه‌های اقتصادی تعریف می‌شد. اما پروژه‌های همانند بزرگراه طبقاتی صدر از سر عجله و اشتباه اتفاق افتاد. ما اولین کشوری نیستیم که بزرگراه طبقاتی می‌سازیم اما در هیچ کشوری هزینه ساخت بزرگراه‌ها را شهرداری و دولت تامین نمی‌کند. به این ترتیب که هر کس می‌خواهد سریع‌تر حرکت کند عوارض می‌دهد و از اتوبان‌های طبقاتی حرکت می‌کند، با این کار هزینه ساخت تامین می‌شود.

مسئولیت شهردار آینده بسیار سنگین است چرا که هم باید بودجه لازم برای اداره شهر را داشته باشد و هم باید بدهی‌های گذشته را پرداخت کند. در مورد بخش دوم این سوال هم باید بگویم که دولت و شخص آقای رئیس‌جمهور از روند انتخاب شهردار مطلع هستند و رضایت دارند.

اخبار ضد و نقیضی در مورد محمدعلی نجفی مطرح می‌شد. اخباری در مورد عدم پذیرش این مسئولیت از سوی آقای نجفی به علت بیماری شنبه‌ای می‌شد. برای برطرف شدن این اخبار ضد و نقیض توضیحاتی در مورد شهردار تهران و آخرین تصمیمات شورای شهر فرمایید.

مرعشی: باید تا روز پنجشنبه منتظر ماند. در این فاصله کاندیداهای برنامه‌های خود را اعلام می‌کنند و پنجشنبه ظهر شورا وارد مرحله رای‌گیری می‌شود و مراحل انتخاب شهردار به پایان می‌رسد. فعلا ۵ نفر در صحنه هستند. اما در کل آقای نجفی کاندیداتوری برای شهرداری تهران را پذیرفته‌اند.

اخباری در مورد استخدام‌های رسمی گسترده توسط تیم فعلی شهرداری تهران شنیده می‌شود. چه تمهیداتی برای این موضوع اندیشیده شده است؟

مرعشی: وقتی یک مسئولیتی هنوز پایان پذیرفته اقدامات مربوط به آن مسئول همچنان وجاهت قانونی دارد. اما به هر حال باید خودمان به تکاملی برسیم که در دوره

ما در کارگزاران هم در دوره جدید سیاست توسعه حزب کارگزاران با تمرکز بر وحدت جبهه اصلاحات را پیش گرفته‌ایم. بنابراین هر آنچه جبهه اصلاحات را دچار تنش کند برای ما مناسب نیست.

تشکیلات

اطلاعیه روابط عمومی:

هفته‌نامه سازندگی مرجع اخبار

حزب است

مطالب یک کانال تلگرامی ناشناخته به نام صدای کارگزاران علیه سیدمحمدعلی افشانی استاندار فارس، عضو حزب اعتماد ملی و نامزد شهرداری تهران با واکنش شدید حزب کارگزاران سازندگی ایران مواجه شده است. روابط عمومی حزب در اطلاعیه‌ای در این باره چنین گفته است: پیرو انتشار برخی اخبار جهت‌دار و گزارش‌های مخلوش در فضای مجازی از طریق برخی مجاری که خود را منتسب به حزب کارگزاران سازندگی می‌دانند، بدین وسیله به اطلاع عموم ارباب جراید و فعالان سیاسی و اجتماعی می‌رساند که مرجع انتشار مواضع و اخبار حزب «هفته‌نامه سازندگی»، در فضای مجازی، سایت kargoazaran.net و شبکه‌های اجتماعی تلگرام، توئیتر و اینستاگرام رسمی است که در سایت حزب معرفی شده است.

بدیهی است، مطالبی که خارج از مجاری رسمی در فضای مجازی منتشر می‌شود، حتی اگر از عنوان «کارگزاران سازندگی» بهره می‌برند، مورد تأیید حزب نخواهد بود.

در پایان لازم به یادآوری است که حق پیگیری جعل‌کنندگان نام و برند ۲۲ساله کارگزاران سازندگی برای حزب محفوظ است.

گفتارها



محمد عطر بانفر، عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران سازندگی ایران: کابینه‌ای که از سوی آقای روحانی به مجلس معرفی شده با توجه به شرایط عمومی کشور و برخی محدودیت‌ها کابینه قابل قبولی است. جامعه مخاطبی که رأی خود را به نفع روحانی به صندوق انداخت و تعدادی از دوستان اصلاح‌طلب، برخی از گزینه‌های پیشنهادی را مناسب نمی‌دانند و احتمال می‌دهند شاید پاسخگوی مطالبات آنان نباشد.



یدالله طاهرنژاد، عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران سازندگی ایران: روحانی برای آن که بتواند پاسخگوی مطالبات مردم باشد و مسائل اجرایی کشور را روان‌تر پیش برده و نارسایی‌های اجتماعی و اقتصادی را حل کند، نیاز به همکاری گسترده جناح‌های سیاسی کشور دارد و طبیعتاً این ملاحظه‌ها در چشش کابینه دخیل بوده است.

تسلیم

درگذشت

آیت‌الله علی اصغر مرارید

عالم مجاهد و مبارز نستوه از چهره‌های برجسته انقلاب اسلامی را به خانواده و دوستان آن مرحوم تسلیت می‌گویم برای ایشان طلب رحمت و برای خانواده ایشان طلب صبر دارم
غلامحسین کرباسچی

بوده یا خلاف است در قانون تشریح شده و این واگذاری‌ها باید مجوز شورای شهر را داشته باشند. در رابطه با پرونده املاک شهرداری نیز باید دید واگذاری این املاک مجوز شورای شهر چهارم را دارد یا خیر. براساس قانون هر گونه تخفیف یا بخشیدن اموال شهرداری‌ها باید به صورت موردی و با مجوز شورای شهر باشد.

من دقیقاً اطلاعی از روند طی شده برای واگذاری این املاک ندارم اما بر اساس آنچه دادستانی اعلام کرده گویا تخلف رخ داده است.

انتقادهای زیادی در چهار سال گذشته در مورد تیم رسانه‌های دولت مطرح بود و به نظر می‌رسد سیاست مشخصی را پیگیری نمی‌کنند. در شرایط کنونی که به نظر می‌رسد شخص روحانی هم در چشش وزرا چندان شفاف عمل نمی‌کند طبیعتاً رسانه‌ها سردرگم می‌شوند. فکر نمی‌کنید در چنین شرایطی لازم است فشار رسانه‌ای ایجاد شود تا روحانی هم بتواند گزینه مطلوب را بدون ملاحظات ویژه مطرح کند؟

کرباسچی: ما قائل به این نیستیم که این دولت بی‌عیب و نقص است و ضعف تیم رسانه‌ای دولت هم شاید واقعیت داشته باشد و انتقادهای آقای روحانی هم منتقل شده است اما در این میان موضوعی به ذهن می‌رسد و سواالی به وجود می‌آید که اگر این دولت تا این حد اشکالات داشته و تیم رسانه‌ای ضعیفی هم داشته است آیا معجزه رخ داده که در دور دوم افزایش آرا داشته است.

نکته قابل توجه این است که تیم رسانه‌ای دولت فقط افراد حاضر در اداره اخبار دولت نیستند. همه ما می‌توانیم رسانه دولت باشیم و رسانه‌های اصلاح‌طلب با زبان‌های مختلف در رسانه‌های مجازی و مکتوب همواره به دولت کمک کرده‌اند. دولت بدانند یا ندانند مدیون این رسانه‌هاست که در مقابل کیهان و جوان و ... به عنوان تیم رسانه‌ای غیراستخدامی دولت همیشه پاسخگو و فعال بوده است.

این موضوع را نیز باید بدانیم که دست رئیس‌جمهور برای انتخاب کابینه کاملاً باز نیست و ملاحظات زیادی که در وزارت کشور نیز این ملاحظات مشخص است. همکاری با سایر قوا و نیروی انتظامی از ضرورت‌های وزارت کشور است. علی‌رغم همه مشکلات این ۴ سال وزارت کشور و شورای تأمین استان‌ها در دولت یازدهم در مجموع نسبت به سال‌های دیگر فضای امنی ایجاد کردند. یکی از بزرگترین موفقیت‌های دولت انتخابات است. آقای رحمانی فضلی که نه اصلاح‌طلب بود و نه ادعای اصلاح‌طلبی داشت حدود ۵ انتخابات برگزار کرد که بدون هیچ تشنجی برگزار شد و اکثریت مردم هم رای دادند. هم در شوراها و هم در مجلس تغییرات جدی ایجاد شد.

به هر حال نمی‌شود توقع داشت که آقای روحانی افرادی همچون عبدالله نوری یا موسوی لاری را در وزارت کشور منصوب کند. تصور من این است که باید به صورت کلان به وزارت کشور نگاه کرد. گرچه در کل کارنامه قابل قبولی نیست. قطعاً ما هم نسبت به مدیریت‌های استانی که با فشار برخی مقامات محلی روحانی و غیر روحانی صورت می‌گیرد نقد داریم. حتماً باید دولت در دوره جدید مدیریت‌ها را متناسب با خط مشی خود انتخاب کند.

برای حفظ این بدنه اجتماعی که به ۲۱ نفر شورای شهر رای دادند چه برنامه‌ای دارید؟
کرباسچی: به هر حال بعد از ۱۲ سال اصلاح‌طلبان به این عرصه بازگشته‌اند و قطعاً نگرانی‌هایی وجود دارد. چرا که اگر خوب عمل نکنند مردم افراد دیگری را انتخاب می‌کنند. بنابراین باید این دغدغه را شورای شهر داشته باشد. مردم به خوبی می‌فهمند خدا که انتخاب نمی‌کنند که هیچ حادثه‌ای رخ ندهد اما متوجه هستند که اگر اتفاقی افتاده تصصیر اشخاص بوده یا به طور طبیعی افتاده است.

شهردار تهران در ۱۲ سال گذشته زیر نظر شورای شهر کار نمی‌کرد، اگر شهرداری نقد می‌شود صد برابر آن باید شورای شهر را نقد کرد. امیدواریم شورای پنجم روسفید بیرون بیاید

شهرداری تهران برای تنوع منابع درآمدی، چندان مطالعه و کار نشده و در مجموع انشاءالله این امکان برای این دوره فراهم شود تا نمایندگان نگاه اصلاحی به وضع موجود داشته باشند. یکی از راه‌ها این است که به روش‌های جدید اداره شهرها نگاه کنیم.

اصطلاح مگاسیتی اصطلاحی تازه رایج شده و گرفتاری همگانی است. هم در مراکز علمی و هم مراکز مطالعاتی شهرداری‌ها این معضل بررسی می‌شود. در ایران هم باید این مطالعات جدی گرفته شود. یکی از منابع درآمدی که خیلی کم روی آن کار شده و اگر درست به آن نگاه شود چیزی کمتر از درآمد ساخت و ساز ندارد، درآمدهای حمل‌ونقل و ترافیک است که می‌تواند یکی از منابع درآمدی شهری باشد و در بعضی از شهرهای بزرگ کشورهای توسعه‌یافته که اسم نمی‌برم تا نگویند الگوی غربی است، استفاده می‌شود.

۳۰ درصد درآمد شهرداری‌ها از اجاره پارکینگ است که در تهران درآمد چندانی از این طریق به دست نمی‌آوریم و حتی هزینه می‌کنیم. آن سال‌هایی که ساخت و ساز به عنوان منبع درآمدی برای شهرداری مورد توجه قرار گرفت آغاز نوسازی شهری در تهران و بسیاری از شهرهای دیگر پس از جنگ بود. از محل این نوسازی شهری حجم عظیمی خسارت به شهر وارد می‌شد و در این حال منبع درآمد قابل توجهی هم برای عده‌ای بود. آن زمان که شهرداری می‌بایست هم شهر را تنظیم می‌کرد و هم از گسترش افقی آن جلوگیری می‌کرد به این منبع توجه کرد. در قانون شهرداری‌ها ۲۰ تا ۳۰ موردی حتی بیشتر منبع درآمدی ذکر شده است و یکی از آن‌ها عوارض بر مصرف در شهرها است. بالاخره باید زندگی در شهرهای بزرگ با زندگی در شهرهای کوچک از نظر هزینه متفاوت باشد.

اگر می‌خواهیم مهاجرت معکوس باشد و با مهاجرت به تهران و کلانشهرها را کم کنیم، هزینه زندگی در شهرهای کوچک باید ارزان‌تر شود اما گاهی بالعکس است.

به هر حال منابع درآمدی شهرداری باید متنوع باشد. شهرداری و مراکز مطالعاتی آن باید در این زمینه کار کند. بخشی از این مطالعه باید به شهرهای بزرگ خارج از ایران اختصاص داده شود، شهرهای بزرگی که منابع درآمدی متنوعی دارند و منحصر به ساخت و ساز شهری نیستند.

در مورد بدهی‌های شهرداری و علل و عوامل ایجاد آن و چگونگی پرداخت آن توضیح دهید.

کرباسچی: گاه در مورد بدهی‌های شهرداری تهران مبالغه می‌شود، چون بخشی از این بدهی‌ها جاری است و به طور مثال ۵ سال دیگر باید پرداخت شود و این در حال حاضر معضل نیست اما معضل اصلی پرداخت غیرنقدی‌هاست که شهرداری پروژه‌های را اجرا می‌کند اما به پیمانکار به جای دستمزد حواله می‌دهد. این حواله‌ها در شرکت‌های وابسته یا حتی بانک شهر نقد و از آن استفاده می‌شود. این ارقام درصدهای قابل توجهی را در بلندمدت ایجاد می‌کند و با این حساب پروژه‌ها گران تمام می‌شود. بنابراین شورای شهر باید برای حجم بالای اینگونه پروژه‌ها چاره‌اندیشی کند.

شاید یکی از راه‌ها این باشد که ۴ تا ۵ هزار میلیارد اختصاص دهد و یک‌بار به تمام این بدهی‌های غیر نقدی را پرداخت کند. اساساً بانک شهر برای این تشکیل شده که خزانه‌ای برای شهرداری باشد اما در مجموع باید در اراقمی که برای بدهی‌های شهرداری گفته می‌شود، دقت کرد تا تناقض در گفتار ایجاد نشود. باید بررسی شود که چه پروژه‌هایی با چه هزینه‌هایی انجام گرفته است.

پس از انتشار اخبار املاک نجومی در مورد این اتفاق رویکردهای ضد و نقیضی وجود داشت. خویش شما از این موضوع چیست؟

کرباسچی: نمی‌توان قضاوت کرد. قانون در جایی می‌گوید که شهرداری می‌تواند در جایی که به نفع شهر است، در مورد معاملاتی تخفیف دهد، مثلاً می‌تواند برای بالا بردن روحیه پرسنل خود زمین با تخفیف به آنها دهد اما اینکه واگذاری املاک به نفع شهر



دبیر کل کارگزاران: نباید رای ندادن

مجلس به وزرا مخالفت با دولت تلقی شود

غلامحسین کرباسچی، دبیر کل حزب با کمی تأخیر و در میانه پرسش و پاسخ‌ها به جلسه رسید. او ترجیح داد که سخنان خود را با تأثیرات رسانه‌ها و به ویژه فضای مجازی آغاز کند و گفت: «در دولت حسن روحانی رسانه‌ها یا حتی فضای مجازی باید به کمک دولت بیایند. اول جلوگیری از بحث‌های حاشیه‌ای است که معمولاً در فضای مجازی پیش کشیده می‌شود و در فضای رسانه‌های به آن پرداخته می‌شود. اگر هم فکری بین نیروهای سیاسی و مطبوعات صورت بگیرد، فضایی ایجاد می‌شود که جامعه را در جهت اهداف دولت هدایت کند. به بحث‌های حاشیه‌ای که اغلب هدایت شده است تا اذهان را آشفته کند نباید دامن زد.»

کرباسچی ادامه داد: «نکته دوم کمک رسانه‌ها به دولت برای دستیابی به اهداف است. این روزها اغلب موضوع در مورد کابینه متمرکز بر افراد است، در حالی که معقول این است که روی برنامه‌های دولت و آنچه وعده داده است تمرکز کنیم. فرضاً اگر آقای خاتمی رئیس‌جمهوری بود برنامه‌های خود را با فرد دیگری انجام می‌داد و حالا آقای روحانی با فرد دیگری همان برنامه‌ها را پیش می‌برد. بگذارید مثالی بزنیم، مثلاً دیدگاه بسیاری از اصلاح‌طلبان با وزیر ارتباطات دیدگاه یکسانی نبود اما مشاهده کردیم که در این چهار سال در جلوگیری از فیلترینگ و محدودیت‌ها یا تامین امکانات لازم خوب عمل شد و در حوزه‌های مختلف عملکرد قابل قبولی داشت. شاید وزیر آقای خاتمی نمی‌توانست تا این حد خوب عمل کند.

شاید روحانی فردی را معرفی کند که از نظر سیاسی با ما زویه دارد اما ما باید توقع پیش‌برد و عملی کردن وعده‌ها و برنامه‌ها را داشته باشیم. نباید رئیس‌جمهوری را در هنگام انتخاب همکاران آنقدر تحت فشار قرار دهیم، چرا که با اصول مدیریتی جور در نمی‌آید. توقع رای‌دهندگان از رئیس‌جمهوری این است که آنچه که وعده داده است را عملی کند، اما این که حتماً همه همکاران باید کسانی باشند که ما می‌پسندیم اجحاف به مدیریت کلتاسی در حد رئیس‌جمهوری است. البته مجلس می‌تواند نظراتش را اعمال کند که اتفاقاً جلوگیری می‌کند از این که یک فرد الا و لاید یک وزیر را معرفی کند و بگوید به او رای دهید.»

او همچنین با اشاره به رای اعتماد به فهرست پیشنهادی حسن روحانی مطرح کرد: «اگر مجلس به وزیری رای نمی‌دهد مخالفت با دولت تلقی نشود. این فکر یک دیکتاتوری مخفی است، چنین جوی را در رسانه‌ها ایجاد نکنیم که اگر چند وزیر رای نیاوردند پس مجلس مخالف دولت است. اتفاقاً شاید این نوعی کمک باشد. ممکن است روحانی به دلایل مختلف یا بنا بر ملاحظات وزارت‌ری را انتخاب کرده اما مجلس رای نداده است. این کمک به دولت است. اگر مجلس به وزیری رای نداد این طور برای مردم جا نیندازیم که مخالفت با دولت است، این جو باید توسط رسانه‌ها ایجاد شود. برخی از رسانه‌های منتقد دولت فضایی را ایجاد می‌کنند که هر کس انتقادی مطرح کرد پس مخالف دولت است. با این کار سلامت سیاسی را به خطر می‌اندازند.»

پس از آن غلامحسین کرباسچی، دبیر کل حزب به پرسش‌های فعالان رسانه‌های پاسخ داد که البته پاسخ به برخی سوالات مربوط به شورای شهر پنجم و شهرداری را به مرعشی واگذار می‌کرد.

تا چه میزان منابع انسانی و ساختار هزینه‌ها بهینه است؟ چقدر امکان این وجود دارد که از دانش روز بین‌المللی برای بهینه‌سازی هر چه بیشتر این ساختار استفاده کرد؟
کرباسچی: متأسفانه سال‌هاست که در

گردشگری را به مشایب تحویل دادم ۲ هزار و ۷۰۰ نفر پرسنل داشتیم. وقتی به دیدن آقای نجفی در سازمان میراث رفتیم ۸هزار و ۵۰۰ نفر شده بودند. شرکت نفت از ۹۰ هزار نفر به ۲۰۰ هزار نفر رسید. شرکت ملی مس هم همین شرایط را دارد.

موضوع نیروهای مازاد باید با توجه به شرایط کشور بررسی شود و شرایط کنونی هم اکنون اجازه جراحی‌های عمیق و بزرگ نمی‌دهد.

در این دوره و با توجه به موقعیت و شرایط کنونی اصلاح‌طلبان برای تربیت نیروهای کارآمد حزبی چه برنامه‌ای دارند؟ همچنین چه اقدامی برای حفظ بدنه اجتماعی و گسترش آن باید صورت گیرد؟

مرعشی: احزاب از آغاز دولت روحانی بازسازی شدند و در یک اقدام نادر هم احزاب منحل شده احزاب جایگزین را طراحی کرده و به صحنه آوردند. در حال حاضر عمدتاً گسترش سازمانی داشته‌اند. برنامه‌های آموزشی خود را از سر گرفته‌اند. هماهنگی‌ها هم در جبهه اصلاحات طراحی شده است.

NGO ها یا سمن‌ها هم عملاً وارد عرصه انتخابات شدند. مثلاً در مجموعه وزارت رفاه این باور حاکم شده که کار عمده باید به عهده همان NGO ها قرار گیرد. همین مسیر را اگر بتوان ادامه داد آینده خوبی پیش رو داریم. حتی اصولگرایان هم متوجه ضعف‌های خود شده و در حال بازسازی هستند. این که اصولگرایان نتوانستند ۱۶ میلیون رای در انتخابات داشته باشند اتفاق مهمی است.

گسترش احزاب نباید در روند حرکت جبهه متحد خلل ایجاد کند، لذا ما در کارگزاران هم در دوره جدید سیاست توسعه حزب کارگزاران با تمرکز بر وحدت جبهه اصلاحات را پیش گرفته‌ایم. بنابراین هر آنچه جبهه اصلاحات را پیش می‌برد، باید از اختلافات باید پرهیز کرد. خوشبختانه جامعه هم به رشد خوبی رسیده است. در همین انتخابات شوراها چند لیست مشابه منتشر شد، ولی هیچ کدام مورد توجه مردم قرار نگرفت و این پشتوانه بزرگی است. امیدوارم همکاری‌های‌مان را در جبهه اصلاحات ادامه دهیم و البته امیدوارم که اصولگرایان هم به عنوان رقیب ما بتوانند در جهت بازسازی گام‌های مؤثرتری بردارند، چرا که بدون حضور یک رقیب نیرومند ما نیرومند نخواهیم ماند.

آقای قالیباف بعد از ارائه برنامه کاندیداها اعلام کرد همه این برنامه‌ها شبیه به برنامه ۱۲ سال پیش او است. شهر تهران هم آستان حوادث است. این نگرانی وجود دارد که بین ۶ ماه تا یک سال آینده میان شهروندان ایجاد شود و برخی از آن سوءاستفاده کنند. برای این گونه مسائل برنامه‌ریزی شده است؟

مرعشی: حوادث که قابل پیش‌بینی نیستند. برای مثال در مورد حادثه پلاسکو فارغ از ۱۰ درصد درآمدها هزینه پرسنل می‌شود. شهرداری تهران هم وضع نامناسبی دارد. در دولت هم همین اتفاق رخ داده است. این موضوع صرفاً مدیریتی نیست بلکه ابعاد اجتماعی وسیعی دارد. در شرایطی که ظرفیت‌های اشتغال خالی وجود ندارد که شرایطی برای جابه‌جایی فراهم شود، نمی‌توان در مورد نیروهای مازاد یک طرفه و با خشونت تصمیم گرفت، چرا که بالاخره این افراد همین رای‌دهندگان هستند. از سویی نمی‌شود زندگی‌شان را مختل کرد. باید در کشور رونق ایجاد کرد. در شرایط رونق می‌توان آرام و ملایم و به تدریج ساختار را اصلاح کرد.

اول باید سیاست‌گذاری قاطعی اتخاذ شود تا به این میزان نیروی انسانی اضافه نشود. بعد هم با توجه به جمع شرایط کشور به تدریج و با شیب ملایم این نیروهای مازاد تعدیل شود. در حال حاضر پیش‌بینی‌ها این است که شهرداری تهران ۵ برابر نیاز پرسنل دارد.

زمانی که سلازمان میراث فرهنگی و

پایان مسئولیت باری را بر دوش مسئولان بعدی نگذاریم. برای مثال در سال ۸۴ زمانی که آقای خاتمی رئیس‌جمهور بود و احمدی‌نژاد انتخاب شد، دولت خاتمی بیشتر از چهار دوازدهم بودجه را استفاده نکرد، در صورتی که به هر حال بودجه در اختیار دولت است و می‌تواند تحولاتی را برای دولت بعدی ایجاد کند. اگر چنین اتفاقی رخ داد هم بر حسب ظاهر کار غیرقانونی انجام نداده است اما بار اضافی را بر دوش مدیر بعدی ایجاد می‌کند. البته من از جزئیات این تصمیمات آخر قالیباف خبر ندارم.

متطفاً کسی که ۱۲ سال شهردار تهران بوده نباید در چند ماه آخر با این عجله قرارداد ببندد، چرا که به اندازه کافی برای این کار فرصت داشته است.

فارغ از بحث بدهی‌های شهرداری تخلفات رخ داده در شهرداری است. برخی معتقد بودند که شورای شهر پنجم باید به جای انتخاب فوری شهردار قالیباف همچنان در سمت خود باقی بماند تا لاقلاً موظف به پاسخگویی به شورای شهر پنجم شود. فکر نمی‌کنید که آیا لازم است شرایطی را ایجاد کرد که قالیباف پاسخگو باشد؟

مرعشی: در سطح شورای شهر هرگز این بحث مطرح نبود که قالیباف همچنان شهردار باشد تا پاسخ دهد. قاعدتاً اگر ایشان تخلفاتی مرتکب شده باشد باید بعد از اتمام مسئولیت هم جوابگو باشد. اما این موضوع بستگی به سیاست شورای جدید و شهردار دارد که تحلیل و توصیفی واقعی از شرایط شهرداری ارائه دهد. اگر کسی تخلف کرده باشد بعد از دوره شهرداری هم باید پاسخ دهد. بحث‌ها در مورد تخلفات شهرداری بسیار است. بخش‌هایی از آن را فردی چون آقای حافظی مطرح کرد. شورای شهر و شهردار می‌توانند با دقت کافی این تخلفات را بررسی کنند. قبلاً انتظار می‌رفت که هیات تحقیق و تفحص مجلس به این موضوع ورود پیدا کند. مسئولان شهرداری اما لابی کردند. مجلس هم بسیار بد عمل کرد و در نهایت تحقیق و تفحص رای نیاورد. در صورتی که اگر دستگاه اجرایی سالم کار کرده باشد باید از تحقیق و تفحص استقبال کند. فرصت هست و نباید شورای شهر و شهرداری تمام وقت خود را صرف این موضوع کنند. ۴ سال بیشتر وقت نداریم. در این ۴ سال باید کارهای زیادی برای تهران انجام شود. یک بخش از آن رسیدگی به مسائل گذشته است اما قاعدتاً باید ناظر به آینده حرکت کرد. به مصلحت نیست و ضرورتی ندارد که قالیباف بماند و شورا دالماً با او دچار چالش باشد. شورا و شهرداری باید کار را شروع کنند. هیاتی هم مسئول رسیدگی به تخلفات گذشته باشد.

در جمهوری اسلامی دوره مدیریت تمام می‌شود اما دوره مسئولیت تمام نمی‌شود. برای مازاد نیروی شهرداری‌ها چه برنامه‌ای دارید؟

مرعشی: مشکل مازاد مشکل عمومی و مربوط به کل کشور است. شما اگر در مورد منطقه آزاد چابهار تحقیق کنید، ۱۰ درصد درآمدها هزینه پرسنل می‌شود. شهرداری تهران هم وضع نامناسبی دارد. در دولت هم همین اتفاق رخ داده است. این موضوع صرفاً مدیریتی نیست بلکه ابعاد اجتماعی وسیعی دارد. در شرایطی که ظرفیت‌های اشتغال خالی وجود ندارد که شرایطی برای جابه‌جایی فراهم شود، نمی‌توان در مورد نیروهای مازاد یک طرفه و با خشونت تصمیم گرفت، چرا که بالاخره این افراد همین رای‌دهندگان هستند. از سویی نمی‌شود زندگی‌شان را مختل کرد. باید در کشور رونق ایجاد کرد. در شرایط رونق می‌توان آرام و ملایم و به تدریج ساختار را اصلاح کرد.

اول باید سیاست‌گذاری قاطعی اتخاذ شود تا به این میزان نیروی انسانی اضافه نشود. بعد هم با توجه به جمع شرایط کشور به تدریج و با شیب ملایم این نیروهای مازاد تعدیل شود. در حال حاضر پیش‌بینی‌ها این است که شهرداری تهران ۵ برابر نیاز پرسنل دارد.

زمانی که سلازمان میراث فرهنگی و

مانیفست روحانی

اصولگرایان سعی کردند حاشیه را بر متن تحلیف روحانی که باشکوه‌ترین تحلیف ریاست‌جمهوری ایران بود حاکم کنند

زینب صفری
خبرنگار سازندگی



پشت ردیف مهمانان خارجی و دشواری ارتباطشان با آن‌ها شده بود، به طوری که احساس می‌شد که گویی برخی نمایندگان اشتیاق خاصی برای مذاکره با مهمانان دارند؛ در حالی که اگر راه باز بود، آن‌ها نیز مانند مهمانان داخلی با شخصیت‌های مورد نظرشان مذاکره می‌کردند و احیانا عکس یادگاری می‌گرفتند که عجیب به نظر نمی‌رسید. برخی نیز این اقدام را حاکی از غرب‌زدگی دانستند در حالی که هیچ ارتباطی بین این دو وجود ندارد. کجای مذاکره و حتی عکس گرفتن با یک بانوی اروپایی که پوشش اسلامی را بهتر از بسیاری از بانوان ما رعایت کرده است، غرب‌زدگی است؟ از خدا می‌خواهم که به هر ما انصاف بدهد.

● آیت‌الله هاشمی غایب بزرگ

گذشته از آیت‌الله هاشمی که حتما غایب بزرگ مراسم تحلیف بود، غیبت چهره‌های دیگر هم مسئولین تشریفات و برگزار مراسم و حتی علی لاریجانی را به واکنش و توضیح واداشت. از جمله دعوت نکردن سیدمحمدخاتمی و محمود احمدی‌نژاد یا مولوی عبدالحمید که با واکنش‌های زیادی همراه شدند. خیلی از نمایندگان به این موضوع اعتراض کردند. از جمله «جعفرزاده ایمن آبادی» نائب رئیس فراکسیون مستقلین عدم دعوت از روسای جمهور سابق را تصمیم غلطی توصیف کرد که مایه شرمساری است. فاطمه سعیدی هم گفت که به عنوان یکی از نمایندگان مردم به دلیل عدم دعوت از مولوی عبدالحمید «شرمنده» است. موضوع آقادر دامنه پیدا کرد تا علی لاریجانی در اولین جلسه بعد از تحلیف و در شرایط غیرعادی به نمایندگان معترض از جمله «رحیمی جهان آبادی» رئیس فراکسیون اهل سنت توضیح داد که دعوت نکردن مولوی عبدالحمید و برخی شخصیت‌ها به دلیل کمبود جا بوده است. کمبود جا آن هم در شرایطی که چهره‌های ورزشی و هنری به این مراسم دعوت شده بودند، نتوانست معترضان را راضی کند. تا جایی که اعتراضات به جلسه علنی مجلس کشیده شد و رحیمی در جلسه علنی تذکر داد که این جواب قانع‌کننده‌ای نبوده و توهین به اهل سنت است. این اما ماجرای همه غائبین نبود. برخلاف تجربه نخست حسن روحانی از مراسم تحلیف که در آن همه رقبای انتخاباتی‌اش از سعید جلیلی تا سیدمحمد غرضی حضور داشتند، در این دوره تنها مصطفی میرسلیم از یک ساعت مانده به آغاز مراسم خودش را رساننده بسود و از محمدباقر قالیباف و سیدابراهیم رئیسی دو رقیب اصلی روحانی در انتخابات خبری نبود. غیبت سرلشکر عزیزجعفری، فرمانده کل سپاه پاسداران هم زمه‌های زیادی را میان حاضران مراسم به راه انداخته بود. هرچند بنا بر توضیحات سردار کوشی مشخص شد عزیزجعفری در همایش فرماندهان سپاه‌های استانی در مشهد بوده و به دلیل تأخیر در پرواز نتوانسته خودش را به مراسم برساند.

را زیادی به حاشیه برده‌اند و به جز سلفی گرفتن یکی از نماینده‌ها، که شب گذشته عذرخواهی هم کرده؛ سایرین در حال انجام کار نمایندگی خود بودند. او توضیح داده گوشه‌های دست نمایندگان برای سلفی گرفتن نبوده بلکه می‌خواستند از مکالمه‌های که با خانم موگرینی برقرار شده بود، فیلم بگیرند. اتفاسق خاصی نیفتاده بود ولی در فضای مجازی ماجرا را بزرگ کرده بودند. پس از اتمام صحبت، یکی از نمایندگان گفت عکس دسته‌جمعی بگیریم که با توجه به آنکه حایلی میان نمایندگان و مهمانان وجود داشت، به سبکی که دیده شد، نمایندگان ایستادند و آقای قشقاری که در آن نزدیکی بود عکس را گرفتند.»

قربانی می‌گوید آنچه من در فضای مجازی دیدم، تعجب‌آور بود. تیرهایمانی مانند «سلفی با مادر تحریک‌ها» و عناوینی از این دست؛ به‌طوری که نمایندگان را متهم به ارتباط با بیگانگان کردند. اگر این گونه است چرا اصلا موگرینی را به مجلس دعوت کردند؟! موضوع علاوه بر دامنه زیادی که در شبکه‌های اجتماعی داشت با واکنش‌های مختلف چهره‌های سیاسی و نمایندگان هم همراه شدند. از جمله علی لاریجانی رئیس مجلس در اولین جلسه علنی بعد از تحلیف به موضوع اینگونه واکنش نشان داد: «این کار اگرچه سهل‌انگاری بود، سعی شد تبدیل به یک موضوع اساسی شود. البته ندیدن اثرات مهم اجلاس در امنیت ملی کشور، درست‌اندیشی و نگاه ملی در آن نهفته نبود.»

محمدرضا عارف رئیس فراکسیون امید هم به سایت فراکسیون امید گفت: «به نظر می‌رسد گرفتن عکس یادگاری با کسی که به نمایندگی از یک قاره با شخصیت علمی و سیاسی ویژه در مجلس ما حضور پیدا کرده، ایرادی نداشته باشد؛ در این بین یکی از نمایندگان هم در حالت نامناسبی قرار داشت که بلافاصله عذرخواهی کرد. اما در واکنش به این ماجرا شاهد بی‌اخلاقی‌هایی بودیم که از آنها گله داریم. اینکه به بهانه یک عکس یادگاری و سلفی بخواهند یک جریان سیاسی را تخریب کنند، آن هم در حالی که در همان صحنه دوستان و همکاران ما از سایر جریان‌ها و فراکسیون‌ها هم حاضر بودند، از بی‌اخلاقی‌هایی است که ما بارها شاهد آن بوده‌ایم و فکر می‌کنیم هدف آن هم، دلسرد کردن مردم از موفقیت‌هایشان در انتخابات اخیر است.»

علی مطهری هم در کانال تلگرامی خودش درباره این اتفاق نوشت: «...برخی این موضوع را به اشتیاق و ولع نمایندگان برای عکس گرفتن با یک بانوی اروپایی و ایتالیایی تنزل دادند و در واقع نگاه جنسی به موضوع داشتند. شاید قیاس به نفس فرموده باشند. شاید اگر به جای خانم موگرینی، خانم اشتون نماینده سابق اتحادیه اروپا که من ترس بود یا آقای سولانا مسئول سابق این اتحادیه حضور داشتند، این افراد این گونه قضاوت نمی‌کردند. در روز تحلیف راه ورود نمایندگان به بخش مهمانان خارجی بسته بود و همین امر باعث تجمع آن‌ها

را نشان می‌داد که پشت به صلح لم داده روی میز و با چهره‌های خندان گوشه‌اش را برای گرفتن سلفی با موگرینی تنظیم می‌کرد. در این تصاویر چهره‌هایی همچون احمد مازنی و علیرضا رحیمی نمایندگان اصلاح‌طلب تهران و علی قربانی نماینده اصلاح‌طلب بجنورد، حسن بیگی نماینده دامغان و رضازاده نماینده کازرون هر دو از اصولگرایان دیده می‌شدند که با چهره‌هایی خندان و گوشه‌های همراه به دست اطراف موگرینی ایستاده بودند. انتشار این تصویر از نمایندگان در توییتر و شبکه‌های مجازی بلافاصله با واکنش‌های عتاب‌آلود کاربران همراه شد. واکنش‌ها آقادر شدت گرفت که سه ساعت بعد جمالی نماینده شیراز در کانال شخصی‌اش با انتشار متنی رسماً عذرخواهی کرد. با این حال اما جریان رسانه‌ای علیه این ماجرا همچنان ادامه پیدا کرد و این بار رسانه‌های اصولگرا با امیدی غیرآمییدی کردن موضوع و با ندیدن نمایندگان اصولگرا در این میان سعی کردند تا قضیه را به نمایندگان عضو فراکسیون امید نسبت دهند. آنها در چند ساعت چیزی حدود ۵۰۰ تصویر و نوشته علیه علیرضا رحیمی، نماینده تهران در کانال‌های‌شان منتشر کردند و حتی خبرگزاری تسنیم تلاش کرد تا سابقه او به عنوان نوجوان آزاده‌ای که در اسارت به خبرنگار خارجی پیام معروف «زی زن به تو» را فاطمه این گونه خطاب است» را گفته بود را به پیگیری‌های خبرنگار سازندگی نشان داد ماجرا آنطور که از عکس‌ها برداشت می‌شد نبود. یکی از نمایندگان حاضر در آن جمع به سازندگی گفت: «تعدادی از نمایندگان می‌خواستند از موگرینی درباره چگونگی اجرای مراسم تحلیف و همچنین نظرش درباره اقامت در ایران را بپرسند. از آنجا که علیرضا رحیمی به زبان انگلیسی مسلط است، از او خواستند تا کار ترجمه را انجام دهد. او از موگرینی سؤال کرد و موگرینی هم با دقت، نظر مثبت خودش درباره مراسم و مهمان‌نوازی ایرانی‌ها را بیان کرد. بعد هم رحیمی به جای خودش برگشت. به همین خاطر هم در عکس دسته‌جمعی نمایندگان با موگرینی حاضر نبودند همان عکسی که به گفته این نماینده بعد از پایان این گفت‌وگو غیررسمی، نمایندگان به موگرینی پیشنهادش را دادند که موگرینی هم پذیرفت و قشقاری معاون پارلمانی وزیر امور خارجه با دوربین موبایل از آنها عکس گرفت.»

این نماینده توضیح داد پس از آن تمها جمالی با یک سهل‌انگاری اقدام به گرفتن سلفی کرد و نه بقیه نمایندگان اما برخی رسانه‌ها همه نمایندگان را زیر سؤال بردند. ایسن روایت را علسی قربانی نماینده بجنورد و از حاضرین آن جمع هم تأیید می‌کند. او به پانا گفته است: «یکی، دو نفر از نمایندگان تهران (علیرضا رحیمی و احمد مازنی) که به زبان انگلیسی مسلط هستند، در حال صحبت با خانم موگرینی بودند و سایرین نیز در حین این صحبت‌ها داشتند با ایشان عکس می‌گرفتند. این مسئله

● بحران سلفی

اما زمانی که علی لاریجانی پایان جلسه علنی مجلس را اعلام کرد، ماجرای تازه‌ای آغاز شد؛ تعدادی از نمایندگان مجلس در دنبال گرفتن سلفی با موگرینی بودند؛ صحنه‌هایی که توجه خبرنگاران و عکاسان را به موضوع جلب کرد و خیلی زود به موضوعی پرحاشیه تبدیل شد. تصاویر، فرج‌الله جمالی نماینده اصلاح‌طلب شیراز

شود. بعد از سخنرانی آیت‌الله آملی، وی از روحانی خواست تا شانه به شانه‌اش پشت تریبون قرار بگیرد و سوگندنامه را قرائت کند. «من به عنوان رئیس‌جمهور در پیشگاه قرآن کریم و در برابر ملت ایران به خداوند قادر متعال سوگند یاد می‌کنم...» حسن روحانی دوازدهمین رئیس‌جمهور ایران در قامت یک خطیب زبردست این کلمات را یک‌به‌یک و با طمأنینه ادا کرد و در پیشگاه نمایندگان مردم سوگند خورد تا پاسدار مذهب رسمی و نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی کشور باشد و همه استعدادهای صلاحیتش را در راه ایفای مسئولیت‌هایی که برعهده گرفته، به کار گیرد و خود را وقف خدمت به مردم و اعتلای کشور، ترویج دین و اخلاق، پشتیبانی از حق و گسترش عدالت سازد و از هرگونه خودکامگی بپرهیزد و از آزادی و حرمت اشخاص و حقوقی که قانون اساسی برای ملت شناخته است، حمایت کند. او در تاریخی‌ترین مراسم تحلیف در ایران، دو بار جمله «از آزادی و حرمت اشخاص و حقوقی که قانون اساسی برای ملت شناخته است» را تکرار کرد تا در صد و یازدهمین سالگرد دموکراسی‌خواهی مردم ایران بگوید که راه همان و مرام همان خواهد بود. روحانی سوگند خورد تا در حراست از مرزها و استقلال سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور از هیچ اقدامی دریغ نوزد و با استعانت از خداوند و پیروی از پیامبر اسلام و ائمه‌اطهار علیهم‌السلام، قدرتی را که ملت به عنوان امانتی مقدس به او سپرده‌اند، همچون امینی پارسا و فداکار نگهدار باشد و آن را به منتخب ملت پس از خود بسپارد.

● استراتژی مادر مذاکرات

پس از سوگند، رئیس‌جمهور دوازدهم سخنانش را آغاز کرد تا بگوید اگرچه برخاسته از آرای اکثریت مردم است، به عنوان رئیس‌جمهور ایران، مکلف به استیفاای حقوق و مصالح همه مردم است که برای تحقق آن به همراهی همه ارکان نظام نیاز دارد. او در بخشی از سخنانش گفت: «ملت ایران برای برپا داشتن اصول آزادی، حکومت قانون، حاکمیت ملی و اعتقادات خود فداکاری‌های فراوانی کرده‌اند و در نهایت انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید. اکنون قریب به ۴۰ سال از استقرار اسلامیت و جمهوریت در میهن ما می‌گذرد و امروز دوازدهمین دوره ریاست‌جمهوری اسلامی ایران آغاز می‌شود.» او ادامه داد: «مردم در انتخابات اردیبهشت ماه با زبان رای خود گفتند چه می‌خواهند و چه نمی‌خواهند و با رای اعتماد مجدد و معنادار خود، رویکرد و راهی را انتخاب کردند که ۴ سال در معرض آزمون و نقد و ارزیابی همگان قرار داشت. از این پس ما باید پاسخگوی آن شور و شعور مردمی باشیم که باز به کشور، نظام و به دولت اعتبار و حیثیت مجدد بخشیدند.» او به خودش یادآوری کرد: «منتخب ملت باید به درستی بدانند که از میانه چه خواسته‌ها و آرای برآمده است و چه عهدی با مردم دارد و باید تا پایان به برنامه و وعده‌های خود وفادار بماند.» او بایدها و نبایدهای خودش را درباره دولت دوازدهم اینگونه بیان کرد: «این دولت می‌خواهد دولتی معتدل باشد که نه با هر پرخاشی بترسد و تسلیم شود و نه با هر هیجانی برآشفته شود و بجنگد. ما دولتی مصلح هستیم چه در سیاست داخلی و چه خارجی که صلح را بر جنگ و اصلاح را بر

جمود ترجیح می‌دهیم.» روحانی پیام‌هایی هم خطاب به مخاطبین سیاست خارجی‌اش داشت: «ما همیشه آماده دفاع از ملت خود هستیم اما دفاع را فقط با سلاح ممکن نمی‌دانیم؛ ما پشتیبان نیروهای مسلح خود هستیم، اما بزرگ‌ترین سلاح ما رای ملت ما است. ملتی که بیش از ۴۱ میلیون رای در صندوق آرا دارد، هرگز در بن‌بست قرار نمی‌گیرد، این رای نه‌تنها پشتوانه دولت و مجلس است که پشتوانه ارتش و سپاه نیز است... صلح ما به سلاح ما متکی است و سلاح ما بر صلح ما تکیه دارد. برجام نمونه‌ای از وفاق ملی در ایران است. بی‌شک بدون پشتوانه و رای ملت، حمایت مقام معظم رهبری و هماهنگی مجلس و نیروهای مسلح با دولت منتخب مردم، برجام به فرجامی نمی‌رسد و ادامه نمی‌یافت اما جهان بدانند که هرگونه نقض تعهدات در این معاهده بین‌المللی با واکنش یکپارچه ملت و دولت ایران مواجه خواهد شد.» او گفت: «ما با نوآمدهاگان جهان سیاست کاری نداریم، اما به کهنه‌سواران اعلام می‌کنیم که می‌توان تجربه برجام را به یک الگو در روابط و حقوق بین‌الملل تبدیل کرد. می‌توان از این استثنا قاعده‌ای ساخت؛ آنان که قصد پاره کردن برجام را دارند، بدانند که با این کار طومار عمر سیاسی خود را پاره خواهند کرد و جهان این بدعهدی آنان را فراموش نخواهد کرد.» این بخش از سخنان روحانی با تشویق و فریاد احست نمایندگان همراه شد.

او ادامه داد: «آنان که خود را جزو بازندگان برجام می‌دانند، می‌توانند در صف بهرمنندی از این عرصه برد-برد قرار گیرند و به اشتباهات خود پایان دهند. امروز روزگار رونمایی از مادر بمب‌ها نیست، بیاید از مادر مذاکرات رونمای کنیم. امروز روزگار رونمایی از مادر تحریم‌ها نیست، بیاید از مسادر همکاری‌ها رونمای کنیم؛ مذاکرات بزرگ سر جهان جدیدی که در آن کشوری مانند ایران، برج بلند دموکراسی است؛ برجی که دست کم ۱۱۱ پله دارد، از ۱۱۱ سال پیش تاکنون. جمهوری اسلامی ایران که اقتدار و پیشرفت خود را نه از قدرت‌های بزرگ یا ائتلاف‌های بین‌المللی، بلکه از مردم فرهیخته، باایمان و دلاور خود می‌گیرد، آماده همکاری براساس احترام متقابل و منافع مشترک است.» روحانی خاطر نشان کرد: «در حضور ۱۰۵ هیات نمایندگی شامل روسای کشورها و دولت‌ها، روسای مجالس، وزراء، نمایندگان ویژه و سازمان‌های مهم بین‌المللی جهان که مفتخر به میزبانی آنان در کانون مردم‌سالاری ایران هستیم، اعلام می‌کنم دولت جمهوری اسلامی ایران برای همکاری با هر یک از کشورهای شما هیچ‌گونه محدودیتی ندارد.» پایان‌بخش مراسم هم رونمایی از تمبر یادبود مراسم تحلیف دوازدهمین دوره ریاست‌جمهوری با حضور سران سه قوه بود. این را باید تداوم عصر امید و اعتدال دانست؟! باید منتظر ماند و دید.

در تداوم سنت مشروطه‌خواهی مراسم تحلیف اما در چنین فضای آغاز شد. علی لاریجانی به عنوان رئیس مجلس بعد از پایان سخنانش از آیت‌الله آملی لاریجانی خواست پشت تریبون قرار بگیرد تا طبق اصل ۱۲۱ قانون اساسی رسماً مراسم سوگند رئیس‌جمهور منتخب برگزار



چهار خانواده بزرگ حزبی

حفظ همبستگی در برابر رقیب یکی از الزامات زندگی حزبی است



احمد نقیب‌زاده
استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران
عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران

ساختار اجتماعی مشابه در کشورهای اروپایی از یک سو و گستره نخله‌های فکری و ایدئولوژیک در سطح این قاره سبب می‌شد تا فراماسیون‌های اجتماعی مشابه و تشکلهای سیاسی نزدیک به همی نیز در سطح قاره اروپا به وجود آید. این تشکلهای در دوران بلوغ و آگاهی از هویت‌های مشابه همدیگر، باب مراودات و گردهمایی‌های منسجمی را گشودند تا روش‌ها و سیاست‌های خود را هماهنگ و همسو ساخته و همبستگی خود را مبنای اقتدار بیشتر خود در سطح قاره قرار دهند. از قضا این اقدام آنها سبب شد تا در زمان‌هایی که دولت‌ها حقوق یکی از آنها را پایمال می‌کرد به یاری هم شتافتند و جلو تجاوز دولت خاطسی را بگیرند. فایده دیگر این همبستگی، قدرت‌نمایی در برابر احزاب رقیب بود که از طریق افکار عمومی صورت می‌گرفت. اهمیت این همبستگی‌ها در دوره اتحادیه اروپا بسیار چشمگیر و دارای پیامدهای عملی غیر قابل انکاری شد که نمود آن را می‌توان در انتخابات اروپایی به‌ویژه انتخابات پارلمان اروپا مشاهده کرد. پارلمان اروپا به صورت صحنه هم‌اوردی احزاب مشابه و موضع‌گیری آنها در برابر سایر احزاب درآمد. از این‌رو جا دارد تا به بررسی این خانواده‌های بزرگ حزبی بپردازیم و این کار را بر اساس تاریخ شکل‌گیری آنها انجام می‌دهیم.

۱ خانواده لیبرال دموکرات‌ها

هیچ جریان فکری-فلسفی‌ای به اندازه لیبرالیسم بر زندگی مردم اروپای باختری تأثیر نداشته است. اندیشه لیبرالیسم ابتدا در حوزه اقتصاد مطرح شد. البته کسانی مانند اسکینر ریشه آزادیخواهی را به سال‌های سده ۱۴ باز می‌گردانند و بر این باورند که مردم فلورانس و دیگر دولت-شهرهای ایتالیایی شمال آدریاتیک جنبشی را آغاز کردند که هیچ ربطی هم به اقتصاد یا توسعه سیاسی نداشته است، بلکه از ذات آزادیخواه بشر سرچشمه می‌گرفته است. ولی در تحلیل‌های مارکسیستی آن را نتیجه رشد سرمایه‌داری معرفی می‌کنند که پس از دوره مارکانتالیسم دخالت دولت را برناتواند و نه تنها خود را از آن بی‌نیاز می‌دیده است بلکه به چشم مزاحم دست و پا گیری هم به آن می‌نگریسته است. به هرصورت عمده

نظریات مطرح شده شروع لیبرالیسم را قرون هفدهم و هجدهم می‌دانند که سرمایه‌داری به دنبال راهی برای توجیه عدم دخالت دولت در امور اقتصادی بوده است. اما این توجیه به سرعت رنگ و بوی فلسفی به‌خود گرفت و اولین اصولی که مطرح شد دیگر به امور اقتصادی محدود نماند و صبغه جهانشمول به خود گرفت. از سوی دیگر صلابت و مخالفت این اصول هم به گونه‌ای بود که کسی را یارای نفی و رد آن نبود. اولین بار اصل اشعار می‌داشت که خدا انسان را آزاد آفرید. آیا کسی می‌توانست این اصل را نفی کند؟ اصل دوم این بود که انسان در آزادی رشد می‌کند. این اصل هم نمی‌توانست به اقتصاد محدود باشد یا کسی بتواند با آن مخالفت کند. همه امور در آزادی قواعد طبیعی و مناسب خود را پیدا می‌کنند. فرد به عنوان سنگ‌بنای جامعه نمی‌تواند تابعی از فاکتورهای اجتماعی یا اقتصادی باشد، بلکه برعکس، سعادت جامعه در گرو سعادت فرد است. در اینجا رجوع مجددی به نظام حقوقی روم باستان صورت گرفت تا تفکیک کاملی بین حوزه خصوصی و حوزه عمومی به‌وجود آید و فساد به عنوان خداوندگار حوزه خصوصی خود مانع از دخالت دولت و جامعه به حریم خصوصی شود. این یکی از مهمترین دستاوردهای لیبرالیسم بود. زیرا آزادی‌های فردی تضمینی بر سلامت رژیم‌های سیاسی غربی بود تا به همان دامی نیفتند که دموکراسی‌های شرقی افتادند. این همان اصلی بود که بنیان دموکراسی‌های لیبرال را پی افکند و به شاخص شفافیت از زندگی سیاسی غرب تبدیل شد. کسانی که کتاب «جامعه باز و دشمنان آن» اثر کارل پوپر را خوانده‌اند می‌دانند که تا چه حد بین دموکراسی‌های لیبرال و دموکراسی‌های خلقی تفاوت وجود دارد. همچنین می‌توان درک کرد که چرا دشمنان جامعه باز از هر طیفی که باشند، راست یا چپ، فاشیست یا کمونیست یا اقسام دیگر مثل بعثیسم تا این حد با آزادی‌های فردی مخالفند. لیبرالیسم از آنجا که دستورالعمل‌هایی برای جلوگیری از مداخله دولت در امور اقتصادی دارد به سرعت از صورت یک فلسفه صرف خارج شد و رنگ و بوی ایدئولوژیک به‌خود گرفت و در اینجا بود که بین آن و حزب رابطه منطقی برقرار می‌شود. زیرا برای ورود به حوزه کنش نیازمند سازمان هستیم و این سازمان نمی‌تواند چیزی جز یک حزب سیاسی باشد. اما پیش از آنکه به این مسئله بپردازیم یادآوری یک نکته بسیار اهمیت دارد و آن اینکه اصول و

آموزه‌های چندی از فلسفه لیبرالیسم شتابان به رمزگان‌های فرهنگی تبدیل و به ژرفای زندگی مردم غرب رسوخ کرد. اینکه یک شوهر به خود اجازه نمی‌دهد از حساب بانکی همسر خود سؤال کند یا در مورد باورهای دینی یا گرایش‌های سیاسی او امرانه چیزی را لقا کند و بسیاری موارد دیگر جمله مرهون فلسفه لیبرالیسم است. اینها چیزهایی است که در شرق اروپا یا مشرق اسلامی یافت نمی‌شود. این اولین بار یا مورد نیست که نطله‌ای یا پارادایمی و یا حتی سبکی به صورت فراگیر اثر گذارد. خود را در اروپای باختری برجای می‌گذارد. برای مثال دوران کلاسیک ضرورت تعریف را به عنوان تعیین مرزهای یک مفهوم به یک اصل در رویکردهای علمی در آورد. وقتی به آشفته‌گی مفاهیم در جامعه خود نگاه می‌کنیم آنگاه به اهمیت عصر کلاسیک در تاریخ غرب و خسارتی که فقدان آن در تاریخ ما به‌وجود آورده است واقف می‌شویم.

برای آنکه به بحث اصلی برگردیم به یاد می‌آوریم که لیبرالیسم هم یک فلسفه است، هم یک رویکرد اقتصادی در برابر طرفداران مداخله دولست در اقتصاد، هم یک ایدئولوژی به معنای بیان سیستماتیک خواسته‌های یک طبقه یا گروه و هم یک رویکرد فرهنگی. اتفاقاً اولین احزابی که در قرن نوزدهم در قالب احزاب کادر یعنی احزابی مرکب از عده معدودی از معنویتین و منتقدین با سازماندهی نرم و کمیته شکل گرفتند همگی صبغه لیبرال داشتند. در همه کشورهای اروپای باختری دو حزب یا دو دسته احزاب شکل گرفتند که یکی ترجمان خواسته‌های اشراف بود و دیگری مرکب از بورژوازی لیبرال و مبین خواسته‌های آن. به این ترتیب خودبه‌خود یک خانواده بزرگ لیبرال مرکب از احزابی که با همین نام یا نام‌های مشابه فعالیت می‌کردند به‌وجود آمد که سرآمد آنها حزب لیبرال انگلستان بود. اما همه این احزاب با چالشی روبه‌رو شدند که از ذات رویکرد لیبرالی سرچشمه می‌گرفت. از آنجا که براساس اصول لیبرالیسم می‌باید همه افراد با هر عقیده و گرایشی که دارند پذیرفته شوند این احزاب قادر به گناشتن شرط یا گزینش نبودند و درهای آنها به روی همه باز بود. در غیاب احزاب چپ تمامی تحول‌خواهان ناگزیر به حزب لیبرال روی می‌آوردند. این احزاب از جمله حزب لیبرال انگلستان شمار کثیری از کارگران و روشنفکران سوسیالیست را در خود جای داده بودند

و به محض آنکه گروه‌های چپ شکل گرفتند و از اعتباری برخوردار شدند این افراد از حزب لیبرال جدا شده و به احزاب چپ پیوستند. نتیجه آنکه احزاب لیبرال در آستانه قرن بیستم دچار ضعف و ریزش اعضا شدند. یک نمونه شفاف سرنوشت حزب لیبرال انگلستان بود که مقام خود به عنوان حزب اکثریت را از دست داد و در کنار حزب کارگر انگلستان به رقابت با آن برخاست ولی در نهایت مقهور آن شد. تنها دوره‌ای که در انگلستان با یک سیستم سه حزبی روبه‌رو هستیم بین سال‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۳۲ است. در سال ۱۹۳۲ حزب کارگر برای همیشه جای حزب لیبرال را گرفت. اما احزاب لیبرال از بین نرفتند و همچنان طرفداران پر و پا قرصی در بین شهروندان داشتند که از آرمان‌های ایدئولوژی لیبرال طرفداری می‌کردند. امروز هم در همه کشورهای اروپا یک حزب لیبرال به هر نامی که خوانده شود، لیبرال یا لیبرال دموکرات به فعالیت ادامه می‌دهد. از قضا در سال‌های پس از فروپاشی شوروی تا کنون احزاب لیبرال از مختصر رونقی هم برخوردار شده‌اند که ناشی از محوریت مجدد فرد در عرصه اجتماعی است.

۲ خانواده سوسیال دموکرات‌ها

انقلاب صنعتی که در پایان قرن هفدهم با اختراع ماشین بخار در انگلستان آغاز شد تا دهه سوم قرن هیجدهم تمامی اروپای باختری را در بر گرفت. این انقلاب از گروه‌های کارگری یک طبقه قدرتمند به معنای مارکسیستی آن به وجود آورد. تاریخ کار و کارگری یکی از خونبارترین موضوعات تاریخ بشر است. وضعیت اسفناک کارگرانی که تا ۱۲ ساعت در روز استعمار می‌شدند توجه بسیاری از جامعه‌شناسان را به‌خود جلب کرد. کسانی مانند فوریه، سن سیمون، کابیه و امثال آنها با رویکردی انسانی سوسیالیسم را راه‌حل مشکل کارگران دانسته و آموزه‌های خود را ترویج کردند. وقتی مارکس قدم به صحنه گذاشت آنها را سوسیالیست‌های تخیلی و سوسیالیسم خود را علمی نامید. اساسا جمع‌گرایی و سوسیالیسم رویکرد غالب قرن هیجدهم بود. وقتی سوسیالیست‌های جهان در صدمین سالگرد انقلاب کبیر فرانسه در لندن جمع شدند تصمیم گرفتند این جمع را هر ساله تکرار کرده و بین‌الملل سوسیالیست یا انترناسیونال دوم را به‌وجود آورند. اما تاریخ تولد بسیاری از احزاب سوسیالیست را باید سال ۱۹۰۵ در کنگره بازل دانست. حزب کارگر انگلستان از جمع گروه‌های چپ

۳ خانواده کمونیست‌ها

همان‌طور که اشاره شد لنین در سال ۱۹۱۹ طی کنگره سالانه حزب کمونیست روسیه بین‌الملل سوم را تأسیس و ۲۱ شرط برای عضویت در آن تعیین کرد. در اینجا بسیاری از سوسیالیست‌ها دچار تردید شده و برای پیوستن به بین‌الملل سوم (کمیترن) از حزب سوسیالیست متبوع خود جدا شدند. حزب کمونیست فرانسه در کنگره تور ۱۹۲۱ از دل حزب سوسیالیست بیرون آمد و حزب کمونیست ایتالیا هم در کنگره لیورن ۱۹۲۱ به همین سان از حزب سوسیالیست انشعباب کرد. این احزاب جزو قوی‌ترین یرو کمونیست‌ها بودند و رهبران قدرتمندی مانند موریس تورز در فرانسه و انریکو برلینگونه در ایتالیا از چهره‌های کاریزماتیک بودند. پذیرش رهبری حزب کمونیست شوروی این احزاب را در نزد وطن‌پرستان خائن و وابسته به بیگانه جلوه گر می‌نمود. از آنجا که این تشکل در کنفرانس ۱۹۴۳ تهران به عنوان حسن نیت از سوی استالین منحل شد و امروز هم پس از فروپاشی شوروی دیگر خبری از احزاب کمونیست نیست به همین اندازه بسنده می‌کنیم.

۴ خانواده دموکرات مسیحی‌ها

یکی از پدیده‌های جالب در قرن بیستم بازگشت غیر مستقیم دین به حوزه سیاست پس از یک قرن غیبت است که در قالب احزاب دموکرات مسیحی صورت می‌گیرد. البته درست‌تر

هر هفته در این صفحه دکتر احمد نقیب‌زاده استاد علوم سیاسی و عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران سازندگی ایران در مجموعه مقالاتی آموزشی به مبانی تحزب خواهند پرداخت.

این است که بگوییم بازگشت دینداران به حوزه سیاست زیرا کسانی که در این احزاب گرد آمده بودند کسانی بودند با باورهای دینی بدون آنکه بخواهند دین را در سیاست دخالت دهند یا جنبه سکولار زندگی سیاسی را نادیده بگیرند. تاریخچه این احزاب به جنگ‌های جهانی اول و دوم برمی‌گردد. در طول این جنگ‌ها که میلیون‌ها بی‌خانمان و آواره برجای گذاشت، کلیسا در دستگیری مردم نیازمند بسیار فعال بود. درهای کلیسا را به روی بی‌خانمان‌ها باز می‌گذاشتند تا شب‌های سرد اروپا را در آن سرپناه به سر ببرند. غذای رایگان و سایر کمک‌ها خاطره خوبی در ذهن مردم بر جای گذاشت. چنین بود که پس از پایان جنگ طرفداران کلیسا به فکر افتادند حزبی با پسوند مسیحی تشکیل داده و در پناه حمایت مردم در قدرت سهیم شوند. اما داستان از نظر لیست و رکان به گونه‌ای دیگر روایت می‌شود. آنها بر این باورند که اروپا در قرون جدید دو انقلاب را پشت سر گذاشت و هر انقلاب هم دو نزاع را در دل خود حمل می‌کرد. یکی انقلاب ملی که دعوی دین و دولت و دعوی ملی مرکز و پیرامون را برانگیخت و دیگری انقلاب صنعتی که دعوی شهر و روستا و دعوی کار و سرمایه را مطرح ساخت. در هر جا این دعواها به نفع یکی از طرفین فیصله یافت اصل دعوا هم از میان برخاست، ولی در جاهایی که این نزاع‌ها زیر خاکستر پنهان شد در سال‌های بعد به صورت مختلف و در قالب گوناگون دوباره ظهور پیدا کردند. در نتیجه وجود احزاب دموکرات مسیحی نتیجه فیصله نیافتن دعوی دین و دولت است. چنانکه در ایتالیا کلیسا توانست در برابر دولت مقاومت کرده و اقتدار خود را در جامعه مدنی حفظ کند. در نتیجه امروز شاهد وجود حزب قوی دموکرات مسیحی در این کشور هستیم. در حالی که دعوی دین و دولت در فرانسه به نفع دولت تمام شد و نهاد دین زیر سلطه دولت قرار گرفت. به همین دلیل هیچگاه در فرانسه حزبی با گرایش مسیحی وجود نداشته است. به هر روی احزاب دموکرات مسیحی امروزه در بسیاری از کشورهای اروپایی نظیر ایتالیا، آلمان، هلند، بلژیک و غیره به عنوان احزاب راست قدرتمند فعالیت می‌کنند. علت گرایش راست این احزاب هم مربوط به رابطه خوب کلیسا با نظام‌های سلطنتی در قرون پیش می‌شود. کلیسا، سلطنت و ارتش در همه این کشورها ستون‌های اصلی راست را تشکیل می‌دهند.



پارلمان اروپا جایی برای شکل‌گیری چهار خانواده بزرگ حزبی در این قاره است

استراتژی چهارم: منطقه‌گرایی

باید حفظ اختلافات در عین همکاری راهبرد دولت دوازدهم در رابطه با همسایگان باشد

رحمن قهرمان پور
پژوهشگر مسائل بین‌الملل

روی کاغذ و در مقام نظر خیلی‌ها بر ضرورت نزدیکی و حتی همگرایی با کشورهای منطقه تاکید دارند، اما واقعیت‌های عینی غیر از این است. سال‌ها و بلکه دهه‌هاست ما و کشورهای منطقه در نزدیک شدن به یکدیگر مشکل داریم. بی‌اعتمادی مهمترین خصیصه در روابط کشورهای منطقه با یکدیگر است و دولت‌ها می‌کوشند با تضعیف همسایگان و رقابای خود قوی‌تر شوند. ساده‌تر بگوییم منطق رئالیسم خشن منطق حاکم بر مناسبات کشورهای منطقه است. کتاب‌های درسی آنها، تاریخ‌نگاری‌های رسمی آنها و حتی فرهنگ عامه مردم مملو از بدگویی و بدبینی نسبت به اقوام یا مذاهب دیگر است و هر ملتی کم و بیش دیگران را عامل عقب‌ماندگی خود می‌داند. آیا این وضعیت خاورمیانه غیرطبیعی است؟ آیا ذات خاورمیانه‌ها اینگونه است که نمی‌توانند با هم کنار بیایند؟

از یک منظر پاسخ این پرسش‌ها منفی است. خیلی از کشورهای همسایه در اروپای قرن هجدهم و آمریکای لاتین قرن بیستم گرفتار وضعیت مشابهی بودند. هژمونی طلبی منطقه‌های هیتلر در جنگ جهانی دوم نشان داد که حتی اروپا هم مصون از آسیب‌های رقابت‌های قومی و نژادی نیست و جنگ‌های فاجعه‌بار بالکان نشان داد که صلح و صلح‌طلبی ارزشی است که نه تنها باید آن را مرتب آموزش داد بلکه باید نهادهایی برای حفظ آن تأسیس کرد.

در اروپا و آمریکای لاتین و آسیا دولت‌ها نتوانستند از پی‌درپی رقابت و دشمن‌اندازی یکدیگر چارچوبی برای تنظیم رقابت هم‌زمان با همکاری ایجاد کنند. ما در خاورمیانه هنوز موفق به انجام این کار نشده‌ایم، نه به این دلیل که بالذات توان این کار را نداریم یا خاورمیانه در ذات خود ماهیتی امنیتی دارد بلکه به این دلیل که نه به آگاهی لازم دست پیدا کرده‌ایم و نه ضرورت‌ها ما را به این کار وادار کرده است. لذا فرض بنیادین این نوشتار آن است که خاورمیانه برخلاف آنچه ادعا می‌شود یک منطقه استثنایی نیست و می‌تواند شاهد نزدیکی دولت‌ها به یکدیگر و حتی همگرایی منطقه‌ای باشد.

از جنگ جهانی دوم به این طرف رویکرد و سیاست خارجی ما در خاورمیانه ذیل چهار الگو یا چارچوب یا استراتژی مورد توجه بوده است.

تا پیش از انقلاب ۱۳۵۷ و بر اساس الگوی ناسیونالیسم باستان‌گرا فرض بر این بود که ایرانی‌ها به دلیل برتری فرهنگی بر سایر ملت‌های خاورمیانه و مخصوصاً اعراب نمی‌توانند روابط نزدیکی با آنها داشته باشند. پان‌عریسم ناصری هم این باور را تقویت کرد که اعراب تهدیدی برای فرهنگ و حتی امنیت سرزمینی ایران هستند و برای دفع این خطر ایران باید با تقویت قدرت نظامی و نزدیکی به دشمنان اعراب و در رأس آنها آمریکا و اروپا نزدیک شود. غربت فرهنگی ایران در منطقه، نزدیکی آن به غرب و دوری از منطقه را تجویز می‌کند. از عجایب روزگار اینکه ناسیونالیسم آتاتورک هم براساس تر «صلح در خانه، صلح در بیرون» همسین تجویز را برای سیاست خارجی آنکارا داشت و از نزدیکی به خاورمیانه تا حد امکان اجتناب می‌کرد. عجیب است که هنوز هم در ایران اساتید

دانشگاهی هستند که برخورد تحقیرآمیز شاه با اعراب را یکی از افتخارات سیاست خارجی ایران می‌دانند و این نشان می‌دهد اندیشه غربت فرهنگی یا استثنائیت فرهنگی در ایران که ریشه در نحوه ساخته شدن ناسیونالیسم معاصر ایرانی دارد هنوز نفوذ قابل توجهی دارد و احتمالاً خیلی از هواداران آن هم نمی‌پذیرند که ناسیونالیسم برای دوام و قوام خود نیازمند ترویج استثنائیت فرهنگی است.

الگوی دوم بعد از انقلاب اسلامی و در سیاست صدور انقلاب متجلی شد که آشکارا صبغهای شیعی و انقلابی داشت. این بار غربت فرهنگی ایران در منطقه جای خود را به الهیات سیاسی حقانیت شیعه در اندیشه اسلامی سیاسی داد. حکومت جمهوری اسلامی ایران تنها حکومت شیعی واقعی در جهان بود که رسالتی قدسی برای اشاعه حکومت شیعی در میان مستضعفان جهان و در وهله نخست شیعیان خاورمیانه داشت. اگر در گذشته اعراب مانع و تهدیدی برای قدرت‌نمایی منطقه‌ای ایران بودند اکنون حکومت‌های سنتی یا سکولار نقش مشابهی را ایفا می‌کنند.

الگوی سوم بعد از پایان جنگ سرد و رشد منطقه‌گرایی و همگرایی منطقه‌ای مخصوصاً در بعد اقتصادی پدیدار شد. برخلاف دوران جنگ سرد منطقه و پویای منطقه‌ای اهمیت نسبتاً مستقلی پیدا کردند و خروج یا کاهش حضور ابرقدرت شرق و غرب در مناطق مختلف جهان هم مزید بر علت شد.

شعار زمانه همگرایی منطقه‌ای با محوریت اقتصاد بود و لذا ایده خاورمیانه جدید مطرح شد. خاورمیانه‌ای که قرار بود در ورای کشمکش‌ها و منازعات سنتی خاورمیانه ظهور کند. چون آمریکا و اسرائیل از حامیان اصلی این ایده بودند ایران و اعراب روی خوشی به آن نشان ندادند، زیرا آن را دامی برای فراموش کردن مسئله فلسطین می‌دانستند. توافق اسلو و تشکیل خودگردان فلسطینی در غزه مهمترین دستاورد خاورمیانه جدید بود و بعد از آن این الگو هم کم و بیش به محاق رفت.

ایران در مقابله با الگوی سوم در سند چشم‌انداز بیست‌ساله خود الگوی چهارمی را مطرح کرد که می‌توان آن را چند منطقه‌گرایی نامید که منطقه را فراتر از خاورمیانه تعریف کرد. در این الگو کشورهای شبه‌قاره هند، آسیای مرکزی و قفقاز و خاورمیانه قرار داشتند. کنفرانس‌ها و سمینارهای متعددی در این مورد برگزار شد و مقالات متعددی هم نوشته شد، اما بروز بحران هسته‌ای ایران از سال ۱۳۸۲ اجرائی کردن آن را با موانع زیادی مواجه کرد.

این چهار الگو چهار نوع نگرش و تعریف از منطقه و کشورهای همسایه به ما ارائه می‌دهند و هر یک از این تعاریف ریشه در نوع خاصی از تعریف هویت جمعی یا تسامح ملی دارد. الگوی اول هویت جمعی ما ایرانی‌ها را براساس ناسیونالیسم و پدیده دولت - ملت مدرن و البته توسعه آمرانه

تعریف می‌کند. الگوی دوم وجه غالب هویت جمعی ما را مذهبی و شیعی می‌داند. الگوی سوم بر وجه ضداستکباری هویت جمعی ما تاکید دارد و الگوی چهارم هویت جمعی ما را تلفیقی از هویت ناسیونالیستی و مذهبی شیعی تلقی می‌کند.

وجه مشترک هر چهار الگو غربت فرهنگی (هویتی) ما در منطقه است. الگوی اول راه‌حل را در کنده شدن از منطقه و نزدیکی به غرب می‌داند، الگوی دوم نزدیکی به شیعیان منطقه را توصیه می‌کند. الگوی سوم خواهان مقابله با نظام سلطه و استکباری است و الگوی چهارم حضور هم‌زمان ایران در چند منطقه و تبدیل شدن به قدرت منطقه‌ای را چاره و دوی این غربت فرهنگی می‌داند.

احساس غربت فرهنگی (هویتی) و استثنائیت‌گرایی مورد اشاره در بالا اصلی‌ترین مانع پیش‌روی ما در نزدیک شدن به همسایگان و دولت‌ها و ملت‌های منطقه است. احساس غریبی با نوعی غم غربت و مظلوم و قربانی‌پنداری خویش‌نمون همراه است. از افغان‌ها گرفته تا ترک‌ها و اعراب و روس‌ها همگی سهمی در نرسیدن ما به جایگاه مطلوب و واقعی مان داشته‌اند و در چنین شرایطی ما چگونه می‌توانیم گذشته را فراموش کرده با این ملت‌ها وارد هم‌پیمانی و ائتلاف شویم. در چنین شرایطی سخن گفتن از همکاری و ائتلاف با دولت‌های منطقه آرمان‌گرایانه و خیال‌پردازانه جلوه کرده و حتی فرد را در معرض اتهام نداشتن

عرق و تعصب ملی قرار می‌دهد و گاه ارائه تصویری اهریمن‌گونه از همسایگان نزد برخی‌ها نشانه واقع‌بینی و دلسوزی تلقی می‌شود. خلاصه کلام اینکه ما در نزدیکی به همسایگان خود با یک مانع هویتی، ذهنی و فرهنگی بسیار جدی مواجه‌ایم که فعلاً چشم‌اندازی روشن برای خروج از این وضعیت دیده نمی‌شود.

با توجه به آنچه گفته شد استقبال آقای روحانی از گسترش روابط با همسایگان سختی نیکوست اما تا عملی کردن آن راه درازی در پیش است. عملکرد چهارساله آقای روحانی هم نشان می‌دهد در دولت اول او هم ایران نگاهی استراتژیک به منطقه نداشت. کم‌اهمیت بودن خاورمیانه در ساختار دستگاه دیپلماسی کشور هم تصادفی نیست. سفرا و دیپلمات‌های درجه یک اغلب دنبال مأموریت در اروپا و آمریکای شمالی و سازمان‌های بین‌المللی‌اند.

فقط دانشگاهیان نسل جنگ سرد نیستند که با کوبیدن بر طبل استثنائیت‌گرایی فرهنگی ما را از هیولای خاورمیانه می‌ترسانند. خیلی از دیپلمات‌ها و مأموران فرهنگی و سیاسی هم ترجیح می‌دهند خاورمیانه را به اهل خود واگذارند. دانش‌پژوهان هم اغلب با خواندن کتاب‌های انگلیسی می‌کوشند خاورمیانه را بفهمند. به تعبیری حتی فهم و نگاه ما از همسایگان از دریچه دیگران است.

تا این مشکل اساسی در مسیر حل شدن قرار نگیرد نمی‌توان امیدوار بود در چهار سال آینده هم اتفاق خاصی در سیاست

منطقه‌ای ایران رخ دهد. حل این مشکل هم در سطوح مختلف ممکن و میسر است. در سطح جامعه مدنی و عرصه عمومی باید استثنائیت‌گرایی فرهنگی مورد نقد و بررسی قرار گیرد تا معلوم شود در واقع پذیرفته شده که ما تافته جدابافته‌ای در دنیا و منطقه نیستیم. کما اینکه دیگران هم نیستند. ما همان اندازه در خاورمیانه استثنائیت هستیم که چین یا هند در آسیا و ژاپن در شرق دور و برزیل در آمریکای لاتین. ما هم مثل هر ملت دیگر ضعف‌ها و قوت‌های خود را داریم. نه آن گونه که برخی خود تخریب‌گران و ملامت‌گران فرهنگی، سیاسی می‌گویند وضع‌مان بد است و نه آنگونه که استثنائیت‌گرایان می‌گویند در قله اعلای فضایل هستیم. در سطح احزاب و جریان‌های سیاسی هم شناساندن منطقه خیلی مهم است. متأسفانه در اغلب موارد دانش و اطلاعات بازیگران سیاسی ما درباره منطقه اندک و برگرفته از تبلیغات رسانه‌ای است و لذا بینش فراگیری درباره منطقه و فرصت‌ها و البته تهدیدات آن ندارند. مثلاً ما درباره دموکراسی هند و نظام انتخاباتی آن نه تنها در میان سیاسیون بلکه در میان اهل فکر هم با فقر اطلاعات و منابع مواجهیم. در حالی که چیزهای زیادی می‌توان از هند آموخت. همین‌طور تحول مهمی چون گذار تونس به دموکراسی چندان در ایران مورد بحث و توجه نبوده است، در حالی که این تحول می‌تواند باورهای بنیادین ما درباره نسبت دموکراسی و خاورمیانه را متحول کند. همین‌طور درباره تحولات اساسی ترکیه در دو دهه گذشته اطلاعات مبسوطی نداریم. درباره تحولات قطر، عربستان و پاکستان هم وضع کم و بیش همین است. در اغلب کشورهای دنیا مردم عادی علاقه‌ای به تحولات خارجی و تعقیب آنها ندارند. اما وضعیت اهل فکر و سیاست متفاوت است. بالاخره در سطح حاکمیتی نهادها و ارگان‌های مسئول درباره سیاست منطقه‌ای ایران چه در حوزه مقاومت و چه در حوزه دیپلماسی باید به یک اجماع نظر و جمع‌بندی درباره رؤس کلی سیاست منطقه‌ای ایران برسند و هماهنگ کنند. این کار بسیار سخت و دشوار اما ممکن و نیازمند داشتن اراده و صبر و حوصله است. خیلی از کشورها هم با این مسئله مواجه بوده‌اند ولی نتوانسته‌اند به مرور زمان آن را حل کنند و به یک فرمول روشن برای تقسیم کار دست یابند. در آمریکا سال‌هاست وزارت خارجه و دفاع در سیاست خارجی با هم رقابت دارند. در پاکستان ارتش و دولت و در ترکیه بوروکراسی کمالیستی و دولت در سیاست خارجی با هم رقابت می‌کنند. تنوع و اختلاف نظر فی‌نفسه چیز بدی نیست و البته در عالم واقع هم گریزی از آن نیست. اما دنیای جدید ابزارهای مفیدی برای قاعده‌مند کردن و مدیریت این تنوع در اختیار ما قرار می‌دهد و باید از این ابزارها استفاده کنیم. بدون شک هنوز هم کسانی هستند که با نوستالژی مدیریت یکپارچه از بالا به پایین سیاست خارجی دست و پنجه نرم می‌کنند ولی واقعیت جامعه ما رشد روزافزون تفاوت‌ها و تنوع‌هاست و باید خودمان را با این شرایط جدید تطبیق دهیم. انکار یا قهر راه‌حل نیست. تنها ما نیستیم که نمی‌توانیم ضمن حفظ اختلافات با یکدیگر همکاری کنیم. خیلی از ملت‌ها هم اینگونه بوده‌اند و بسرای پیدا کردن راه‌حل چه بسا هزینه‌های سنگینی هم پرداخت کرده‌اند.



عکس دیدار وزرای خارجه ایران و عربستان در اوج نزاع لفظی دو کشور نشان دهنده اهمیت احیای دیپلماسی منطقه‌ای ایران است

مایکل پنس با رویکرد جمهوریخواهان کلاسیک آمریکایی هماهنگی بیشتری دارد. جایگزینی مایکل پنس به جای دونالد ترامپ انسجام ساختاری نخبگان و اولیگارشی قدرت در آمریکا را افزایش خواهد داد. افرادی مانند پنس که دارای مشابهت‌های ادراکی و رویکردی در قالب ناسیونالیسم آمریکایی هستند، نگرش بدبینانه‌ای نسبت به سیاست‌های منطقه‌ای ایران خواهند داشت. مایکل پنس پر تاب ماهواره سیمرخ ایران را اقدامی تحریک‌آمیز و تهدیدآمیز تلقی کرده است

یک محافظه‌کار اصیل

بحران در کاخ سفید می‌تواند موقعیت سیاسی مایکل پنس معاون اول رئیس‌جمهور آمریکا را ارتقا دهد

ابراهیم متقی
استاد علوم سیاسی دانشگاه

ترامپ چهره جنجالی سیاست داخلی و خارجی ایالات متحده بوده است. از زمان آغاز رقابت‌های انتخاباتی کنونیسیون‌های ایالتی آمریکا، همواره ادبیات سیاسی ترامپ نشانه‌هایی از هیجان، ابهام و تضاد سیاسی را منعکس ساخته است. بخش قابل توجهی از چهره‌های سیاسی آمریکا، ورود ترامپ به انتخابات را نمادی از تضادهای نهفته ساختار سیاسی ایالات متحده دانستند. ترامپ از این ویژگی برخوردار بود که توانست بین نشانه‌هایی از «نخه‌گرایی الیگارشیک» و «پوپولیسم تهاجمی» رابطه برقرار کند.

بسیاری از الگوهای سیاسی و چگونگی واکنش سایر نخبگان آمریکایی نسبت به ترامپ را باید انعکاسی از واقعیت‌های ترامپ در برابر ساختار سیاسی آمریکا دانست. ساختاری که به قول ترامپ نیازمند تغییرات بنیادین در حوزه بوروکراسی و ساز و کارهای اداره امور خواهد بود. در چنین شرایطی است که افرادی همانند ترامپ از انگیزه به کارگیری ساز و کارهایی برخوردارند که نشانه‌هایی از ابهام و تضاد ساختاری را منعکس می‌سازد.

الگوی رفتاری ترامپ در دوران رقابت‌های انتخابات ریاست جمهوری و شرایط بعد از تصدی حکومت و قدرت و واکنش نهادها و کارگزاران نخه‌گر روبرو شده است. تضادهای انتخاباتی ترامپ و هیلاری کلینتون فضای رقابت‌های در هم تنیده را ایجاد کرد که زمینه‌های لازم برای بهره‌گیری ستاد انتخاباتی کانه‌باز از هر ساز و کاری برای مقابله با رقیب را امکان‌پذیر می‌ساخت. در دوران رقابت‌های انتخاباتی، زمینه برای انتشار گزارش اف‌بی‌آی درباره فعالیت‌های غیرسازمانی هیلاری کلینتون منتشر شد.

بسیاری اعتقاد دارند که گزارش اف‌بی‌آی نقش تعیین‌کننده‌ای در شکست هیلاری کلینتون به جا گذاشت. هیلاری کلینتون همانند آلبرت گور در انتخابات نوامبر ۲۰۰۸، بیش از کاندیدای رقیب رأی شهروندی به دست آورد، ولی نتوانست آرای الکترال لازم برای تصدی ریاست جمهوری را به دست آورد. شکل‌گیری چنین شرایطی نماد قطعی شدن فضای سیاسی و ساختاری ایالات متحده است. به همان گونه‌ای که در دوران ریاست جمهوری جورج بوش پسر، چالش‌های سیاسی و اجتماعی گسترده‌ای علیه نامبرده ایجاد شده بود، هم‌کنون نیز می‌توان نشانه‌هایی از چنین چالش ساختاری فراگیر را در ارتباط با دونالد ترامپ مشاهده کرد.

زمینه‌های اجتماعی استیضاح ترامپ

تاکنون نهادهای سیاسی آمریکا همانند کنگره تلاش‌های زیادی برای کنترل مقامات اجرایی به انجام رسانده‌اند. علت اصلی چنین تلاش‌هایی را باید در ساختار سیاسی آمریکا جستجو کرد. ساختار سیاسی آمریکا به این واقعیت اشاره دارد که قدرت باید بین نهادها و کارگزاران اجرایی به گونه‌ای توزیع شود که از قابلیت کنترل نهادی برخوردار شود. بسیاری از گزارش‌های منتشر شده توسط رسانه‌ها و یا مواضع اعلام شده از سوی اعضای کنگره معطوف به این موضوع است که امکان استیضاح دونالد ترامپ وجود دارد.

برای استیضاح دلایل مختلفی تبیین می‌شود؛ به طور کلی نهادهای سیاسی آمریکا از قابلیت لازم برای کنترل کارگزاران و حتی رئیس‌جمهوری برخوردارند که صلاحیت وی برای استفاده از قدرت جهت اداره امور سیاسی

و راهبردی ایالات متحده با ابهام همراه باشد. برخی از مفاهیم به کار گرفته شده از سوی ترامپ بیانگر این واقعیت است که نهادهای سیاسی ایالات متحده از آمادگی لازم برای کنترل الگوهای گریز از مرکز ترامپ برخوردارند.

سیاست و قدرت در ایالات متحده فاقد هرگونه تعارف سیاسی و ابهام خواهد بود. اگر نهادهای سیاسی در روند کنترل برخی از بازیگران برآیند، طبیعی است که از ساز و کارهای لازم برای محدودسازی قدرت وی استفاده می‌کنند. انتشار گزارش نیویورک تایمز در ارتباط با امکان استیضاح دونالد ترامپ، این ذهنیت را ایجاد می‌کند که ساختار سیاسی آمریکا تلاش دارد تا زمینه‌های لازم برای ایجاد نشانه‌هایی از توازن جدید را به وجود آورد.

توازن جدید به مفهوم آن است که برخی از نشانه‌های مربوط به جابه‌جایی قدرت شکل خواهد گرفت. به همین دلیل است که بسیاری از رسانه‌های آمریکایی به‌ویژه گزارش نیویورک تایمز معطوف به تحول سیاسی جدیدی است که در کنگره علیه دونالد ترامپ ایجاد خواهد شد. چنین گزارشی بیانگر آن است که امکان ایجاد توافق بین نخبگان در ارتباط با آینده سیاسی ریاست جمهوری آمریکا در حال ظهور، گسترش و اجرای قانون خواهد بود.

گزارش‌های منتشر شده رسانه‌های بیانگر فرآیندی در حال شکل‌گیری است که هنوز مراحل آغازین خود را سپری کرده و تأثیر چندانی در معادله قدرت نخواهد داشت. برخی از گزارش‌های رسانه‌ای نشان می‌دهد که هسته‌های جدیدی از اولیگارشی شکل گرفته که می‌تواند آثار و پیامدهای پرمخاطره‌ای برای رئیس‌جمهور و یا سایر کارگزاران اجرایی آمریکا داشته باشد. بر اساس قانون اساسی ایالات متحده، امکان استیضاح رئیس‌جمهور، معاون رئیس‌جمهور و کلیه مقامات کشوری وجود دارد.

بخش ۴ از اصل دوم قانون اساسی آمریکا به این موضوع اشاره دارد که: «رئیس‌جمهور، معاون رئیس‌جمهور و کلیه مقامات کشوری پس از اعلام جرم علیه آنان و محکومیت به خاطر ارتکاب جرم، خیانت، ارتشاء و دیگر جرایم شدید، از کار برکنار می‌شوند». بیان و اثبات هر یک از اتهام‌های یاد شده پروسه نسبتاً طولانی‌ای در ساختار سیاسی آمریکا خواهد داشت. در چنین فرآیندی است که گزارش افرادی همانند رابرت مولر رئیس سابق اف‌بی‌آی و جیمز کومی رئیس سابق اف‌بی‌آی می‌تواند تأثیر خود را بر آینده سیاسی ترامپ به جا خواهد گذاشت.

ادبیات سیاسی و الگوی رفتاری ترامپ نشان می‌دهد که نامبرده فراتر از ساختار نخه‌گرا و اولیگارشیک آمریکایی ایفای نقش می‌کند. بخش قابل توجهی از قدرت سیاسی وی را فضای اجتماعی و امید لایه‌های پایینی جامعه نسبت به آینده خود تشکیل می‌دهد. طبیعی است که چنین نشانه‌هایی به تنهایی نمی‌تواند مطلوبیت لازم برای ساختار سیاسی ایالات متحده را ایجاد کند. بازی‌های سیاست و قدرت در آمریکا به گونه‌ای پیچیده و در هم تنیده است که امکان حاشیه‌سازی هر بازیگری را فراهم می‌سازد.

ترامپ در زمره کارگزارانی است که رویکرد انتقادی فرا حزبی نسبت به ساختار بوروکراسی و تصمیم‌گیری راهبردی آمریکا را داشته است. بخش قابل توجهی از رویکرد انتقادی ترامپ مبتنی بر شعارهای ناسیونالیستی برای ارتقای قدرت نمادین ایالات متحده بوده است. اگرچه ترامپ تلاش دارد تا نشانه‌هایی از ناسیونالیسم آمریکایی را منعکس سازد،

رقابت‌های سیاسی و جناحی در آمریکا امکان تأثیرگذاری بر جایگاه و موقعیت آینده دونالد ترامپ در ساختار سیاسی آمریکا را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد.

رقابت‌های انتخاباتی، ضرورت‌های ارتباطی خاص خود را ایجاد می‌کند. هر فردی که در معادله قدرت سیاسی آمریکا وارد شود، از سوی تمامی نهادهای سیاسی و گروه‌های رقیب مورد نظارت و ارزیابی قرار می‌گیرد. هم‌اکنون مشخص شده است که طیف گسترده‌ای از اعضای ستاد انتخاباتی دونالد ترامپ با آمریکایی‌های روس تبار و سرویس‌های اطلاعاتی روسیه دیدار داشته‌اند. چنین دیدارهایی توسط نهادهای امنیتی همانند اف‌بی‌آی و دادستانی کل آمریکا ثبت شده است. ساختار اطلاعاتی آمریکا برای حداکثرسازی امنیت داخلی و مقابله با تحرک بازیگران خارجی در ارتباط با سیاست و امنیت آمریکا توسط اف‌بی‌آی پیگیری و ثبت می‌شود.

بخش قابل توجهی از گزارش نیویورک تایمز مربوط به روندی است که از سوی نهادهای اطلاعاتی پیگیری و در ارتباط با تیم انتخاباتی دونالد ترامپ مورد بررسی قرار می‌گیرد. مشابه چنین وضعیتی در سال ۱۹۷۳ وجود داشت. در آن دوران تاریخی نیز رسانه‌های بزرگ آمریکایی تلاش داشتند تا نشان دهند که تیم انتخاباتی «ریچارد نیکسون» در روند رقابت‌های سپتامبر و اکتبر ۱۹۷۲ از ساز و کارهای فراقانونی بهره گرفته است. نتیجه چنین فرآیندی را می‌توان در استیضاح نیکسون و روندی دید که منجر به استعفاي رئیس‌جمهور شد.

در دوران ریاست جمهوری ریچارد نیکسون، برخی از کارگزاران سیاسی و اجرایی ایالات متحده همانند «جرالد فورد» از موقعیت و مطلوبیت راهبردی ویژگی‌های برخوردار بودند، به همان گونه‌ای که رسانه‌های دوران موجود تلاش دارند تا از «مایکل پنس» به عنوان چهره مطلوب سیاسی و راهبردی آمریکا یاد کنند. مایکل پنس در دوران رقابت انتخاباتی به عنوان یاور پر تلاش دونالد ترامپ محسوب می‌شد. مایکل پنس برخلاف دونالد ترامپ که فاقد سابقه بوروکراتیک بوده، از جایگاه ویژه‌ای در فضای اجتماعی و ساختاری ایالات متحده بهره می‌گیرد.

به همین دلیل است که از «کمپین سایه» در ارتباط با نقش سیاسی مایکل پنس یاد می‌شود. راینزنی‌های انجام شده با پنس نشان می‌دهد که وی تمایلی به جایگزینی دونالد ترامپ در این دوره و شرایط سیاسی ندارد. طبیعی است که گروه‌های رقیب کار دشواری را برای رویارویی با دونالد ترامپ طراحی کرده‌اند. طبیعی است که رسانه‌ها می‌توانند کارکرد خاص خود را برای ایجاد موج‌های تبلیغاتی یا ضدتبلیغاتی ایجاد کنند، در حالی که نهادهای سیاسی محور اصلی تصمیم‌گیری راهبردی آمریکا خواهند بود.

دلایل استیضاح دونالد ترامپ

طرح موضوع استیضاح برای دونالد ترامپ تاکنون بر اساس ادبیات و ضرورت‌های مطرح شده توسط گروه‌های رقیب انجام گرفته است. در این فرایند، نه تنها نهادهای امنیتی و قضایی ایالات متحده بلکه بخش قابل توجهی از ساختار رسانه‌ای و اجتماعی آمریکا نیز نسبت به الگوی رفتاری «دونالد ترامپ پسر» و بخش قابل توجهی از کارگزاران اصلی ستاد انتخاباتی ترامپ در دوران انتخابات ریاست جمهوری آمریکا واکنش پر شدت نشان داده‌اند. تغییر در ریاست‌اف‌بی‌آی نتوانست تأثیری تعیین‌کننده در فرآیند رقابت‌های داخلی آمریکا به‌جا

گذارد. هر گاه نمایندگان کنگره ایالات متحده دربراره ترامپ از تفسیرهای انتقادی بهره می‌گیرند، رسانه‌های مختلف تلاش دارند تا زمینه لازم برای ایجاد موج‌های سیاسی جدید را فراهم آورند. به همان گونه‌ای که ترامپ از قابلیت لازم برای موج‌سازی برخوردار بوده، طبیعی است که موج‌های جدید علیه وی نیز از سوی رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی به کار گرفته شده و آثار خود را در افکار عمومی ایالات متحده به جا خواهد گذاشت.

افشای ماجرای ارتباط غیرساختاری مایکل فلین مشاور پیشین امنیت ملی دونالد ترامپ توسط اف‌بی‌آی را می‌توان به‌عنوان گام اول حساسیت ساختاری نسبت به الگوی رفتاری کارگزاران جدید کاخ سفید دانست. بسیاری از کارگزاران و مدیران ساختار سیاسی آمریکا در دوران ترامپ از انگاره‌های خوداتکایی شدید بهره گرفته و تمایلی به پذیرش ضرورت‌های بوروکراتیک در نظام سیاسی و امنیتی آمریکا نشان نمی‌دهند. ویژگی‌های شخصیتی دونالد ترامپ و الگوی رفتاری نامبرده در دوران رقابت‌های انتخابات ریاست‌جمهوری را می‌توان در زمره عوامل خوداتکایی فرا سازمانی مدیران ترامپ در روند اجرای فعالیت‌های سازمانی دانست.

موضوع مطرح‌شده در ارتباط با دیدار دونالد ترامپ پسر با کارگزاران اطلاعاتی روسیه می‌تواند مجلس سنای آمریکا را به‌عنوان محور اصلی کنترل فضای کنش نخبگی در معرض دادرسی جدیدی قرار دهد. ضرورت‌های قانون اخلاق در حکومت ایجاب می‌کند که زمینه‌های جدیدی از شهادت و گواهی افراد مطلع در نهادهای سیاسی فراهم شود. واقعیت آن است که موضوعات رسانه‌ای به راحتی پایان نخواهد یافت. موج‌های جدید ساختاری، پسر دونالد ترامپ را در معرض پرسش‌هایی قرار می‌دهد که می‌تواند پیامدهای پرمخاطره‌ای برای دونالد ترامپ داشته باشد.

جدال‌های سیاسی و جناحی موجود در آمریکا، روندهای بوروکراتیک را می‌تواند تحت تأثیر قرار دهد. برخی از جمهوریخواهان به این موضوع اشاره دارند که استیضاح ترامپ زمینه به قدرت رسیدن «مایکل پنس» را فراهم می‌کند. مایکل پنس از اعتبار سیاسی و ساختاری بیشتری در داخل حزب جمهوریخواه آمریکا در مقایسه با دونالد ترامپ برخوردار است. به همین دلیل است که دیدار پسر ترامپ با یک وکیل روس، در دوران رقابت‌های انتخاباتی سال ۲۰۱۶ توسط رسانه‌های آمریکایی انعکاس اجتماعی قابل توجهی پیدا کرد.

انتشار اخبار چنین دیداری توسط رسانه‌ها در جولای ۲۰۱۷، زمینه اجتماعی و ساختاری برای تمرکز ساختارهای اطلاعاتی و رسانه‌ای به دلایل و پیامدهای چنین دیداری را به وجود آورد. هم‌اکنون استیضاح احتمالی ترامپ و انجام تحقیقات توسط کمیسیون‌های شکل گرفته تبدیل به موضوعی خیرساز در حوزه ساختار سیاسی، رسانه‌ای و اجتماعی آمریکا شده است. قبل از آن، افشای ماجرای ارتباط غیرساختاری مایکل فلین مشاور پیشین امنیت ملی دونالد ترامپ توسط اف‌بی‌آی را می‌توان به‌عنوان گام اول حساسیت ساختاری نسبت به الگوی رفتار کارگزاران جدید کاخ سفید تلقی کرد.

فرآیند استیضاح ترامپ و نقش‌یابی گروه‌های سایه در ساختار سیاسی آمریکا

انجام هر استیضاح نیازمند طی شدن فرآیندهای ساختاری و قانونی است. طبعاً استیضاح ترامپ بر اساس نشانه‌ها و شاخص‌های ساختاری آمریکا شکل خواهد گرفت. در کشوری همانند ایالات متحده که به قول سی رایت میلز نخبگان نقش محوری در معادله قدرت سیاسی را دارند، اولیگارشی قدرت را باید محور اصلی رقابت‌های سیاسی از جمله استیضاح افرادی همانند دونالد ترامپ دانست. چنین فرآیندی می‌تواند براساس مفاد قانون اخلاق در حکومت انجام گیرد.

نشانه‌های اصلی قانون اخلاق در حکومت به این موضوع اشاره کرده که اگر رئیس‌جمهور یا اعضای کابینه اقدام فراقانونی انجام دهد، دادستان کل آمریکا براساس شکایت هر یک از افسران، گروه‌های اجتماعی و نهادهای حکومتی می‌تواند به موضوع رسیدگی کرده و نتیجه فعالیت‌های خود را به کنگره گزارش کند. قانون اخلاق در حکومت نظارت‌های امنیتی و حقوقی بر رفتار رئیس‌جمهور، معاون رئیس‌جمهور، اعضای کابینه و برخی از مقامات عالی‌رتبه که در مجموع تعداد آنان به ۷۰ نفر می‌رسد را شامل می‌شود.

بر اساس ساختار حقوقی و قانون اساسی آمریکا، اگر مجلس نمایندگان به عنوان دادستان استیضاح ترامپ را مورد پذیرش قرار دهد، در آن شرایط پرونده تهیه‌شده از سوی کمیسیون‌های تحقیق به مجلس سنای آمریکا خواهد رفت. در آن شرایط مجلس سنا باید با اکثریت ۶۷ درصد صلاحیت دونالد ترامپ را مورد انکار قرار دهد. تحقق چنین شرایطی برای برکناری دونالد ترامپ کاری دشوار خواهد بود. اگر مجلس نمایندگان و سنای ایالات متحده رای به عدم صلاحیت سیاسی دونالد ترامپ بدهد در آن شرایط می‌توان به این موضوع اشاره داشت که اسطوره ترامپ در دوران ریاست جمهوری‌اش فروکش کرده است.

رقابت‌های سیاسی از سوی جناح‌های مختلف رقیب، نه‌تنها علیشه ترامپ تبدیل به جبهه‌ای جدی شده که طیف گسترده‌ای از گروه‌های اجتماعی را علیه نمادها و محافظه‌کاری جدید بسیج کرده است. بخشی از آینده‌سازی ترامپ ارتباط محدودی با روندهای رقابت جناحی و رسانه‌ای در آمریکا دارد. ترامپ در برخورد با موضوع رسانه‌ای پسرش، تلاش کرد تا اعتماد به‌نفس خود را بازیابد. اگرچه مشاوران کاخ سفید براساس گزارش سایت خبری و تحلیلی «پولیتیکو» در وضعیت سردرگمی قرار دارند، ترامپ تلاش دارد تا فضای رسانه‌ای موجود را سبزی کرده و در این ارتباط از موج‌های جدید خبرساز در ارتباط با تحریم اقتصادی جدید ایران استفاده کند.

امکان‌پذیری ظهور مایکل پنس

هنوز بحران سیاسی آمریکا برای استیضاح دونالد ترامپ جدی به نظر نمی‌رسد. گروه‌های رقیب در آمریکا تلاش دارند تا موقعیت دیگری را با نشانه‌هایی از ابهام رویه‌رو سازند. چنین تاکتیکی بخشی از



ضرورت‌های موازنه قدرت در آمریکا محسوب می‌شود. فرآیند موازنه قدرت از این جهت اهمیت دارد که امکان‌پذیری ظهور احتمالی افرادی همانند مایکل پنس را به وجود می‌آورد. اگرچه مایکل پنس هم‌اکنون بخشی از ساختار قدرت ایالات متحده محسوب می‌شود و در ۲۱ ژانویه ۲۰۱۷ به عنوان چهل و هشتمین معاون رئیس‌جمهور ایالات متحده سوگند یاد کرده است، روند موجود در ارتباط با استیضاح دونالد ترامپ می‌تواند موقعیت مایکل پنس را به عنوان رئیس‌جمهور ایالات متحده ارتقا دهد.

مایکل پنس در سال‌های ۱۷-۲۰۱۳ به عنوان پنجاهمین فرماندار ایالت ایندیانا ایفای نقش کرده است. قبل از آن، عضو مجلس نمایندگان ایالات متحده از ایالت ایندیانا بوده است. شاید بتوان مایکل پنس را به همراه «سارا پیلین» اصلی‌ترین رهبران جنبش تی پارتی در آمریکا دانست. جنبش تی پارتی ماهیت محافظه‌کارانه داشته و افرادی در این مجموعه ایفای نقش می‌کنند که نماد ناسیونالیسم آمریکایی هستند. مایکل پنس همانند دونالد ترامپ نمادهایی از ناسیونالیسم آمریکایی را در دوران جدید پیگیری می‌کند.

واقعیت این است که مایکل پنس با رویکرد جمهوریخواهان کلاسیک آمریکایی هماهنگی بیشتری دارد. جایگزینی مایکل پنس به جای دونالد ترامپ، انسجام ساختاری نخبگان و اولیگارشی قدرت در آمریکا را افزایش خواهد داد. افرادی مانند پنس که دارای مشابهت‌های ادراکی و رویکردی در قالب ناسیونالیسم آمریکایی هستند، نگرش بدبینانه‌ای نسبت به سیاست‌های منطقه‌ای ایران خواهند داشت. مایکل پنس پر تاب ماهواره سیمرخ ایران را اقدامی تحریک‌آمیز و تهدیدآمیز تلقی کرده است.

رویکرد مایکل پنس نسبت به ایران ماهیت تهاجمی ساختاری دارد. به همین دلیل است که می‌تواند محدودیت‌های بیشتری را در ارتباط با ایران اعمال کند. مایکل پنس همچنین از ضرورت اقدامات پرشدت علیه کره شمالی حمایت به عمل می‌آورد. نگرش مایکل پنس نسبت به برجام، ماهیت ساختاری، نهادی و قانونی دارد. پنس حامی سیاست Roll back در ارتباط با ایران است. چنین سیاستی به مفهوم محدودسازی و احاطه قدرت ایران برای کسب حداقل‌های سیاسی در نظام بین‌الملل خواهد بود. پنس همچنین نتوانست زمینه‌های لازم برای افزایش هزینه‌های نظامی ایالات متحده را به وجود آورد. سفر مایکل پنس به ژاپن و دیدار با نظامیان آمریکایی را پایان دوران صبر استراتژیک می‌دانند. به این ترتیب روند موجود در الگوهای سیاسی مایکل پنس بیانگر آن است که استیضاح دونالد ترامپ در آمریکا تأثیر چندانی در سیاست‌های ساختاری ایالات متحده نسبت به ایران به جا نمی‌گذارد. مایکل پنس از قابلیت لازم برای چندجانبه‌گرایی برای محدودسازی قدرت ایران برخوردار است. طبیعی است که در چنین فرآیندی، قابلیت بیشتری برای اتخاذ سیاست‌های معطوف به محدودسازی ایران خواهد داشت.

گل سرخ «نیوکاسلی»

حزب کارگر بریتانیا بزرگ‌ترین حزب اروپای غربی است

احسان پناه بر
روزنامه‌نگار

وزیر در سال ۱۹۲۴ مامور تشکیل کابینه شد، درحالی‌که حزب مطبوعش تنها ۱۹۱ عضو پارلمان داشت که چیزی حدود یک سوم کل پارلمان بود.

در انتخابات عمومی سال ۱۹۲۹، این بار حزب کارگر برای نخستین بار با ۲۸۷ کرسی و مجموع ۳۷/۱ درصد آرا توانست اکثریت مجلس عوام را در دست بگیرد. اما حزب همچنان نیازمند ائتلاف با حزب لیبرال بود تا بتواند دولت تشکیل دهد. مک دونالد نخستین زن وزیر تاریخ بریتانیا، مارگارت بوندیلده، رابه سمت وزیر کار منصوب کرد. در این دوره از نخست وزیری، مک دونالد توانست قویتر از دوره قبل عمل کند و برنامه‌های حزب کارگر را به پیش برد. بنابراین وی قانونی را جهت افزایش حقوق بیکاری تصویب کرد و دستمزدها و شرایط صنایع ذغال سنگ را بهبود بخشید. این دوره با بحران‌هایی مثل رکود بزرگ در آمریکا نیز همراه بود که می‌توانست تجارت جهانی را با مشکل جدی مواجه کند.

در سال‌های جنگ جهانی دوم، حزب کارگر توانست در قالب ائتلاف به قدرت برگردد. در سال ۱۹۴۰ زمانیکه نویل چمبرلین از سمت نخست وزیری بریتانیا استعفا کرد، وینستون چرچیل تصمیم گرفت برای عبور از بحران ناشی از جنگ دو حزب عمده بریتانیا، کارگر و محافظه‌کار، را در قالب ائتلافی به هم نزدیک کند. بنابراین وی کلمنت آتلی از حزب کارگر را برای اولین بار به سمت معاون نخست وزیر برگزید.

در سال ۱۹۴۵ و در پایان جنگ جهانی دوم، حزب کارگر توانست به واسطه مخالفت با حزب محافظه‌کار به رهبری چرچیل در انتخابات سراسری ۱۹۴۵ پیروز شود و بیش از ۵۰ درصد آراء را به خود اختصاص دهد و ۱۵۹ کرسی را از آن خود کند. بنابراین، کلمنت آتلی از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۱ توانست بر مسند نخست وزیری بریتانیا تکیه زند. دولت وی یکی از رادیکال‌ترین دولت‌های بریتانیا در

قرن بیستم لقب گرفته است که در مشی خود سیاست‌های اقتصاد کینزی را اعمال می‌کرد، بسیاری از صنایع شامل بانک انگلستان، معادن ذغال سنگ، صنایع فولاد، برق، گاز، و غیره را ملی اعلام کرد. این حزب در انتخابات سراسری سال ۱۹۵۱ نتوانست اکثریت خود را در پارلمان نگه دارد. بنابراین به مدت ۱۳ سال، از سال

۱۹۵۱ تا ۱۹۶۴ با تشکیل دولت در سایه به فعالیت‌های خود ادامه داد. در این سال‌ها حزب دچار آشفتگی ایدئولوژیکی شد و جناح چپ حزب به رهبری آنتورین بیوان و جناح راست به رهبری هیو گیتسکل هر کدام در فکر توسعه سیاست‌های خود در حزب بودند. این موضوع باعث شد که این حزب نتواند تا سال ۱۹۶۴ به قدرت برگردد. در سال ۱۹۶۴، در پی رکود در اقتصاد و همچنین فسادهای اوایل دهه شصت، موقعیت حزب محافظه‌کار متزلزل شد و حزب کارگر در انتخابات سراسری ۱۹۶۴ توانست با کسب اکثریت پارلمان به قدرت برگردد. در نتیجه هارولد ویلسون، رهبر وقت حزب به عنوان نخست وزیر مامور تشکیل کابینه شد. این دولت توانست اصلاحات اجتماعی و آموزشی را در سطح کشور مانند الغای قانون اعدام و سقط جنین را در انگلستان به اجرا بگذارد. وی همچنین قانون ایجاد دانشگاه آزاد انگلستان را تصویب و به اجرا درآورد.

این حزب از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۴ نتوانست قدرت را حفظ کند، اما در سال ۱۹۷۴ توانست به قدرت برگردد و تا سال ۱۹۷۹ بر مسند قدرت بماند.

این حزب در سال ۱۹۹۷ و با خانه‌تکانی درون خود توانست بار دیگر قدرت را در دست گیرد. در پی پیروزی حزب در انتخابات سراسری سال ۱۹۹۷، تونی بلر موفق شد به مقام نخست وزیری نائل شود. دوران بلند نخست وزیری وی که تا سال ۲۰۰۷ ادامه داشت، حوادثی را در دنیا رقم زد که مهمترین آن همکاری با آمریکایی به رهبری جورج بوش و حمله به عراق در زمان صدام حسین در سال ۲۰۰۳ بود.

در سال ۲۰۰۶ تونی بلر رسماً عنوان کرد که قصد دارد از رهبری حزب کارگر کنار بکشد، بنابراین گوردون براون به سمت رهبری حزب و همچنین نخست وزیر

منصوب شد. وی این سمت را تا سال ۲۰۱۰ نگه داشت.

● ایدئولوژی و خط مشی

حزب کارگر حزبی است که به چپ میانه گرایش دارد. این حزب در ابتدا به منظور تحقق خواسته‌های جنبش سندیکایی تاسیس شد و در سال ۱۹۱۸ بخشی سوسیالیستی به آن اضافه شد که هدف آن مالکیت مشترک و ملی کردن وسایل تولید، توزیع، و مبادله بود. در ماده چهارم مرامنامه حزب، یکی از اهداف تاسیس حزب به این شرح است: «حفاظت و حمایت از کارگران - چه آنهایی که با دست کار می‌کنند و چه آنهایی که با فکرشان - و همچنین پاسداری از محصولات کامل صنایع‌شان و عادلانه‌ترین نوع توزیع آن محصولات - که می‌تواند از طریق مالکیت مشترک، وسایل تولید، توزیع، و مبادله تحقق یابد - و ایجاد در دسترس‌ترین نظام اداری مردمی و کنترل بر هر صنعت و خدمتی». این بخش اغلب به مثابه اعتقاد و التزام حزب کارگر به سوسیالیسم تلقی می‌شود، اگرچه تا سال ۱۹۹۲ حزب رسماً از اصطلاح سوسیالیسم در مرامنامه خود پرهیز می‌کرد. در نسخه جدید ماده چهارم، تشکیل بر مالکیت مشترک تاکید نمی‌شود و این بخش بیشتر بر سرمایه‌گذاری در بازار و سرسختی در رقابت به همراه تولید محصولات با بالاترین کیفیت اصرار دارد. این حزب که اساس تفکرات اقتصادی‌اش را اقتصاد کینزی تشکیل می‌دهد، برخالت بیشتر دولت در اقتصاد و بازتوزیع ثروت در جامعه نظر دارد. در نتیجه، مالیات را به عنوان بازتوزیع سریع ثروت و منابع در نظر می‌گیرد.

از دهه ۸۰ به این سو، حزب سیاست‌های بازار آزاد را در دستور کار خود قرار داده است. این مسئله باعث شده است که

● رسانه‌ها

حامیان رسانه‌ای و فکری

حمایت کرده است و در واقع تریبون لندن، یکی از حامیان مهم رسانه‌ای حزب کارگر است. این مجله از مشی سوسیال دمکرات حمایت می‌کند. اگرچه این نشریه خود را مستقل می‌داند اما معمولاً از سیاست‌ها و مشی حزب کارگر حمایت کرده است. دیگر رسانه‌ای که از سیاست‌های حزب کارگر حمایت می‌کند، روزنامه گاردین چاپ انگلستان است. این روزنامه که به چپ میانه گرایش دارد، در مسائل مهمی همچون مسئله برگزیت از سیاست‌های حزب کارگر

هفته‌نامه تریبیون (Tribune)، چاپ لندن، یکی از حامیان مهم رسانه‌ای حزب کارگر است. این مجله از مشی سوسیال دمکرات حمایت می‌کند. اگرچه این نشریه خود را مستقل می‌داند اما معمولاً از سیاست‌ها و مشی حزب کارگر حمایت کرده است. دیگر رسانه‌ای که از سیاست‌های حزب کارگر حمایت می‌کند، روزنامه گاردین چاپ انگلستان است. این روزنامه که به چپ میانه گرایش دارد، در مسائل مهمی همچون مسئله برگزیت از سیاست‌های حزب کارگر

حزب کارگر عضو هیئت موسسان احزاب کارگر است که زیر نظر سندیکاهای کارگری و انجمن‌های سوسیالیستی، فعالیت می‌کند. اعضای حزب که قرار است برای مناصب پارلمانی انتخاب شوند، در حزب کارگر پارلمان اروپا و حزب کارگر پارلمان بریتانیا فعال هستند.

بسیاری از صاحب‌نظران دیگر این حزب را سوسیالیستی ندانند و تنها به صفت «سوسیال دمکراتیک» در مقابل سوسیالیست دمکراتیک - بسنده کنند. در سال‌های اخیر، فراکسیون‌های سوسیالیست و کارگر در پارلمان بریتانیا به سنت‌های رادیکال سوسیالیستی روی آورده‌اند و بیشتر تحت لوای کوربین عمل می‌کنند. این گروه‌ها در مقابل سنت‌های سوسیالیست دمکراتیک برخاسته‌اند که بیشتر به چپ میانه و افکار تونی بلر نزدیک هستند. رنگ رسمی این حزب قرمز است که به طور سنتی نماینده افکار و عقاید سوسیالیستی و جنبش‌های کارگری است. در حال حاضر، نماد این حزب شاخه گل سرخی است که از سال ۱۹۸۶ به طور رسمی به کار گرفته می‌شود.

بسیاری از صاحب‌نظران دیگر این حزب را سوسیالیستی ندانند و تنها به صفت «سوسیال دمکراتیک» در مقابل سوسیالیست دمکراتیک - بسنده کنند. در سال‌های اخیر، فراکسیون‌های سوسیالیست و کارگر در پارلمان بریتانیا به سنت‌های رادیکال سوسیالیستی روی آورده‌اند و بیشتر تحت لوای کوربین عمل می‌کنند. این گروه‌ها در مقابل سنت‌های سوسیالیست دمکراتیک برخاسته‌اند که بیشتر به چپ میانه و افکار تونی بلر نزدیک هستند. رنگ رسمی این حزب قرمز است که به طور سنتی نماینده افکار و عقاید سوسیالیستی و جنبش‌های کارگری است. در حال حاضر، نماد این حزب شاخه گل سرخی است که از سال ۱۹۸۶ به طور رسمی به کار گرفته می‌شود.

● ساختار سازمانی

حزب کارگر عضو هیئت موسسان احزاب کارگر است که قرار است برای مناصب پارلمانی انتخاب شوند، در حزب کارگر پارلمان اروپا و حزب کارگر پارلمان بریتانیا فعال هستند. هیئت تصمیم‌گیرنده حزب در سطح ملی تشکیل می‌شود و شامل کمیته اجرایی ملی (NEC)، کنگره حزب کارگر (LPC)، و نشست سیاست‌های ملی حزب (NPF) است. اما رهبری حزب عملاً در پارلمان است که تصمیمات نهایی را اتخاذ می‌کند. در سال ۲۰۱۵ این حزب عنوان کرد که از ۲۹۵۵۰۵ عضو فعال، ۱۴۷۱۳۴ حامی وابسته به حزب، و ۱۱۰۸۲۷ حامی ثبت‌نام کرده است. در حال حاضر حزب کارگر چیزی بالغ بر ۵۵۰ هزار عضو و حامی دارد. این امر حزب کارگر را به بزرگترین حزب اروپای غربی بدل کرده است.

رهبری حزب بر عهده جرمی کوربین ۶۸ ساله است که از سال ۲۰۱۵ این مقام را در دست گرفته است. قائم‌مقام وی تام واتسون، عضو پارلمان بریتانیا از حوزه انتخابیه وست برومیچ شرقی است. رهبران این حزب از آغاز تا کنون به شرح ذیل بوده‌اند: کایر هاردی (۱۹۰۸-۱۹۰۶)، جورج آرتور هندرسون (۱۹۱۰-۱۹۰۸)، رمزی مک نیکول بارننز (۱۹۱۱-۱۹۱۰)، رمزی مک دونالد (۱۹۱۴-۱۹۱۱)، آرتور هندرسون (۱۹۱۷-۱۹۱۴)، ویلیام آدامسون (۱۹۲۱-۱۹۱۷)، جان روبرت کلینز (۱۹۲۲-۱۹۲۱)، رمزی مک دونالد (۱۹۳۱-۱۹۲۲)، آرتور هندرسون (۱۹۳۲-۱۹۳۱)، جورج لندزبری (۱۹۳۵-۱۹۳۲)، کلمنت آتلی (۱۹۵۵-۱۹۳۵)، هیو گیتسکل (۱۹۶۳-۱۹۵۵)، جورج براون (۱۹۶۳)، هارولد ویلسون (۱۹۷۶-۱۹۶۳)، جیمز کالاکان (۱۹۸۰-۱۹۷۶)، ماکل فسوت (۱۹۸۳-۱۹۸۰)، نیل کینوک (۱۹۸۳-۱۹۹۲)، جان اسمیت

● مسئله برگزیت

بعد از رای مردم بریتانیا به برگزیت، جرمی کوربین، رهبر حزب کارگر، گفته بود که حزب کارگر به نتایج همه‌پرسی و خواست مردم احترام می‌گذارد و به فرآیند آغاز ماده ۵۰ پیمان لیسبون (ماده ناظر بر خروج از اتحادیه اروپا و روند مذاکرات این کشور با طرف‌های اروپایی) وفادار خواهد ماند. این اظهار نظر انتقادات بسیاری را در میان اعضای حزب کارگر - که از مخالفین سرسخت برگزیت بودند - برانگیخت. بعدها استارمر، وزیر برگزیت در کابینه سایه حزب کارگر بریتانیا، اعلام کرد که حزب کارگر برگزیت را که در همه‌پرسی ۲۳ ژوئن ۲۰۱۶ میلادی مورد تأیید مردم بریتانیاست، می‌پذیرد، اما اذعان داشت که حزب خواهان این است که در توافق برگزیت اولویت مسأله اشتغال و حقوق کارگران باشد. در نتیجه این حزب در قبال برگزیت موضعی «ترم» اتخاذ کرده است. در بیانیه سال ۲۰۱۷ این حزب، جرمی کوربین معتقد است: «بریتانیا نیازمند این است که در مسئله برگزیت منافع اقتصادی و استانداردهای زندگی مردم را اولویت قرار دهد. این مسئله تنها با شعارهای توخالی و ژست‌گیری‌های سیاسی به‌دست نمی‌آید. نباید روابطمان را با شرکای تجاری بزرگمان در اروپا از دست بدهیم، در عوض باید از برگزیتی حریف بزنیم که امنیت شغلی اولویتش باشد و به ما اجازه دهد اقتصادمان را در قرن بیست و یکم بازسازی و روزآمد کنیم».

حزب کارگر بریتانیا یکی از دو حزب مطرح در سپهر سیاسی بریتانیا و اروپا محسوب می‌شود. این حزب اگرچه نسبت به رقیبش - حزب محافظه‌کار - کمتر توانسته است بر مسند قدرت این کشور تکیه زند، اما همواره با تشکیل دولت در سایه و فعالیت‌های حزبی ثمربخش توانسته بخشی از سیاست‌ها و ایده‌های خود را پیش برد. در انتخابات سراسری اخیر در سال ۲۰۱۷، این حزب علی‌رغم انتظارات در تصاحب کرسی‌های پارلمان نقش چشم‌گیری داشت و حزب حاکم را بسا چالش جدی مواجه کرد. گل سرخ نیو کاسلی در باغچه سیاست بریتانیا نشان داده است که اگرچه در سال ۲۰۱۶ در مسئله برگزیت موفق ظاهر نشد، همچنان قادر است در عرصه سیاست بریتانیا نقش برجسته‌ای ایفا کند.

Labour



سیاستمداران

ماهاتیر محمد طی مدت ۲۱ سال یعنی از سال ۱۹۸۱ تا ۲۰۰۳ موفق شد کشوری فقیر با درآمد سرانه ۱۰۰ دلار را به کشوری توسعه‌یافته با درآمد سرانه ۱۶۰۰ دلار در سال و میزان سرمایه‌گذاری را از ۳ میلیارد به ۹۸ میلیارد دلار و میزان صادرات را به رقم قابل توجه ۲۰۰ میلیارد دلار برساند.

پدر مالزی مدرن

چه کسی مالزی را به یک کشور ثروتمند و توسعه‌یافته تبدیل کرد؟



شادی آذری
روزنامه‌نگار

بسیاری از تحلیلگران ماهاتیر بن محمد، چهارمین نخست‌وزیر مالزی را پدر مالزی نوین می‌دانند و نقش او را در مدرن‌سازی این کشور در زمانی کوتاه بی‌بدیل بر می‌شمرند. بنا به اعلام آمار رسمی دولت، ماهاتیر محمد توانست در دوران فعالیتش فقر ۵۰ درصدی جامعه مالزی را به فقر ۶ درصدی کاهش دهد. او هم‌اکنون به مانند همه فعالان عرصه سیاست، منتقدان خود را دارد، منتقدانی که او را به عزل و نصب‌های فرمایشی در دولت متهم می‌کنند. با وجود این او رکورد طولانی‌ترین دوران نخست‌وزیری را در مالزی شکست و از سال ۱۹۸۱ تا ۲۰۰۳ در این سمت مشغول بود.

سال‌های کودکی و جوانی

گرچه تاریخ تولد ماهاتیر محمد ۲۰ دسامبر ۱۹۲۵ ثبت شده است، تاریخ دقیق تولد او ۱۰ ژوئیه همان سال است. ریشه‌های اجنادی او به استان کرالا در جنوب کشور هندوستان بازمی‌گردد. پدرش محمد بن اسکندر نخستین مدیر یک مدرسه انگلیسی‌زبان در مالزی بود. مادرش وان تمپاوان از خانواده‌ای سرشناس بود که اجنادش جزو خدمه‌های درباری بودند. ماهاتیر محمد از در خانواده‌ای متولد شد که نه جزو طبقه اشراف بودند و نه به لحاظ مذهبی یا سیاسی جایگاه ویژه‌ای داشتند. پدر او یک فرهنگی بود که وضعیت ضعیف اقتصادی‌اش اجازه نداد دخترهایش بیشتر از مقطع دبیرستان درس بخوانند. پدر و مادر ماهاتیر پیش از ازدواج با هم یکبار دیگر ازدواج کرده بودند و به واسطه این ازدواج‌ها ماهاتیر ۶ خواهر و برادر ناتنی و دو خواهر و برادر تنی داشت. او دانش‌آموزی کوشا بود و انضباطی که از پدرش به او دیکته می‌شد، او را به درس خواندن وامی‌داشت، در حالیکه علاقه چندانی به ورزش نشان نمی‌داد. در دوران دبیرستان به زبان انگلیسی تسلط خوبی یافت تا جایی که از هم‌دوره‌های خود پیشی گرفت. زمانی که مالزی در دوران جنگ جهانی دوم تحت اشغال نیروهای ژاپنی در آمد و مدارس تعطیل شدند، ماهاتیر محمد وارد کسب و کار شد. او در ابتدا قهوه می‌فروخت و سپس به فروش کلوچه‌های موزی و دیگر

تقلات روی آورد. با پایان جنگ او توانست با نمرات درخشان از دبیرستان فارغ‌التحصیل و در دانشگاه کینگ ادوارد سنگاپور در رشته پزشکی مشغول به تحصیل شود. در آنجا او با همسر آینده‌اش سیتی حازه محمد علی که او نیز دانشجوی پزشکی و ژاپنی‌تبار بود آشنا شد. پس از فارغ‌التحصیلی ماهاتیر به عنوان افسر پزشک در دولت مالزی مشغول به کار شد و سرانجام در سال ۱۹۵۶ با همسرش ازدواج کرد. موفقیتی که او به عنوان تنها پزشک مالزیایی شهر لور ستار کسب کرد موجب شد خانه‌های بزرگ برای خود بسازد، در کسب و کارهای مختلف سرمایه‌گذاری کند و یک راننده استخدام کند تا خودروی پونتیاک کاتالینای او را برایش براند. در سال ۱۹۵۷ آنها شاهد تولد نخستین فرزند خود شدند اما طی ۲۸ سال پس از آن، خودشان صاحب ۳ فرزند دیگر شدند و سرپرستی ۳ فرزند دیگر را نیز قبول کردند.

ورود به دنیای سیاست

وی فعالیت‌های سیاسی خود را از سال ۱۹۴۶ آغاز کرد و بیست و یک سال داشت که به سازمان مالزی متحد که توسط ناسیونالیست‌ها بنا نهاده شده بود، پیوست. ماهاتیر محمد از زمان پایان اشغال مالزی توسط ژاپنی‌ها با اعتراضاتی که علیه اعطای شهروندی به افراد غیر مالزیایی تحت قانون کوتاهمدت اتحاد مالزی داشت به‌طور جدی وارد دنیای سیاست شد.

در سال ۱۹۶۴ به عنوان نماینده پارلمان به مجلس راه یافت، اما در سال ۱۹۶۹ از یوسف روا شکست خورد و کرسی خود را در مجلس از دست داد. او همچنین از حزب خود نیز اخراج شد. دلیل آن نیز نوشتن نامه سرگشاده‌ای به «تنکو عبدالرحمن» بود که در آن نخست‌وزیر مالزی را به خاطر بی‌توجهی به وحدت مالزی مورد انتقاد شدید قرار داده بود.

بود که او خواستار استعفای نخست‌وزیر وقت شد. در پایان این سال بود که او از حزب خود اخراج شد. از نخست‌وزیر نیز خواستند تا او را دستگیر نکنند. در سال ۱۹۷۳ دکتر ماهاتیر محمد به عنوان سناتور انتخاب شد و ۳ سال بعد معاونت نخست‌وزیری مالزی را برعهده گرفت. او در دهه ۷۰ میلادی بارها به عنوان وزیر آموزش و پرورش، بهداشت، تجارت و صنعت در کابینه دولت مالزی حضور داشت. به عنوان مثال او در سال ۱۹۷۴ دوباره به عضویت پارلمان درآمد و به عنوان وزیر آموزش انتخاب شد.

وی چهار سال معاون رهبر حزب بود و نهایتاً در سال ۱۹۸۱ به نخست‌وزیری مالزی رسید و شروع به عملی کردن ایده‌هایش کرد و با الگو قرار دادن ژاپن، کشورش را از یک صادرکننده لاستیک و حلبی به تولیدکننده تجهیزات الکترونیک، فولاد و ماشین تبدیل کرد. او همواره به دنبال دفاع از ارزش‌های آسیایی و مالزیایی بود و از برخورد دوگانه غرب انتقاد می‌کرد. این رویکرد در کشورهای در حال توسعه نیز تأثیر گذاشت. دنبال کردن پروژه‌هایی مانند ساخت بلندترین برج‌های دنیا (برج‌های دولوی مالزی) نشانه توجه او به غرور ملی و مطرح کردن مالزی در سطح بین‌المللی بود. هنگامی که او به نخست‌وزیری رسید، مالزی دارای مشکلات زیادی بود، درگیری‌های گاه و بی‌گاه در آن رخ می‌داد، همچنین پناهندگان ویتنامی و فیلیپینی به مالزی پناه آورده و کمونیت‌ها فعالیت‌های مخفی خود را در این کشور آغاز کرده بودند، اما او با استفاده از هوش سرشار اقتصادی و سیاست‌های هوشمندانه‌اش، مالزی را در میان کشورهای آسیایی، به‌خصوص جنوب شرق آسیا، به قدرت رساند.

در سال ۱۹۹۷، زمانی که آسیای جنوب‌شرقی با بحران اقتصادی شدیدی روبه‌رو شد، او نظر کسانی را که نقشه‌های بلندپروازانه‌اش را دلیل بدهی‌های زیاد مالزی می‌دانستند، رد کرد و تقصیر را به گردن دلالان خارجی انداخت و آن را نتیجه یک توطئه جهانی صهیونیستی دانست. رابطه او با غرب به دلیل موضع‌گیری‌های تند و گزنده‌اش همواره تیره و تار بوده است. ماهاتیر محمد از غربی‌ها و مشخصاً اروپایی‌های آنگلو‌ساکسون به عنوان حامیان اصلی جنگ، فساد و کشتار نام برد. او چند

روز قبیل از کناره‌گیری از قدرت نیز با اظهارات ضد یهودی‌اش خشم اسرائیلی‌ها و آمریکایی‌ها را برانگیخت و رفتش را نیز با جنجال همراه کرد. ماهاتیر محمد که سال ۲۰۰۳ پس از ۲۲ سال از پست نخست‌وزیری مالزی کناره‌گیری کرد، در مصاحبه خود در «پوتراجایا»، پایتخت ستادی این کشور گفت که پیروزی مخالفان می‌تواند باعث کاهش ۶ درصدی مالیات کالا و خدمات در این کشور شود که مردم زیادی از آن رضایت ندارند.

وی تأکید کرد که به دلیل مواجهه احتمالی دولت با مشکلات مالی ممکن است این مالیات حذف نشود، اما برخی از پروژه‌های غیرضروری لغو می‌شوند. ماهاتیر محمد گفت با هر فردی که امروز صحبت می‌کنید، هیچ کدام از دولت رضایت ندارند و حرف‌های مناسبی به ویژه در مورد «نجیب» بیان نمی‌کنند.

نخست‌وزیر سابق مالزی با بیان اینکه چهار حزب اصلی مخالف دولت به عنوان یک ائتلاف مقابل ائتلاف حاکم رقابت می‌کنند، گفت: «اگر حزب اسلامی مالزی با ائتلاف مخالفان همراه نشود، ائتلاف «نجیب» تون رزاق» قدرت می‌گیرد.»

سفرهای ماهاتیر محمد به ایران

ماهاتیر محمد در سال‌های ۱۳۷۲ و ۱۳۷۶ دو بار به ایران سفر کرد، همچنین در مراسم تجلیل از وی در دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی در سال ۱۳۸۷ نیز با بیان این مطلب که هر وقت به ایران سفر می‌کند احساس می‌کند در وطن دوم خود حضور دارد، گفت: «من همیشه احساس می‌کنم ملت ایران دوست من است و این احساس دوستی را همیشه با خود همراه دارم.»

وی در سخنانی با اشاره به تمدن اسلامی و شکوفایی علوم اسلامی در قرون گذشته گفت: «در زمانی که تمدن اسلام و شکوفایی علوم اسلامی به اوج خود رسیده بود اروپا و غرب در رکود به سر می‌برد.» نخست‌وزیر سابق مالزی اضافه کرد: «شکوفایی تمدن اسلامی تا قرون پانزدهم میلادی ادامه داشت و مسلمانان حرف اول را در همه علوم می‌زدند. از جمله در علوم پزشکی افرادی چون ابوعلی سینا و در علوم دیگر افرادی چون ابوریحان بیرونی از دانشمندان اسلامی بودند.»

ماهاتیر محمد گفت: «پس از قرن ۱۵ میلادی و رشد بیشتر علوم طبیعی و تجربی مسلمانان از این علوم دور شدند و آن را رها کرده و این علوم مایه استفاده دیگران شد و اروپایی‌ها با استفاده از این علوم کم‌کم رشد کردند و جای مسلمانان را گرفتند و همچنین مسلمانان به خاطر استفاده نکردن از این علوم از آن دور شدند.»

وی با اشاره به آیات قرآن کریم در خصوص نیرومند شدن مسلمانان برای دفاع از خود گفت: «در آیاتی از قرآن آمده است که مسلمانان سلاح داشته باشند. بنابراین لازم است که سلاح‌های به‌روز داشته باشیم تا بتوانیم از خود دفاع کنیم و برای رسیدن به تکنولوژی این سلاح‌ها نیاز به علم داریم. هر چند باید توجه داشته باشیم که این سلاح‌ها برای دفاع است نه تهاجم.»

ماهاتیر محمد در جایی دیگر از سخنان خود در ایران گفت: «مسلمانان باید در همه علوم پرورش یابند و کسب علم را سرلوحه خود قرار دهند. این درست است که ما پیشرفت‌های زیادی داشتیم و ایران نیز پیشرفت‌های بسیاری در علوم پزشکی داشته است اما رشد علمی کافی نیست، باید به اقتدار برسیم.»

دستاوردهای ماهاتیر محمد

او توانست صنعت جهانگردی مالزی را از در آمد ۹۰۰ میلیون دلاری در سال ۱۹۸۱ طی ۱۰ سال به در آمد ۲۰ میلیارد دلاری برساند. این درحالی است که در آمد مالزی از صنعت جهانگردی در سال ۲۰۱۲ میلادی معادل ۳۴ میلیارد دلار بود.

وی برای رسیدن به اهدافش پادگان‌های نظامی ژاپنی که از سال‌های جنگ جهانی دوم در کشور مالزی باقی مانده بودند را به مناطق جهانگردی شامل انواع بازی‌های تفریحی، ورزشی و فرهنگی تبدیل کرد تا مالزی به مرکز جهانی برای برگزاری مسابقات بین‌المللی اتومبیل‌رانی، اسب‌سواری و بازی‌های آبی تبدیل شود. او همچنین کوالالامپور را مقر اصلی کنفدراسیون فوتبال آسیا قرار داد.

مالزی در سال ۱۹۹۶ با رشدی معادل ۴۶ درصد نسبت به سال‌های قبل از آن در زمینه صنعت برق و الکترونیک خود را به‌عنوان یکی از صادرکنندگان لوازم برقی و الکترونیکی به دنیا معرفی کرد. ماهاتیر محمد با وضع قوانین شفاف و ضوابط

مشخص درهای اقتصادی کشور را به سوی سرمایه‌گذاران خارجی گشود و با تأسیس شرکت عظیم پتروناس در برج‌های دوقلوی کوالالامپور بازار بورس با یک میلیون دلار معامله در روز پاییزی کرد.

تأسیس بزرگترین دانشگاه اسلامی دنیا گامی دیگر جهت جذب نخبگان علمی داخلی و خارجی از تمام نقاط دنیا به‌خصوص کشورهای اسلامی بود. وی توانست با تأسیس پایتخت اداری جدید به‌نام پوتراجایا با دو میلیون نفر جمعیت در کنار پایتخت تجاری (کوالالامپور) هم از نظر سیاحتی و هم تقسیم کار و با تأسیس دوفردگاه جدید رفت و آمد جهانگردان و سرمایه‌گذارانی که از کشورهای چین، هند و حاشیه خلیج فارس و باقی نقاط دنیا به آن کشور سفر می‌کردند را تسهیل بخشد.

به‌طور خلاصه باید گفت ماهاتیر محمد طی مدت ۲۱ سال یعنی از سال ۱۹۸۱ تا ۲۰۰۳ موفق شد کشوری فقیر با درآمد سرانه ۱۰۰ دلار را به کشوری توسعه‌یافته با درآمد سرانه ۱۶۰۰ دلار در سال و میزان سرمایه‌گذاری را از ۳ میلیارد به ۹۸ میلیارد دلار و میزان صادرات را به رقم قابل توجه ۲۰۰ میلیارد دلار برساند.

ماهاتیر محمد در سال ۲۰۰۳ با اراده شخصی تصمیم به کناره‌گیری از قدرت و سپردن زمام امور کشور به نیروهای جوان و تازه‌نفس گرفت. به رغم درخواست مردم کشورش مبتنی بر ماندن بر مسند قدرت، او تصمیم خود را گرفته بود و بدون اینکه بخواهد فردی از افراد خانواده‌اش را به قدرت برساند و یا حکومت را موروثی کند به‌طور کلی از دنیای سیاست کناره‌گیری کرد تا جانشینان او بتوانند آرزوی طراحی شده او به نام مالزی ۲۰۲۰ که در آن مالزی به چهارمین قدرت اقتصادی آسیا پس از ژاپن، چین و کره تبدیل شود را به واقعیت تبدیل کند. ماهاتیر در نهضت اقتصادی خویش هیچگاه منتظر کمک‌های آمریکا و کشورهای اروپائیی نماند، بلکه توکل او بر اراده و پشتکار خود و از همه مهمتر عزم و اراده و حمایت مردم کشورش بود.

اینچنین بود که یک قهوه‌فروش و یا به‌عبارتی یک پزشک جراح توانست با مهارت و عشق عمیق به کشور و مردمش و پشتکار عالی مالزی را از یک موش به یک ببر آسیائی تبدیل کند.

هر هفته در این صفحه به معرفی یکی از نشریات معتبر جهان می‌پردازیم

the guardian

الهه افشاگری

لیبرال‌ها و سوسیالیست‌های بریتانیایی روزنامه گاردین را می‌خوانند

احسان پناه‌پور
روزنامه‌نگار

گاردین روزنامه‌ای انگلیسی زبان چاپ بریتانیا است که سال ۱۸۲۱ در شهر منچستر منتشر شد. این روزنامه در انتقاد از سیاست‌های دولت بریتانیا رک و بی‌پرده عمل می‌کند و حتی دست به انتشار اسناد فوق سری قدرت‌های بزرگ مانند آمریکا هم زده است. این روزنامه در خط مشی خود به جریان چپ میانه گرایش دارد و از اندیشه‌های لیبرالی و چپ حمایت می‌کند. سردبیر فعلی این روزنامه کاترین واینر است که اولین زنی است که در این روزنامه این پست را در دست دارد.

تاریخچه

روزنامه «منچستر گاردین» در سال ۱۸۲۱ در شهر منچستر انگلستان متولد شد. در پی تعطیلی روزنامه رادیکال «منچستر آیزورور» از سوی پلیس، این روزنامه را جان ادوارد تیلور، تاجر پنبه و با پشتیبانی حلقه کوچک - متشکل از گروهی از تاجران وابسته به کلیسای پروتستان - بنا نهاد. در این راستا، جریمه گارنت، روزنامه‌نگار برجسته آن دوران، به تیلور در بنا نهادن روزنامه یاری رسانید. سپس همه اعضای حلقه کوچک در آن به ارائه مقالات پرداختند. این روزنامه در اولین شماره خود به ارائه برنامه خود پرداخت: «هشکافانه می‌خواهیم از اصول آزادی‌های شهروندی و مذهبی حمایت کنیم و طرفدار سرخست اصلاحات هستیم و تلاش می‌کنیم تا به انتشار اصول عادلانه اقتصاد سیاسی بپردازیم. ما همچنین از تمامی اقدامات مفید، بدون در نظر گرفتن اینکه از سوی چه حزب یا گروهی اتخاذ می‌شوند، حمایت می‌کنیم». این روزنامه به‌شدت مخالف ادعاهای جنبش کارگری بود؛ چنانکه در سال ۱۸۳۲ و در پی اعتصابات کارگری، روزنامه منچستر گاردین این اقدام را محکوم کرد و آن را نتیجه تحریکات عوامل بیگانه دانست. در سال ۱۹۰۷، سی‌پی اسکات توانست مالکیت این روزنامه را به‌دست آورد و در مثنی خود رادیکال‌تر شود و به چپ میانه گرایش یابد. او از حزب لیبرال حمایت می‌کرد.

ساختار سازمانی و مالکیت

روزنامه گاردین در واقع بخشی از گروه رسانه‌ای گاردین (GMM) است. این گروه صاحب روزنامه‌ها، ایستگاه‌های رادیویی، و رسانه‌های چاپی همچون هفته‌نامه آیزورور و هفته نامه گاردین است. همچنین وبسایت guardian.co.uk و Guardian Abroad در مالکیت این گروه رسانه‌ای هستند. همه این رسانه‌ها از سال ۱۹۳۶ تا ۲۰۰۸ تحت مالکیت اسکات تراست (The Scott Trust) بود که هدفش استقلال روزنامه تا همیشه عمر آن و حفظ سلامت مالی به منظور حفظ ارزش‌ها و جلوگیری از آسیب‌پذیری آن در تلاطمات سودجویانه گروه‌های سیاسی و اقتصادی بود. در سال ۲۰۰۸، دارایی‌های شرکت اسکات تراست به شرکتی با مسئولیت محدود به نام اسکات تراست با مسئولیت محدود منتقل شد. رئیس اسکات تراست اطمینان داد که اهداف این شرکت جدید در راستای همان اهداف شرکت قبلی است. دفتر مرکزی این روزنامه تا سال ۱۹۶۴ در شهر منچستر بود، اما از آن به بعد به شهر لندن نقل مکان کرد. همین امر موجب شد تا این روزنامه بخشی از حمایت‌های مالی خود در این شهر را از دست بدهد.

سردبیران این نشریه از آغاز تا به امروز

به شرح ذیل بوده اند: جان ادوارد تیلور (۱۸۴۴-۱۸۶۱)، جریمه گارنت (۱۸۶۱-۱۸۶۴)، ادوارد تیلور (۱۸۷۲-۱۸۶۱)، چارلز پرستویچ اسکات (۱۸۷۲-۱۸۷۲)، تدا اسکات (۱۹۳۲-۱۹۲۹)، ویلیام پرسویال کروزیور (۱۹۴۴-۱۹۳۲)، آلفرد هدرینگتون (۱۹۷۵-۱۹۵۶)، آلن روزینگر (۲۰۱۵-۱۹۹۵)، و کاترین واینر (۲۰۱۵ کنون). همچنین افراد سرشناسی تا کنون با این روزنامه همکاری داشته‌اند که اسامی آن‌ها به شرح ذیل است: طارق علی (مورخ و متفکر پاکستانی-بریتانیایی)، پتروس غالیسی (سیاست‌مدار معروف مصری و ششمین دبیر کل سازمان ملل)، و تری ایگلتون (نظریه‌پرداز معروف ادبی مارکسیست).

رویکردهای سیاسی و خط مشی

روزنامه «منچستر گاردین» را که از سوی تاجران و بازرگانان پنبه و پارچه بنیان گذاشته شده است، می‌توان «راگان طبقه متوسط جامعه» دانست. در واقع، همانطور که سسی پی اسکات به توصیف آن می‌پردازد، این روزنامه تا آخرین شماره‌اش هم بورژوا می‌ماند و از آن دفاع می‌کند. بنابراین رویکرد سیاسی این روزنامه که با سیاست‌های حلقه کوچک و لیبرالیسم کلاسیک گره خورده بود، به بیان دیدگاه‌های حزب لیبرال بریتانیا می‌پرداخت. اما در پایان جنگ جهانی دوم، دیدگاه‌ها و رویکرد این روزنامه به کلی تغییر کرد و بسیار به حزب کارگر و چپ میانه نزدیک شد. شرکت اسکات تراست، مالک گاردین هم یکی از اهداف مهم‌اش را پاسداشت استقلال مالی و سیاست‌هایش عنوان کرده است تا بدین وسیله از یوغ جناح‌ها و گروه‌های سیاسی با مانع و به ارزش‌های لیبرالی‌اش وفادار باشد. این روزنامه به‌طور کلی به عقاید جناح‌های چپ‌گرای بریتانیا نزدیک است، چنانکه

نزدیک به ۵۰ درصد از خوانندگان آن را طرفداران حزب کارگر و ۳۴ درصد از آن طرفداران حزب لیبرال دموکرات تشکیل می‌دهند. این روزنامه چنان به رویکردهای حزب لیبرال و جناح چپ بریتانیا نزدیک است که به اعضا و طرفداران این حزب لقب «گاردین‌خوانان» داده‌اند. این روزنامه یکی از حامیان تونی بلزر بود و حتی از انتخاب وی به رهبری حزب کارگر حمایت کرد.

ساختار روزنامه

اولین شماره روزنامه گاردین در تاریخ ۵ می ۱۸۲۱ و به صورت هفتگی در منچستر منتشر شد. این روزنامه در سال ۱۹۵۲ به انتشار اخبار در صفحه اول خود اقدام کرد و بدین ترتیب قسمت آگهی‌ها را حذف کرد. در سال ۱۹۵۹، روزنامه که تا آن زمان با نام «منچستر گاردین» منتشر می‌شد، با نام کوتاه‌تر «گاردین» به انتشار خود ادامه داد. در سال ۱۹۸۸، این روزنامه با تغییرات زیادی در شکل و اندازه خود مواجه شد. همچنین کیفیت جوهر مورد استفاده در چاپ آن بهبود یافت. در سال ۱۹۹۲، روزنامه گاردین بخشی با عنوان G2 را در اندازه مجله و به عنوان ضمیمه به خود اضافه کرد. در سال ۱۹۹۳، شرکت گاردین نشریه آیزورور را از شرکت LONRHO خریداری کرد و این هفته‌نامه به عنوان «خواهر روزهای یکشنبه» معرفی و مشهور شد. هفته‌نامه‌ای با نام هفته‌نامه گاردین یا The Guardian Weekly نیز از سوی شرکت گاردین منتشر می‌شود. این هفته‌نامه دارای بخش‌هایی است که به بررسی نشریات مهم دنیا همچون لوموند و واشنگتن پست می‌پردازد.

روزنامه گاردین به شکل چاپ تمام رنگی منتشر می‌شود. از آن به عنوان نخستین روزنامه در بریتانیا یاد می‌شود که از اندازه برلینی برای قسمت‌های مهم خود استفاده می‌کند. اما برای دیگر قسمت‌ها از اندازه‌های

مجله (تابلود) و جیبی استفاده می‌کند. اما گاردین اعلام کرده است که از سال ۲۰۱۸ روزنامه گاردین و هفته نامه آیزورور را به اندازه تابلود منتشر خواهد کرد. روزنامه گاردین از اول تا پایان هر هفته ضمیمه خود موسوم به G2 را که شامل مقالات ویژه، بخش رادیو و تلویزیون، آشپزی، مطالب آموزشی، جدول کلمات متقاطع، و غیره است منتشر می‌کند. همچنین این روزنامه ضمیمه‌های ورزشی را نیز به صفحات روزانه خود اضافه کرده است.

روزنامه گاردین و خواهرش، آیزورور، همه اخبار خود را به صورت آنلاین نیز منتشر می‌کنند که دسترسی به این مطالب آنلاین رایگان است. این روزنامه پرخواننده‌ترین روزنامه در بریتانیا است، به طوری که وبسایت این روزنامه به طور ماهانه چیزی بالغ بر ۸ میلیون بازدیدکننده دارد. در سال ۲۰۱۱، سایت MediaWeek اعلام کرد که روزنامه گاردین پنجمین روزنامه جهان از لحاظ تعداد خواننده است. این روزنامه همچنین ویرایشی آنلاین را برای بریتانیا و دو وبسایت بین‌المللی با نام گاردین استرالیا و گاردین ایالات متحده در نظر گرفته است. نسخه‌های آنلاین این نشریه بالغ بر ۴۲ میلیون خواننده دارد. روزنامه گاردین روزانه شمارگانی به تعداد بالغ بر ۱۶۰ هزار نسخه را روی کیوسک‌های روزنامه فروشی می‌فرستد. این رقم در مقابل دیگر روزنامه‌های مطرح بریتانیا مثل دیلی تلگراف با ۵۰۰ هزار نسخه و تایمز با ۴۰۰ هزار نسخه کمی پایین به نظر می‌رسد.

جوایز و افتخارات

این روزنامه تاکنون جوایزی را هم در سطح ملی و هم بین‌المللی به خود اختصاص داده است. در سال‌های ۱۹۹۸، ۲۰۰۵، ۲۰۱۰، و ۲۰۱۳، این نشریه جایزه «روزنامه ملی» که از سوی سازمان جوایز نشریات بریتانیا اهدا می‌شود را ربوده است. این نشریه

همچنین جایزه بهترین جلد اول را در سال ۲۰۰۲ به خاطر پرونده و طرح جلدی با عنوان «علام جنگ» به خود اختصاص داده است. گاردین همچنین جایزه بین‌المللی بهترین طراحی روزنامه را از سوی انجمن طراحی خبر در سال ۲۰۰۶ دریافت کرد. روزنامه‌نگاران این نشریه نیز هر یک جوایزی را از سوی سازمان جوایز نشریات بریتانیا دریافت کرده‌اند که به شرح ذیل است: جایزه گزارشگر سال (نیک دیویس، ۱۹۹۹؛ پاول لوییس، ۲۰۰۹؛ روب ایوانس و پاول لوییس، ۲۰۱۳)؛ گزارشگر خارجی سال (جیمز میک، ۲۰۰۳؛ قائد عبدل الاحد، ۲۰۰۷)؛ ستون‌نویس سال (پولی تینبی، ۲۰۰۶؛ چارلی بروکر، ۲۰۰۸)؛ کاریکاتوریست سال (استیو بل، ۲۰۰۲)؛ روزنامه‌نگار امور سیاسی سال (پاتریک وینتور، ۲۰۰۶؛ اندرو اسپارو، ۲۰۱۰)؛ ضمیمه سال (راهنمای گاردین، ۲۰۰۶؛ مجله هفته، ۲۰۱۵)؛ و غیره.

گاردین حامی اهدافی دو جایزه مهم ادبی نیز هست: این دو جایزه یکی جایزه کتاب نخست گاردین که از سال ۱۹۹۹ به این سو و به عنوان جایگزین جایزه داستان گاردین به برندگان اعطا می‌شود و دوم جایزه داستان کودکان گاردین است که از سال ۱۹۶۷ به این سو به برندگان آن اهدا می‌شود. این روزنامه همچنین حامی جشن هی (Hay Festival) نیز هست. جایزه سالانه رسانه دانشجویی گاردین نیز که از سال ۱۹۹۹ به راه افتاده است، به بهترین طراحی و روزنامه‌نگاری در نشریات و وبسایت‌های دانشگاه‌ها و کالج‌های بریتانیا اعطا می‌شود. این نشریه همچنین به یادبود پل فوت، روزنامه‌نگار برجسته خود، جایزه پل فوت را در نظر گرفته است که ارزش آن ۱۰ هزار پوند است.

مقالات و گزارش‌های جنجالی

روزنامه گاردین در سال‌های اخیر به شدت علیه سیاست‌های رژیم اسرائیل

موضع انتقادی گرفته است و علیه تصببات و آپارتاید اسرائیل علیه مردم فلسطین واکنش‌های تندى نشان داده است. در دسامبر ۲۰۰۳، ستون‌نویس گاردین در مصاحبه‌ای با متهم کردن روزنامه گاردین به یهودی‌ستیزی، این روزنامه را ترک کرد. اما گاردین با انتشار مطلبی، ضمن محکوم کردن یهودی‌ستیزی از حق خود مبنی بر انتقاد از سیاست‌ها و اعمال رژیم اسرائیل دفاع کرد. استدلال گاردین بر این اساس بود که آتهایی که این انتقادات را ضدیهودی می‌دانند، سخت در اشتباه هستند. در نوامبر ۲۰۱۱، کریس الیوت، دبیر بخش خوانندگان گاردین با انتشار یادداشتی از همه نویسندگان این روزنامه خواست تا از زبان تحریک‌آمیز برای پرداختن به اسرائیل و یهودیان پرهیز کنند تا مانع برانگیختن احساسات یهودیان شوند.

در سال ۲۰۱۳، گاردین با انتشار اخباری سراسری از شوش تلفن‌های شهروندان در دولت اوپاما و در نتیجه به کاربری برنامه جاسوسی پرزیم جنجالی را در محافل بین‌المللی به پا کرد. این اطلاعات را اوارد استونود به روزنامه گاردین سپرده بود تا فاش شوند. در طبق اطلاعات افشا شده، یک دادگاه فوق سری در آمریکا به یک شرکت مخابراتی آمریکایی به نام Verizon دستور داده است کلیه اطلاعات و سوابق مشترکانش را که شامل میلیون‌ها تماس با جزئیات دقیق بوده است، تحویل آژانس امنیت ملی آمریکا دهد. همچنین بر طبق این اطلاعات مشخص شد که آژانس امنیت ملی آمریکا مستقیماً و بدون واسطه به اطلاعات سرورهای ۹ شرکت اینترنتی از جمله فیسبوک، گوگل، مایکروسافت، یاهو، اپل، فیس‌بوک، و یوتیوب و اسکایپ دسترسی داشته است و می‌توانست مکاتبات و مکالمات برخط کاربران خدمات این شرکت‌ها را شنود کند. دولت اوپاما در این باره اظهار کرد که این داده‌ها برای پیگیری اتباع خارجی مظنون به تروریسم یا جاسوسی استفاده می‌شود. بر پایه این اسناد کشورهای ایران، پاکستان، اردن، مصر و هند به ترتیب اهداف اصلی این برنامه بوده‌اند. این اطلاعات همچنین فاش می‌کرد که کشورهایمانند بریتانیا هم شندهای گسترده انجام می‌دهند، و داده‌های مخابراتی و اینترنتی را ردگیری می‌کنند. کشور آلمان این موضوع را «کابوس» و «هیولایی» دانست. از سوی دیگر، جولیان آسانژ نیز از روزنامه به خاطر عدم انتشار کامل اطلاعات به شدت انتقاد کرد.

در سال ۲۰۱۶، و در پی افشای اسناد پاناما، این روزنامه با بررسی این اسناد ادعا کرد که دیوید کامرون، نخست وزیر سابق بریتانیا نیز در آن رسوایی‌های مربوط به بانک فراساحلی دست داشته است.

روزنامه گاردین خود را محافظ آزادی، عدالت، و مردم ستمدیده در سراسر جهان می‌داند. این نشریه که بی‌شک یکی از تاثیرگذارترین نشریات انگلیسی‌زبان است، رسالت خود را فراتر از مرزهای بریتانیا می‌داند، تا جایی که اکتسون به تریبون مردم مظلوم فلسطین نیز بدل شده است. افشاکری‌هایش علیه قدرت‌های بزرگ جهان مثل ایالات متحده، بریتانیا، و رژیم اسرائیل نشان داده است که این الهه محافظ ۱۹۶ ساله می‌خواهد قهرمان دنیای رسانه باشد و شجاعتش در افشاکری را به رخ دیگر همتایانش بکشد. گاردین با این کار نشان داده است که مرزی برای افشاکری نمی‌شناسد و به همراه خواهران خود، آیزورور و هفته نامه گاردین، چهار گوشه دنیا را دور می‌زند تا بتواند خیرهای جهان پرتلاطم را به بهترین نحو منتشر کند.



Leaked cab rampant corru
Luke Harding

Leaked cables allege rampant corruption

Claims Russian state linked to organised crime

Putin 'has amassed massive secret fortune'

Russia is a corrupt, autocratic kleptocracy centred on the leadership of Vladimir Putin, in which officials, oligarchs and organised crime...

'The Moscow City government's credit' Pifa members. In an angry interview with CNN's Larry King Live, recorded before the latest disclosures, Putin also denounced the cables and warned the US not to stick its nose in Russia's affairs. Putin was not amused by a...

تکنوکرات‌های روشنفکر

دولت اقتصاددان می‌خواهد یا تکنوکرات روشنفکر؟



فردای روزی که دولت وزری پیشنهادی خود به مجلس را معرفی کرد، ۶ روزنامه اصلی کشور عکس یکی از گزینه‌های وزارت را به اشتباه چاپ کردند. همزمان در فضای مجازی بحثی میان کاربران به راه افتاد که بر موضوع تخصص، آشنایی با مسئولیت‌ها و سوابق اجرایی وزری پیشنهادی تاکید داشت و تعدادی از نویسندگان توثیتهای انتقادی همان گردانندگان رسانه‌هایی بودند که حتی وزری دولت دوازدهم را به چهره نیز نمی‌شناختند؛ آن هم وزری که نزدیک به ۴ دهه در بالاترین مناصب مدیریتی کشور حضور داشته‌اند. کمی دورتر در فضاهای صنفی و تخصصی بحث سوابق تحصیلی وزری دولت پیش کشیده شد. گروهی منتقد حضور این تعداد از مهندسان در جایگاه‌های اقتصادی و اجرایی بودند و عده‌ای چهره‌های معرفی شده را محافظه کار می‌پنداشتند. در سوی مقابل برخی دیگر از منتقدان از دولت تمجید کردند که حاضر نشده دستگاه اجرایی را به چهره‌های دانشگاهی بسپارد. اظهارنظرهای صورت گرفته نشان می‌دهد که هم منتقدان و هم مدافعان و هم آنهایی که عکس وزرا را اشتباه چاپ کردند، چندان در مورد افراد معرفی شده و کار کردهای آنها مطالعه و بررسی نکرده‌اند.

وزارت اقتصاد/ اقتصاددان یا تکنوکرات؟

مسعود کرباسیان ۴ دهه است که در بالاترین مناصب مدیریتی کشور از جمله وزارت صنایع سنگین، وزارت نفت، وزارت بازرگانی و وزارت اقتصاد حضور دارد. کرباسیان ۱۶ جلد کتاب ترجمه و تالیف کرده و سابقه فعالیت‌های تخصصی و مدنی مانند عضویت در هیات رئیسه و هیات نمایندگان اتاق بازرگانی را هم در

آن دوره کشوری مثل ایران از نظر سطح تخصص وزرا در بهترین حالت قرار داشت و از بالاترین توان کارشناسی برخوردار بود، توانی که رفته‌رفته در سه دهه گذشته کم‌رنگ شد و امروز به‌اجبار سطح تخصص وزرا محدود به دانشگاه‌های خوب، درجه دوم و سوم کشور است. در شرایط فعلی دولت‌ها مجبورند به این اندازه از سطح تحصیلات و تخصص قانع شوند و به‌طور حتم بهره‌وری کار متناسب با همین سطح از تحصیل و تجربیات تنظیم می‌شود.

نکته دیگر اینکه به پُست‌های دولتی به‌ویژه وزارت صرفاً بسا دیدگاه تخصصی نگاه نمی‌شود. تخصص در زمینه کاری یک مؤلفه برای انتخاب وزیر است و مؤلفه دیگر تجربه کار سیاسی است. اگر خود وزیر تخصص عالی و کافی را نداشته باشد، باید دست‌کم تجربه کار سیاسی را در انتخاب او در نظر بگیرند، تجربه‌ای که به او این امکان را می‌دهد تا از تخصص‌های لازم برای پیشبرد کار استفاده کند.

در اقتصاد کشورها این مسئله به‌طور

که در کرباسیان وجود دارد.

صنعت و صنعتگر

محمد شریعتمداری، پیش از این ۸ سال سابقه اداره وزارت بازرگانی در دولت اصلاحات را داشته است. قبل از آن نیز در معاونت اقتصادی وزارت اطلاعات حضور داشته و در دهه پیش از آن نیز مانند بسیاری دیگر از مدیران کشور سابقه حضور در دولت جنگ را داشته است. شریعتمداری طی ۴ سال گذشته و در سمت معاونت اجرایی رئیس‌جمهور مسئولیت برگزاری سفرهای استانی را برعهده داشت و به این پیاده کرد که منجر به بهبود تراز تجاری ایران شد. (البته که در مثبت شدن تراز تجاری عوامل دیگری غیر از گمرک هم موثر بودند.) او اهل فرهنگ است و تنها زندگی شخصی‌اش را در محافل کارشناسی اقتصادی منحصر نکرده و دقیقاً به همین دلیل از شرایط کلان اقتصادی کشور آگاه است و نیازهای مردم را نیز به خوبی می‌شناسد. کرباسیان در وزارت اقتصاد باید نهادهای کاملاً بوروکراتیک را اداره کند. او باید رئیس سازمان مالیاتی، رئیس کل گمرک، رئیس بیمه ایران، رئیس سازمان سرمایه‌گذاری خارجی و رئیس چند بانک را منصوب کند. همه اینها نهادهای اداری‌ای به شمار می‌روند که همزمان با تکنیک‌های مدیریتی برای اداره‌شان به فهم نیازهای مردم هم وابسته‌اند. کرباسیان به واسطه مطالعات شخصی و تجربیات عملی، علم اقتصاد را می‌شناسد ولی اساساً او قرار نیست، اقتصاددان باشد چرا که در راس مدیریت بانک مرکزی یا سازمان برنامه و بودجه قرار نگرفته است. از اول شهریور ماه مرزهای ایران (گمرک) در اختیار وزارتخانه‌اوست. همچنین او باید در سازمان مالیاتی درآمدهای بیشتری برای کشور جذب کند و البته در سازمان سرمایه‌گذاری خارجی، سرمایه‌گذاران بیشتری را مجاب به انتقال دارایی‌هایشان به این کشور کند. هیچ کدام از این مسئولیت‌ها به اقتصاددان نیاز ندارد، بلکه تکنوکراتی روشنفکر و روش‌بین می‌خواهد؛ دقیقاً همان خصلتی

کامل مشهود است. گاه می‌بینیم که آدم‌های موفق در کسب‌وکار و کارآفرینی متخصص یک‌رشته نیستند اما می‌توانند تخصص را از تحصیل کرده‌ها یاد بگیرند، سرمایه را از سرمایه‌داران دریافت کنند، نیروی انسانی و بازاریابان با تجربه را دورهم جمع کنند، برای فاینانس با بانک‌ها ارتباط خوب برقرار کنند و سرمایه‌داران را قانع کنند. این افراد هرچند در آن زمینه مشخص صاحب مدرک تحصیلی قابل توجه از دانشگاه‌های معتبر جهان نیستند، توان و تجربه استفاده از امکانات دیگران را دارند. بسیاری از کارآفرینان موفق جهان صاحب این ویژگی هستند و ما از یک وزیر انتظار داریم با همین روش به وضعیت اقتصاد برسد. لازم نیست یک وزیر بهترین اقتصاددان باشد، وزیر باید بتواند از ظرفیت‌های داخلی و خارجی برای پیشبرد اهدافش استفاده کند. امیدواریم اکنون که با تلاش‌های دستگاه دیپلماسی تحریم‌ها لغو شده و سند برجام به مرحله اجرا رسیده، امکان استفاده از ظرفیت‌های بین‌المللی تخصصی برای اقتصاد ایران فراهم شود. وزری اقتصادی آینده باید

وزیر کار، بحران کار

علی ربیعی، وزیر کار دولت قبل و محبوب خانه کارگر است. او طی ۸ سال خانه‌نشینی زمان احمدی‌نژاد در دانشگاه

تدریس کرد، کتاب خواند و کتاب نوشت. ربیعی به لطف روابط قبلی خود فضای کارگری ایران را می‌شناسد و به مرحمت دانشگاه روشنفکر هم شده است. اما کارنامه ربیعی طی ۴ سال گذشته مملو از انتقاد بود و بسیاری تصور می‌کردند که او یکی از بازماندگان از دولت خواهد بود. تیم معاونان ربیعی همگی از جمع اساتید دانشگاه انتخاب شده بودند. بایزید مردوخ، حسین طائی و احمد میدری هر سه از اساتید اقتصادی دانشگاه علامه‌اند. گرایش فکری آنها نهادگراست و وزارت کار هم ساختاری کارگری و چپ دارد. ربیعی از نظر ذهنیت با نهادهایی که در آن حضور دارد، تعارض دیدگاه ندارد ولی عملکردش هم کارگران و هم کارفرمایان را راضی نکرده بوده بخصوص گلوگاه انتقادها از ربیعی به سازمان تامین اجتماعی مربوط است که هم کارگران را عاصی کرده و هم کارآفرینان را به زمین گرم نشانده است. سرانجام هم چهار سال مجادله به هیچ جا نرسید. شستا هم نه رقیب بخش خصوصی ایران که از آن بزرگتر شده و عرصه را بر بخش خصوصی تنگ کرده است. با این حال ربیعی هم نباید اقتصاددان باشد.

حجت کشاورزی

یک مدیر با روحیات روستایی در یک وزارتخانه با ارباب رجوع روستایی حضور دارد. حجتی دقیق‌ترین انتخاب برای این وزارت خانه است. نه از ۴ سال قبل که طی ۴ دهه گذشته محمود حجتی همین سیما و رفتار را داشته و با این عملکرد محبوب

کشاورزان شده است. وزارتخانه او، یکی از اجرایی‌ترین وزارتخانه‌های دولت است. اتفاقاً ارتباطش با اقتصاددان‌ها هم در کمترین اندازه ممکن تراز شده و بعید است که این رویه را تغییر بدهد.

کمی بیطرف‌تر

مستند «مادر کشی» فیلمی خوش ساخت و جسورانه در مورد بحران خشکسالی در ایران است. این اثر دو سال قبل تولید شده و در جشنواره‌های داخلی و خارجی جایزه هم گرفت. از بد اتفاق موضوع فیلم به ساخت سد گئونو مربوط است که به جای آب آشامیدنی، دریاچه نمک درست کرده است. بازم از بدقابلی بیطرف آنکه این سد در دوران مسئولیت او ساخته شده است. طی روزهای گذشته بخش‌هایی از این فیلم در شبکه‌های مجازی مدام در حال گردش بود و بیطرف و عملکرد او را نشانه می‌رفت. بیطرف چهره‌های سیاسی و اقتصادی است. او رسم بازی را می‌داند و احتمالاً به سلامت از مجلس خارج می‌شود و برای افکار عمومی هم پاسخی تهیه خواهد کرد. وزارتخانه متبوع او، به اندازه هیچ کدام از وزارتخانه‌های دیگر اقتصادی (غیر از ارتباطات) گسترده نیست. بیطرف هم به عنوان یک تکنوکرات سابقه قرار است وارد بحرانی نشود که پیش از آن مستند مادر کشی به آن پرداخته بود.

نهادهایی که اقتصاددان می‌خواهند

سازمان برنامه و بودجه و بانک مرکزی بیش از هر نهاد دیگری در دولت به حضور اقتصاددانانی کار کشته



نیاز دارند؛ البته که هر دوی اینها در ۴ سال گذشته توسط کسانی اداره شدند که اقتصاد می‌فهمیدند ولی اقتصاددان نبودند. برخی شایعات و گمانه‌زنی‌ها نشان می‌دهد که طی ۴ سال آینده هم همین قاعده باقی خواهد ماند و احتمالاً در سال دوم دولت دوم روحانی، این دو نهاد با تغییر دو رئیس مواجه می‌شوند. در سوی مقابل دولت مدام اعلام می‌کند که دستش خالی است. برای این دو نهاد کدام اقتصاددانان را باید منصوب کرد؟ به غیر از مسعود نبلی که به دلایلی این سمت‌ها را نپذیرفت، چه کسانی شایسته و از آن مهتمتر علاقه‌مند به حضور در این دو نهاد هستند؟ پاسخ تقریباً هیچ است. محمد طیبیان یگانه اقتصاددان کلاس جهانی ایران که به اصول مدیریتی و نکته‌های سیاسی اداره یک دستگاه حاکمیتی در ایران هم آشناست، بازنشسته شده و وارد چنین مناصبی نمی‌شود و پس از او جدول اسامی حداقل تا ۵ ردیف خالی است و باز هم گزینه‌های پیر و جوان مطرح می‌شود. بررسی واقعیت مدیریتی ایران نشان می‌دهد که دولت روحانی بیش از آنکه در انتصابات سختگیر باشد، دستش خالی است. نه تنها دولت او که هر دولت دیگری با هر گرایش دیگری هم این بحران را داشت. نظام اقتصادی ایران حداقل ۳ دهه است که هیچ خروجی از رزشمندی نداشته و به همین دلیل هم بحث در مورد نیاز به اقتصاددان یا تکنوکرات اساساً بی‌مورد است چرا که از هیچ کدام از این دو گروه یکی دو جین مدیر در اختیار دولت نیست که بتواند با آسایش از میان آنها دست به انتخاب بزند.

به دنبال دانش تا چین هم بروید؛ درحالی که چین در آن دوره شاید دورترین نقطه تمدن جهان نسبت به دنیای اسلام بوده است. به نظر من بهترین توصیه به وزرای اقتصاد آینده این است که حتماً، حتماً و حتماً از ظرفیت‌های سازمان‌های بین‌المللی برای حل و فصل مشکلات اقتصادی ایران استفاده کنند. یکی از این زمینه‌ها که به‌واقع آن کاری انجام دهیم، مسئله فساد است. مبارزه با فساد یکی از مهم‌ترین وظایف دولت‌هاست. سازمان شفافیت بین‌المللی یکی از نهادهای بین‌المللی فعال در این زمینه است که کار رتبه‌بندی کشورها از نظر معیارهای فساد را هم انجام می‌دهد. رتبه‌بندی این سازمان نشان می‌دهد که وضعیت ایران از این نظر خوب نیست. وزیر اقتصاد باید مبارزه با فساد در تشکیلات خودش، بیرون از آن، در بانک‌ها و گمرک را در اولویت قرار دهد و فوراً به آن رسیدگی کند. این رسیدگی فوری نیاز به تخصص، دانش و نقشه راه دارد که می‌توان با اتکا به تجربیات بین‌المللی به آن رسید.

این ادعای واهی را کنار بگذارند که معتقد است هنر نزد ایرانیان است و بس! این ایده محکوم به شکست است. وزرای ما نباید به ایران، اقتصاد کشور و داشته‌های آن چنین نگاهی داشته باشند و فکر کنند هر آنچه نیاز داریم در داخل کشور وجود دارد. موسسه‌ای به نام مکنزی، پس از برجام در گزارشی ۲۰۰ صفحه‌ای به اسم فرصت‌های کسب‌وکار هزارمیلیاردی فرصت‌های سرمایه‌گذاری در ایران را مورد بررسی قرار داده است و به جرئت می‌توان گفت این گزارش از بهترین گزارش‌هایی است که تاکنون درباره اقتصاد ایران نوشته و منتشر شده است. براساس این گزارش، امکان توسعه بازار ایران تا هزار میلیارد دلار وجود دارد و این یعنی دو برابر کردن اقتصاد ایران در پنج سال. این کار شدنی است و دور از واقعیت نیست؛ نکته مهم استفاده از ظرفیت‌های تخصصی خارجی برای تحقق چنین اهدافی است. اگر نمی‌توانیم از ظرفیت‌های علمی ایالات متحده آمریکا در این زمینه استفاده کنیم، می‌توانیم روی توان کارشناسی اروپایی‌ها و آسیایی‌ها حساب



تخصص یکی از مؤلفه‌های موفقیت کسی است که در سسنت و منصب وزارت قرار می‌گیرد اما نباید از نظر دور داشت که سطح تخصص در کشورهای مختلف جهان متفاوت است. کار اقتصادی و سیاسی در کشورهای پیشرفته جهان نیاز به سطحی متفاوت از میزان موردنیاز آن در کشورهای جهان سوم، توسعه‌نیافته و در حال توسعه دارد.

در سال‌های ابتدایی پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، در بدنه اقتصادی دولت‌ها کسانی به کار گمارده شدند که بیشتر آن‌ها، در بهترین دانشگاه‌های اروپایی و آمریکا تحصیل کرده بودند. در آن دوره وزرای مثل نوربخش، نعمت‌زاده، نژادحسینیان، شهیددکتر قندی، دکتر بانکی و شهید عباسپور ... در دولت‌ها و پست‌های اقتصادی کار می‌کردند که همگی از دانشگاه‌های شناخته شده و معروف غربی فارغ‌التحصیل شده بودند. در

مسعود خوانساری: آلمانی‌ها به محصولاتشان جان می‌دهند و هر چه تولید می‌کنند، هویتی پشت سر دارد. در هر وسیله‌ای که آنها تولید می‌کنند، رگه‌ای از بهره‌گیری درست و دقیق از تکنولوژی نهفته است. اما این تنها مزیت‌شان نیست. آلمانی‌ها به تمام نوجوانان و جوانانشان با نهایت صبر و شکیبایی، آموزش می‌دهند.

درس-گفتارهای اقتصاد جهان

پاکسازی ردپای هیتلر

آلمان چگونه توانست از پس دو جنگ جهانی برآید و به بزرگترین اقتصاد اروپا برسد؟



متین دخت والی‌نژاد
خبرنگار

دنیای اقتصاد از کتاب «تاریخ اقتصاد نازی»، آلمان از دیرباز در بخش کشاورزی با مشکل بالا بودن نسبت نیروی کار به زمین، یا به عبارت ساده‌تر، پایین بودن بهره‌وری نیروی کار مواجه بوده است. تدبیری که هیتلر برای حل این مشکل، اندیشیده بود، برخلاف راه‌حل اقتصاد متعارف که مثلاً جابه‌جایی نیروی کار از روستا به شهر یا افزایش بهره‌وری زمین با صنعتی کردن کشاورزی را پیشنهاد می‌کند، عبارت بود از تصاحب زمین‌های جدید. حال با همین طرز فکر در سال ۱۹۳۹ جنگ جهانی دوم نیز آغاز شد و بحران اقتصادی این کشور به شکل فاجعه‌باری افت پیدا کرد. تولیدهای صنعتی در سال ۱۹۴۷ به نصف رسیده بود. از طرف دیگر درصد زیادی از مردان نیز به علت جنگ جان خود را از دست داده بودند، به طوری که در برابر هر هزار مرد آلمانی هزار و ۷۰۰ زن وجود داشت. اما این سال‌ها نقطه‌عطفی برای پیشرفت اقتصادی این کشور شد.

کشوری که در دو جنگ جهانی، اول و دوم به طور جغرافیایی با خاک یکسان شد در حال حاضر یکی از قدرتمندترین اقتصادهای جهان محسوب می‌شود. این در حالی است که این کشور در هر دو جنگ به ویرانه‌های تبدیل شد. هم در جنگ جهانی اول و هم در جنگ جهانی دوم آلمان یکی از پایه‌های اصلی شروع این جنگ‌ها بوده است. در این دو جنگ، آلمان ضررهایی دید که شاید برای کشورهای دیگر ضربات جبران‌ناپذیری بود. آلمان پس از جنگ جهانی اول علاوه بر خسارت‌های مالی و جانی که برای کشورش ایجاد شد، از نظر اقتصادی نیز به پایین‌ترین سطح رسید. فقر، بیکاری و سقوط صنعت موادی است که هر کشوری پس از جنگ‌های بزرگ در کشور خود به آن دچار می‌شود. آلمان نیز با این مشکلات به طور حاد روبرو شد. پس از جنگ جهانی اول سیاست و اقتصاد آلمان به طور واقعی با خاک یکسان شد. از سوی دیگر آلمان یکی از اصلی‌ترین متهمان شروع جنگ جهانی اول شناخته شد و مجبور شد غرامتی کلان بپردازد. اما این پایان داستان نبود و تازه بحران‌های این کشور آغاز شد.

● ورود هیتلر و آغاز بحران

سال ۱۹۳۳ که هیتلر به قدرت رسید تمام سیاست‌های داخلی این کشور را تغییر داد. سیاست‌های هیتلر در اقتصاد بر پایه ناسیونال‌سوسیالیسم بود. به همین ترتیب در ۱۰ سال نخست که او روی کار آمد تا زمانی که جنگ جهانی دوم آغاز شد آلمان بر پیشرفت‌های صنعتی و نظامی خود تکیه کرد. اما این در حالی بود که این چنین پیشرفت‌ها باعث تقویت کلی اقتصاد کشور نمی‌شود و بیشتر اهداف نظامی دارد. بر اساس گزارش

بهترین اقتصاد اروپا

۲۳ میلیارد و ۷۰۰ میلیون یورو رسید که گفته می‌شود از سال ۱۹۹۰ میلادی بی‌سابقه بوده است. این در حالی است که قبل از بحران اقتصادی ۲۰۰۸ رشد اقتصادی کمتر از یک درصد بوده است. اما در حال حاضر ۱/۹ درصد است. بانک جهانی نیز پیش‌بینی کرده است ورود پناهجویان به آلمان در آینده موجب خواهد شد اقتصاد این کشور با سرعت بیشتری پیشرفت کند. آلمان می‌تواند در سال‌های آینده و به کمک مهاجران، روی رشد بالای اقتصادی حساب کند. پیش‌بینی می‌شود با نزدیک شدن سطح مهارت و توانمندی پناهجویان به سطح شهروندان آلمانی، به میزان رشد اقتصادی این کشور ۰/۷ درصد افزوده شود.

خواهان انجام اصلاحات اقتصادی گسترده به‌خصوص در حوزه اصلاحات ارزی شد. بر اساس گزارش تجارت فراد، به دلیل تورم بالا، پول آلمان عملاً بی‌ارزش شده بود و اقتصاد عمدتاً به شکل تهاتری و کالایی کار می‌کرد که به شدت ناکار بوده و مانع شدیدی در برابر رشد صنایع بود. معرفی مارک جدید آلمان برای ۲۰ ژوئن ۱۹۴۸ تعیین شد. به محض اینکه خبر اصلاحات ارزی به بیرون درز کرد، فروشگاه‌ها تعطیل شدند تا اثرات پول جدید را بتوان تعیین کرد. همزمان شوروی‌ها عرضه کالاها به برلین را، که تا عمق زیادی در منطقه تحت اشغال آنها بود اما مشترکاً توسط چهار قدرت اداره می‌شد، قطع کردند. قدرت‌های غربی با تحویل هوایی آذوقه و کالاها به شهر واکنش نشان دادند که شروع یک طرح مشهور به «پل هوایی» و یکی از هیجان‌انگیزترین رویدادها در تاریخ پس از جنگ جهانی دوم بود.

نازی‌های انسان‌دوستانه

گرفتند و صادرات به کشورهای دیگر افزایش یافت. البته همه این پیشرفت‌ها در آلمان غربی بود. آلمان شرقی به دلیل سیاست‌های کمونیستی و دولتی نتوانست رونق خوبی پیدا کند و بسیار عقب‌مانده‌تر از آلمان غربی شد. تا اینکه بعد از فروپاشی شوروی و جدایی اروپای شرقی از سلطه شوروی این اتحاد دو آلمان جدی شد و این اتفاق افتاد. آلمان غربی

افزایش میزان خرج بخش دولتی و بالا رفتن حجم مصرف داخلی باعث شده رشد اقتصادی آلمان، صاحب برترین اقتصاد حوزه پولی یورو در سال ۲۰۱۶ به بالاترین حد خود طی ۵ سال اخیر برسد. رشد تولید ناخالص داخلی آلمان ۱/۹ بوده که نسبت به میانگین کشورهای اروپایی ۰/۲ درصد بالاتر است. بر اساس اعلام اداره آمار فدرال آلمان، رشد اقتصادی این کشور در سه ماه نخست سال جاری میلادی با توجه به بهبود نسبی شرایط اقتصاد جهانی و نیز به رونق درآمد بازار ساخت و ساز در این کشور، موفق به پیشی گرفتن از رشد بزرگترین اقتصاد جهان یعنی آمریکا شد. از طرف دیگر مازاد بودجه این کشور به

در سال‌های نخست پایان جنگ سرد رگمی شدیدی در کشور آلمان ایجاد شده بود. عده‌ای در غرب فکر می‌کردند ظرفیت صنعتی آلمان را باید به طور کامل تخریب کرد تا جلوی تبدیل شدن دوباره این کشور به یک تهدید نظامی گرفته شود. مشکل بزرگ این بود که آلمان پس از جنگ به چهار منطقه اشغال تقسیم شده بود که هر یک تحت کنترل کشورهای پیروز انگلستان، فرانسه، شوروی و آمریکا بود. به عبارتی هر تصمیم و اقدامی باید بین این چهار منطقه توافق می‌شد. این چنین وضعیتی باعث شد که سیاست کنترل‌های اقتصادی از دوران نازی‌ها ادامه پیدا کند، چون هیچ توافقی در این باره که چیزی باید جایگزین آنها شود وجود نداشت. اما بالاخره در سال ۱۹۴۸ انگلستان، فرانسه و آمریکا توافق کردند به اشغال آلمان پایان دهند. زمانی که آلمان به حالت خودمختاری اقتصادی بازگشت، ارهاارد

نقطه‌عطف اقتصاد آلمان ۶۹ سال پیش در ماه ژوئن ۱۹۴۸ یک دگرگونی اقتصادی بزرگ در کشور آلمان روی داد. به عبارتی یک شبه اقتصاد این کشور از رکود به سمت شکوفایی حرکت کرد. از یک سو متفقین که بر بخش غربی آلمان مستقر شده بودند کمک‌های بسیاری برای بازگرفتن آلمان تازه، آلمانی که دیگر جنگ‌زده نباشد می‌کردند و از سوی دیگر آلمانی‌ها متوجه شده بودند که برای رشد و پیشرفت واقعی نیاز به راه و روش دیگری دارند. در سال‌های ۱۹۴۹ تا ۱۹۶۳ «کنراد آدناور» به عنوان اولین صدر اعظم آلمان غربی روی کار آمد. در کابینه آدناور اقتصاددانی قوی به نام «لودویگ ارهاارد» به عنوان وزیر اقتصاد قرار گرفت که برخی کارشناسان بین‌المللی بر این باورند بیشترین افتخار تحول اقتصاد آلمان و پیشرفت یک شبه این کشور را ارهاارد توانسته رقم بزنند.

که آنها تولید می‌کنند، رگه‌ای از بهره‌گیری درست و دقیق از تکنولوژی نهفته است. اما این تنها مزیت‌شان نیست. آلمانی‌ها به تمام نوجوانان و جوانانشان با نهایت صبر و شکیبایی، آموزش می‌دهند. «آموزش» در این اقتصاد قدرتمند نه تنها یک عنصر تشریفاتی برای پرکردن گزارش‌های عملکرد سالانه، بلکه اساس هر اقدامی است. کمتر از ۲۰ سال پیش آلمان یک اقتصاد عظیم، اما بیمار بود که با نرخ بیکاری بالا و رشد اقتصادی پایین دست و پنجه نرم می‌کرد. در همان زمان همسایه‌های آلمان مانند اسپانیا، انگلستان و ایرلند ستاره‌های دنیای مالی بودند. اما در سال ۲۰۰۸ این طبقه‌بندی تغییر کرد. در سال ۲۰۰۹ دولت آلمان برنامه بازایی پایدار را اجرا کرد و توانست میزان شاخص بهره‌برداری از ظرفیت صنعت و میزان تقاضای داخلی کشورش را افزایش دهد. صادرات اصلی‌ترین ستون اقتصادی این کشور بوده است. به طوری که بسیاری از کشورهای همسایه، اقتصاد متکی به صادرات آلمان را به خاطر پریشان کردن اقتصاد منطقه سرزنش می‌کنند. آلمان سومین کشور صادر کننده پس از چین و آمریکا است. محصولات آلمانی نیز بالا است. محصولات صنایع پتروشیمی، خودرو، ماشین‌آلات و تجهیزات آلمانی در جهان طرفداران زیادی دارد. خوانساری در همین یادداشت نوشته بود: «قدمت بنگاه‌های شاخص و معتبر در آلمان یک‌سال، ۱۰ سال و حتی ۵۰ سال نیست. عمر بنگاه‌های آلمانی گاهی به عمر بالاتر از ۱۲۰ سال و ۱۵۰ سال هم می‌رسد. «ثبات» همان صفتی است که اقتصاد ایران به آن نیاز دارد. ثبات است که نظم و دقت را می‌آورد. ثبات است که امکان سرمایه‌گذاری اقتصادی بیشتر و توسعه مفیدتر را ایجاد می‌کند و ثبات است که عمر بنگاه‌ها را نه مانند ایران به ۵ سال و ۱۰ سال که برای کشوری مانند آلمان به بالاتر از ۱۰۰ سال می‌رساند.»

● شروع معجزه اقتصادی آلمان

یکی از هدف‌های ارهاارد حذف کنترل قیمت‌ها بود. ارهاارد اصلاحات بسیار دیگری از جمله کاهش ۳۳ درصدی نرخ مالیات را نیز انجام داد. به همین ترتیب در گزارش تجارت فرادا اشاره شده بود که در ۲۶ ژوئن مقامات فرانسه، انگلستان و آمریکا به اقدامات ارهاارد رضایت دادند. این قضیه باعث شد شوروی‌ها انزوا و محاصره برلین را تنگ‌تر کنند و بحران اقتصادی و سیاسی شدیدی به وجود آورند. پل هوایی متفقین به سرعت به کمک آمد. در ۴ جولای ۱۹۴۸، ۳۶ هواپیمای آمریکایی در انگلیسی حدود سه هزار تن مواد غذایی را در تنها یک روز وارد شهر کردند که با توجه به امکانات محدود فرود و بلند شدن هواپیماها در برلین، دستاورد حیرت‌آوری بود. به همین ترتیب نشانه‌های کوچکی از بهبود و رونق اقتصادی شروع به آشکار شدن کرد. در ماه سپتامبر سهمیه‌بندی به طور کامل برداشته شد. در اکتبر نخستین محموله سیب زمینی وارد بازار شد و تولید نسبت به سال قبل از آن ۶۰ درصد افزایش یافت. در حالی که منطقه غربی آلمان این چنین پیشرفت چشم‌گیری داشت منطقه شرقی این کشور همچنان تحت کنترل شوروی بود. پس از کوتاه آمدن شوروی، قانون پل هوایی نیز برداشته شد و به همین ترتیب اصلاحات در این منطقه نیز آغاز شد. پس از یک سال از آغاز سیاست‌های ارهاارد، کیفیت کالاها آلمانی شروع به افزایش کرد و از سوی دیگر قیمت‌ها در حال کاهش بود. به همین ترتیب آلمان وارد بازارهای جهانی و رقابت شد.

● آلمان، چین اروپا شد

مسعود خوانساری، رییس اتاق تهران در یکی از یادداشت‌های خود نوشت: «آلمانی‌ها به محصولاتشان جان می‌دهند و هر چه تولید می‌کنند، هویتی پشت سر دارد. در هر وسیله‌ای

نکته بسیار جالب این است که افکار عمومی جهان نسبت به آلمان و تجاوزهایی که به کشورهای دیگر کرد به شدت در حال حاضر تغییر کرده است. با توجه به مهاجرین جنگ سوریه که از کشور فرار کردند و به سمت کشورهای اروپایی پناه آوردند آلمان به تنهایی قبول کرد یک میلیون نفر از این افراد را به دلایل انسان‌دوستانه پناه دهد.

جعفر خیرخواهان
کارشناس اقتصادی و امور بین‌المللی

آلمان در جنگ جهانی دوم به نوعی با خاک یکسان شد و ماشین‌آلاتی که موجود داشت و یا باقی‌مانده‌ها در جنگ از بین رفتند. از سوی دیگر آلمان به دو قسمت شرقی و

غربی تقسیم شد. در آن مقطع نگرانی این بود که آلمانی که برای چند دهه کشور عقب‌مانده‌ای بود چگونه می‌تواند به رشد اقتصاد بالا بازگردد. در آن زمان سیاستمداران به فکر این بودند کمکی کنند که آلمان از این فقر و مشکلات اقتصادی بتواند رهایی پیدا کند. در نتیجه دولت آمریکا آمد و طرح کمک مارشال را گسترش دادند.

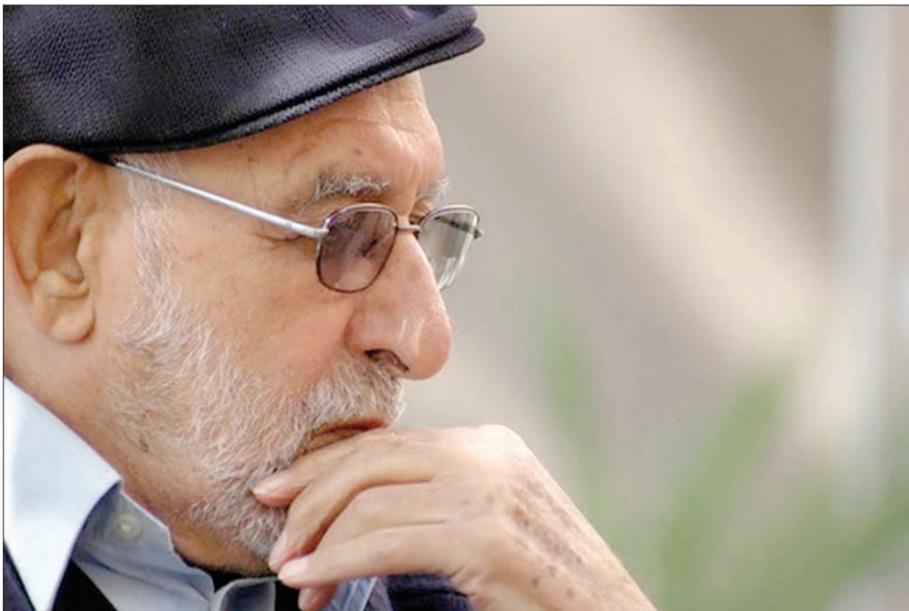
کارآفرین

نجف دریابندری در کتاب «از فرانکلین تا لاله‌زار» درباره اقدامات صنعتی زاده می‌گوید: «فرانکلین حرکتی در نشر ایجاد کرد که بعدها این حرکت در صنعت نشر ایران ادامه پیدا کرد. کار موسسه فرانکلین ابتدا این بود که کتاب‌های آمریکایی را برای ترجمه به مترجمان می‌داد و بعد از ترجمه برای چاپ با ناشران قرارداد می‌بست و آن ناشر هم کتاب را چاپ می‌کرد»

انقلابگر صنعت نشر

همایون صنعتی‌زاده چطور ایران را نونوار کرد؟

فریده عنایتی
خبرنگار



۵۹ مدتی در یک کتابفروشی به صحافی کتاب‌های تک‌جلدی مشغول بود. همسرش هم گلاب گیری می‌کرد. گلاب‌هایی که همایون با نام گلاب زهرا به بسازار تهران و کرمان می‌فرستاد. در این دوره او باز هم سرکی در چاپخانه‌ها کشید و به پیشنهاد بنیاد مستضعفان در شعبه کرمان، مسئولیت چاپخانه آرشم را برعهده گرفت. حتی در این سال‌ها باز هم به یاد بچه‌های پرورشگاه بود و تعدادی از آنها را با خود به چاپخانه برد.

سال‌های جنگ همچنان همایون در ایران مشغول بود، اما کم‌کم مشکلاتی ایجاد شد. کتاب «سرگذشت پنجاه کشتگر اقتصادی ایران» درباره این قسمت از زندگی صنعتی‌زاده نوشته است: «تعدادی از مدیران منصوب بنیاد، ماشین‌های دست‌دوم را به جای ماشین دست‌اول برای چاپخانه خریدند و هزاران دلار سود بردند. صنعتی‌زاده گزارش سوءاستفاده را به مقامات بالاتر ارائه داد، اما مقاومت بعضی مدیران بنیاد برابر آشکار شدن این قضیه، مشکلاتی برای او ایجاد کرد.»

صنعتی‌زاده هم مانند کارآفرینان دیگر، بعد از انقلاب با مصادره اموالش مواجه شد، اما او فرقی با بقیه نداشت؛ همایون کنار کشید و سال‌های پیری زندگی‌اش را با پس گرفتن اموالش سپری کرد. البته که در عرصه‌هایی مانند گلاب گیری مشغول بود، اما گویی پس گرفتن دارایی‌ها که سال‌ها برای آنها زحمت کشیده و یادگار خانوادگی و پدربزرگش بود، قوایی تازه به او بخشیده بود. مثل زمانی که سیروس علی‌نژاد، ابتدای کتاب «از فرانکلین تا لاله‌زار، زندگی‌نامه همایون صنعتی‌زاده» درباره یکی از دیدارهایش با صنعتی‌زاده می‌نویسد: «از فردگاه مرا به پرورشگاه صنعتی برد. توی ماشین تعریف کرد که باغ ششمال را هم سرانجام پس گرفته است. اما بیشتر از آن خوشحال بود که قسمت‌هایی از پرورشگاه را در مرکز کرمان پس گرفته و بقیه را هم زود پس خواهد گرفت. ذوق داشت جاهایی را که پس گرفته نشانم بدهد.»

علی‌نژاد در ادامه این‌طور نوشته است: «انقلاب که شد بخش‌های زیادی از پرورشگاه را مصادره کردند. وزارت بهداشت و وزارت ارشاد، هر کدام در پی ساختمان و مکان مناسبی، بخش‌هایی از پرورشگاه را صاحب شده بودند. حالا بعد از چیزی حدود ۲۸ سال توانسته بود قسمتی را که در دست بهزیستی بود پس بگیرد و به بازسازی مشغول شود.» ماجراهای بعد از

طبق کتاب «از فرانکلین تا لاله‌زار»، چاپخانه افسست ابتدا در خیابان قوام‌السلطنه در مکانی کوچک پا گرفت اما با توجه به افکار بلند صنعتی به سرعت رشد کرد و در خیابان گوته زمین بزرگ و ساختمان‌های متعددی را اجاره کرد و موسسه بزرگی شد که در خاورمیانه نظیر نداشت و شاید هنوز هم نداشته باشد. این چاپخانه هنوز هم با همان ساختاری که در زمان همایون پیدا کرده بود به کارش ادامه می‌دهد و کتاب‌های درسی ایران را چاپ می‌کند و بیشترین بار چاپ کتاب‌های درسی بر گردن آن است.

کنار این اقدامات، تفکر اقتصادی همایون هم باعث پیشرفت او می‌شد. دوسال بعد از این ماجرا وضع مالی موسسه بهبود پیدا کرد، به طوری که مرکز فرانکلین کمک‌های مالی اش به آنجا را قطع کرد. فعالیت‌های همایون تنها شامل چاپ و صحافی و... نمی‌شد. آن زمان کشور با مشکل کاغذ مواجه بود، پس همایون به فکر حل این مشکل افتاد. به این ترتیب در این سال‌ها کارخانه کاغذسازی پارس در هفت‌تپه خوزستان را با سرمایه ۴۰۰ میلیون تومانی راه‌اندازی کرد. مدیرعامل، صنعتی‌زاده و اکثر سهام آن متعلق به بانک توسعه صنعتی و معدنی و سازمان خدمات اجتماعی بود. البته صنعتی‌زاده زمان زیادی در این مجموعه باقی نماند و از آنجا استعفا داد.

در این زمان کاربلدی صنعتی‌زاده برای همه آشکار شده بود. او به پیشنهاد وزیر اقتصاد و سازمان برنامه برای احیا و مدیریت کارخانه‌های مختلف فراخوانده می‌شد. پس از اینکه همایون از کارخانه کاغذسازی پارس استعفا داد به تقاضای عالی‌جناب به کارخانه لاستیک بی‌اف گودریج رفت، اما خیلی زود از آنجا استعفا داد. بعد با کمک سازمان برنامه، کارخانه خرمای رطب زهره که در حال ورشکستگی بود را احیا کرد. اما در آنجا هم دوام نیاورد و باز هم استعفا داد. بعد از آن مسیری دیگر را امتحان کرد. این بار با کمک بچه‌های پرورشگاه در کیش تاسیساتی برای کشت مرارید راه‌اندازی کرد. صنعتی‌زاده از شرق تا غرب و از جنوب تا شمال را درنوردید و این بار در تکمیل پروژه ساختمانی خزرشهر مازندران نقش موثری را ایفا کرد.

● **سال‌های سخت**
انقلاب که شد، همایون به سرزمین آبا و اجدادی‌اش، کرمان برگشت. شهریور

نمی‌کرد و مشاوره‌های مختلف هم نتوانسته بود سرخ آن را به گردش در آورد. اما اصرارهای وزیر فرهنگ افغانستان و هوش و تدبیر همایون، چاپخانه را دوباره راه انداخت. صنعتی‌زاده همان ابتدای کار ۳۵ کارگر افغانی را به ایران آورد و به مدت شش ماه آموزش داد. بعد ۳۵ کارگر ایرانی را همراه با آن ۳۵ کارگر افغانی به افغانستان برد و در هر بخش، یک ایرانی و یک افغانستانی قرار داد.

صنعتی‌زاده همیشه به آموزش توجه داشت. او سال ۴۲ به دعوت موسسه مرکزی فرانکلین، عده‌ای از ناشران را برای مطالعه در مورد فروش و چاپ کتاب به آمریکا، فرانسه و انگلیس فرستاد تا هم از نزدیک کار را ببینند و هم با ناشران و کتاب‌فروشان خارجی جلسه بگذارند. فعالیت‌های صنعتی‌زاده تمامی نداشت. شعبه ایرانی فرانکلین برای اولین بار، حق کپی‌رایت بین‌المللی را رعایت کرد. این موسسه توسط دفتر مرکزی فرانکلین بوجه‌ای ۴۰۰ هزار دلاری از بنیاد فورد گرفت. سال ۱۳۳۶ دایره‌المعارف فارسی را پایه‌گذاری کرد و مدیریت آن را به دکتر غلامحسین مصاحب (ریاضی‌دان و استاد دانشگاه) سپرد. دکتر مصاحب هم برای این کار، برادرش محمود مصاحب و احمد آرام را انتخاب کرد. جلد ۱۰ سال بعد (سال ۱۳۴۵) با آرم سازمان کتاب‌های جیبی منتشر شد.

باینکه صنعتی‌زاده با فرانکلین کار حرفه‌ای را آغاز کرده بود، سال ۱۳۵۲ از موسسه فرانکلین کناره‌گیری کرد. تأسیس کتاب‌های جیبی، توسط همین موسسه صورت گرفت. او با پرداخت مبلغی به صاحبان اثر و ناشران بین سه تا ده هزار نسخه کتاب به قطع جیبی و پالتویی منتشر کرد. انتشار کتاب در قطع جیبی، انقلابی به پا کرد. چراکه با این شیوه کتاب‌های گران، ارزان‌تر تمام می‌شد و مردم و دانشجویان می‌توانستند کتاب‌های گران سابق را با قیمت ارزان‌تر خریداری کنند. فعالیت او در این عرصه هم زیانزد بود. به طوری که طی ۱۶ سالگی که صنعتی‌زاده مدیریت این مجموعه را برعهده داشت، ۱۲۰۰ عنوان کتاب را ساماندهی، ترجمه، چاپ و منتشر کرد. سیروس علی‌نژاد در کتاب «از فرانکلین تا لاله‌زار، زندگی‌نامه همایون صنعتی‌زاده» درباره شروع این کسب‌وکار نوشته است: «کتاب‌ها در آن زمان تیراژ خوبی نداشتند، هر چند وضع تیراژ کتاب از امروز بهتر بود. صنعتی‌زاده به فکر افتاد که از طریق ارزان کردن کتاب تیراژش را افزایش دهد. او بیشتر هم خود را صرف افزایش تیراژ کتاب در ایران کرد. از اینجا بود که به انتشار کتاب‌های جیبی رسید.»

باینکه سال‌ها از فعالیت‌های خیرانه پدربزرگش می‌گذشت، صنعتی‌زاده بچه‌های پرورشگاه را از یاد نبرده بود. حتی زمانی که چاپخانه افسست را راه‌اندازی کرد، برای کادر فنی آن، ۳۰ تن از دانش‌آموزان دارالایام را انتخاب کرد و به تهران آورد. او ابتدای کار این بچه‌ها را در تهران آموزش می‌داد و بعد به آلمان می‌فرستاد تا در تاسیسات چاپ هایدلبرگ، حروف‌چینی، چاپ، صحافی، تدویری و... یاد بگیرند.

می‌گوید: «فرانکلین حرکتی در نشر ایجاد کرد که بعدها این حرکت در صنعت نشر ایران ادامه پیدا کرد. کار موسسه فرانکلین در ابتدا این بود که کتاب‌های آمریکایی را برای ترجمه به مترجمان می‌داد و بعد از ترجمه برای چاپ با ناشران قرارداد می‌بست و آن ناشر هم کتاب را چاپ می‌کرد»

کمی جلوتر از میدان ولیعصر، داخل خیابان سنگ‌فرش شده برداران مظفر، ساختمانی تقریباً شش‌سایه قرار دارد که این روزها «موسسه هنری رسانه‌ای اوج» نام گرفته است. ساختمانی که در بدو ورودش محیطی با ترکیبی از کافه و سنگ‌های جنگ و نخل‌های جنوب دیده می‌شود که به اسم «نخلستان» معروف است. داخل ساختمان در بعضی طبقه‌ها سالن‌های نمایشی وجود دارد که فیلم‌هایی که «اوج» تهیه‌کننده آن بوده را اکران می‌کند. این روزها که سپاه مالک ساختمان شده، افرادی در آن رفت‌وآمد می‌کنند که کاملاً با مالکان اولیه ساختمان متفاوت هستند؛ افراد ایدئولوژیکی که با همایون صنعتی‌زاده، بنیانگذار موسسه فرانکلین در ایران و صاحب اولیه این ساختمان تقریباً شش‌سایه تفاوت‌هایی دارند.

نام صنعتی‌زاده با فرهنگ و نوگرایی گره خورده است. نه فقط همایون صنعتی‌زاده که انتشارات فرانکلین را تأسیس کرد، بلکه پدربزرگش، اکبر صنعتی فعالیت‌های زیادی انجام داده بود و حتی در سال ۱۲۹۵ اولین پرورشگاه را در کرمان تأسیس کرد. وجود و تأثیر اکبر در زندگی همایون بی‌نظیر بوده است. شاید به همین دلیل هم در کتاب‌ها و داستان‌هایی که قرار است زندگی همایون صنعتی‌زاده را روایت کند، میزان زیادی به زندگی پدربزرگش اکبر پرداخته شده است. کتاب «از فرانکلین تا لاله‌زار» که نتیجه گپ‌وگفت‌های همایون صنعتی‌زاده با سیروس علی‌نژاد است، درباره پدربزرگ همایون این‌طور نوشته است: «همایون صنعتی از پدربزرگش تعریف‌ها می‌کرد و آنقدر که از پدربزرگش می‌گفت از پدرش نمی‌گفت. در واقع او فرزند پدربزرگش حاج اکبر کر بود، نه فرزند عبدالحسین صنعتی‌زاده رمان‌نویس، زیرا ایسم کودکی را تا پایان نوجوانی با پدربزرگش در کرمان زندگی کرده بود.» زندگی پدربزرگ تا جایی تأثیر داشت که می‌توان گفت بیش از ۹۰ سال، این خانواده بخشی از سرمایه و درآمد خود را صرف مرکزی برای نگهداری کودکان بی‌سرپرست کرد که او در زمان قاجار راه‌اندازی کرده بود. همایون صنعتی‌زاده سال ۱۳۰۳ به دنیا آمد. او فرزند عبدالحسین صنعتی‌زاده بود. باینکه همایون در تهران به دنیا آمد، گویا زادگاه خانوادگی‌اش، کرمان او را به سمت خود کشاند. چراکه شهریور ۱۳۲۰ زمانی که جنگ جهانی دوم آغاز و ایران اشغال شد، همایون هم‌راه مادر بزرگش به کرمان رفت. طی این سال‌ها، همایون در زمینه حمل‌ونقل برای متفقین کار می‌کرد، اما در نهایت نزد پدرش به تجارت فرش و فیروزه پرداخت.

می‌گوید: «فرانکلین حرکتی در نشر ایجاد کرد که بعدها این حرکت در صنعت نشر ایران ادامه پیدا کرد. کار موسسه فرانکلین در ابتدا این بود که کتاب‌های آمریکایی را برای ترجمه به مترجمان می‌داد و بعد از ترجمه برای چاپ با ناشران قرارداد می‌بست و آن ناشر هم کتاب را چاپ می‌کرد»

کمی جلوتر از میدان ولیعصر، داخل خیابان سنگ‌فرش شده برداران مظفر، ساختمانی تقریباً شش‌سایه قرار دارد که این روزها «موسسه هنری رسانه‌ای اوج» نام گرفته است. ساختمانی که در بدو ورودش محیطی با ترکیبی از کافه و سنگ‌های جنگ و نخل‌های جنوب دیده می‌شود که به اسم «نخلستان» معروف است. داخل ساختمان در بعضی طبقه‌ها سالن‌های نمایشی وجود دارد که فیلم‌هایی که «اوج» تهیه‌کننده آن بوده را اکران می‌کند. این روزها که سپاه مالک ساختمان شده، افرادی در آن رفت‌وآمد می‌کنند که کاملاً با مالکان اولیه ساختمان متفاوت هستند؛ افراد ایدئولوژیکی که با همایون صنعتی‌زاده، بنیانگذار موسسه فرانکلین در ایران و صاحب اولیه این ساختمان تقریباً شش‌سایه تفاوت‌هایی دارند.

نام صنعتی‌زاده با فرهنگ و نوگرایی گره خورده است. نه فقط همایون صنعتی‌زاده که انتشارات فرانکلین را تأسیس کرد، بلکه پدربزرگش، اکبر صنعتی فعالیت‌های زیادی انجام داده بود و حتی در سال ۱۲۹۵ اولین پرورشگاه را در کرمان تأسیس کرد. وجود و تأثیر اکبر در زندگی همایون بی‌نظیر بوده است. شاید به همین دلیل هم در کتاب‌ها و داستان‌هایی که قرار است زندگی همایون صنعتی‌زاده را روایت کند، میزان زیادی به زندگی پدربزرگش اکبر پرداخته شده است. کتاب «از فرانکلین تا لاله‌زار» که نتیجه گپ‌وگفت‌های همایون صنعتی‌زاده با سیروس علی‌نژاد است، درباره پدربزرگ همایون این‌طور نوشته است: «همایون صنعتی از پدربزرگش تعریف‌ها می‌کرد و آنقدر که از پدربزرگش می‌گفت از پدرش نمی‌گفت. در واقع او فرزند پدربزرگش حاج اکبر کر بود، نه فرزند عبدالحسین صنعتی‌زاده رمان‌نویس، زیرا ایسم کودکی را تا پایان نوجوانی با پدربزرگش در کرمان زندگی کرده بود.» زندگی پدربزرگ تا جایی تأثیر داشت که می‌توان گفت بیش از ۹۰ سال، این خانواده بخشی از سرمایه و درآمد خود را صرف مرکزی برای نگهداری کودکان بی‌سرپرست کرد که او در زمان قاجار راه‌اندازی کرده بود. همایون صنعتی‌زاده سال ۱۳۰۳ به دنیا آمد. او فرزند عبدالحسین صنعتی‌زاده بود. باینکه همایون در تهران به دنیا آمد، گویا زادگاه خانوادگی‌اش، کرمان او را به سمت خود کشاند. چراکه شهریور ۱۳۲۰ زمانی که جنگ جهانی دوم آغاز و ایران اشغال شد، همایون هم‌راه مادر بزرگش به کرمان رفت. طی این سال‌ها، همایون در زمینه حمل‌ونقل برای متفقین کار می‌کرد، اما در نهایت نزد پدرش به تجارت فرش و فیروزه پرداخت.

فریده عنایتی
خبرنگار

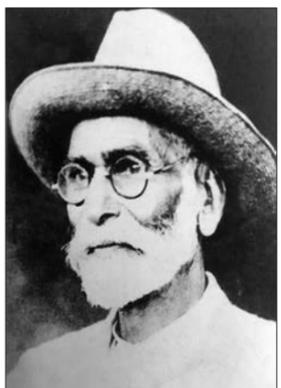
کمی جلوتر از میدان ولیعصر، داخل خیابان سنگ‌فرش شده برداران مظفر، ساختمانی تقریباً شش‌سایه قرار دارد که این روزها «موسسه هنری رسانه‌ای اوج» نام گرفته است. ساختمانی که در بدو ورودش محیطی با ترکیبی از کافه و سنگ‌های جنگ و نخل‌های جنوب دیده می‌شود که به اسم «نخلستان» معروف است. داخل ساختمان در بعضی طبقه‌ها سالن‌های نمایشی وجود دارد که فیلم‌هایی که «اوج» تهیه‌کننده آن بوده را اکران می‌کند. این روزها که سپاه مالک ساختمان شده، افرادی در آن رفت‌وآمد می‌کنند که کاملاً با مالکان اولیه ساختمان متفاوت هستند؛ افراد ایدئولوژیکی که با همایون صنعتی‌زاده، بنیانگذار موسسه فرانکلین در ایران و صاحب اولیه این ساختمان تقریباً شش‌سایه تفاوت‌هایی دارند.

نام صنعتی‌زاده با فرهنگ و نوگرایی گره خورده است. نه فقط همایون صنعتی‌زاده که انتشارات فرانکلین را تأسیس کرد، بلکه پدربزرگش، اکبر صنعتی فعالیت‌های زیادی انجام داده بود و حتی در سال ۱۲۹۵ اولین پرورشگاه را در کرمان تأسیس کرد. وجود و تأثیر اکبر در زندگی همایون بی‌نظیر بوده است. شاید به همین دلیل هم در کتاب‌ها و داستان‌هایی که قرار است زندگی همایون صنعتی‌زاده را روایت کند، میزان زیادی به زندگی پدربزرگش اکبر پرداخته شده است. کتاب «از فرانکلین تا لاله‌زار» که نتیجه گپ‌وگفت‌های همایون صنعتی‌زاده با سیروس علی‌نژاد است، درباره پدربزرگ همایون این‌طور نوشته است: «همایون صنعتی از پدربزرگش تعریف‌ها می‌کرد و آنقدر که از پدربزرگش می‌گفت از پدرش نمی‌گفت. در واقع او فرزند پدربزرگش حاج اکبر کر بود، نه فرزند عبدالحسین صنعتی‌زاده رمان‌نویس، زیرا ایسم کودکی را تا پایان نوجوانی با پدربزرگش در کرمان زندگی کرده بود.» زندگی پدربزرگ تا جایی تأثیر داشت که می‌توان گفت بیش از ۹۰ سال، این خانواده بخشی از سرمایه و درآمد خود را صرف مرکزی برای نگهداری کودکان بی‌سرپرست کرد که او در زمان قاجار راه‌اندازی کرده بود. همایون صنعتی‌زاده سال ۱۳۰۳ به دنیا آمد. او فرزند عبدالحسین صنعتی‌زاده بود. باینکه همایون در تهران به دنیا آمد، گویا زادگاه خانوادگی‌اش، کرمان او را به سمت خود کشاند. چراکه شهریور ۱۳۲۰ زمانی که جنگ جهانی دوم آغاز و ایران اشغال شد، همایون هم‌راه مادر بزرگش به کرمان رفت. طی این سال‌ها، همایون در زمینه حمل‌ونقل برای متفقین کار می‌کرد، اما در نهایت نزد پدرش به تجارت فرش و فیروزه پرداخت.

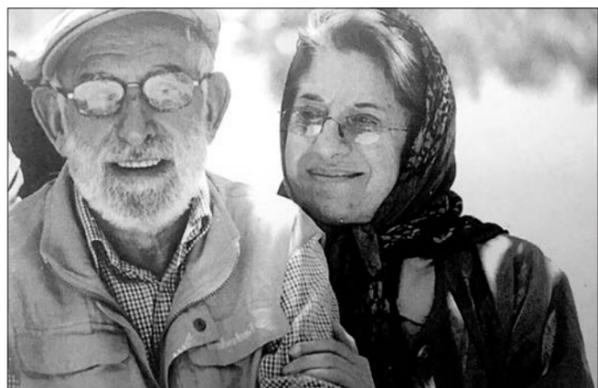
● **شاهکار همایون**
احتمالاً آنچه باعث شد همایون به کارهای فرهنگی و انتشارات کشیده شود، سختگیری‌های پدرش بود. چراکه عبدالحسین، همایون را موقع تعطیلات برای شاگردی به کتابفروشی تهران فرستاد. چند سال بعد، در سال ۱۳۳۴ همایون شعبه‌ای از موسسه فرانکلین قاهره را در ایران تأسیس کرد. استعداد همایون در این زمینه شکوفا شده بود و با فعالیت‌های زیاد او، شعبه فرانکلین تهران به سرعت مستقل شد. بنابراین اولین کار حرفه‌ای همایون تبدیل به شاهکار او شد. چراکه پیش از او، صنعت نشر ایران کاملاً سنتی بود. به این ترتیب همایون صنعتی‌زاده را می‌توان انقلابگر صنعت نشر در ایران عنوان کرد. او با فرانکلین، عناصر مدرن را وارد این صنعت کرد.

نجف دریابندری در کتاب «از فرانکلین تا لاله‌زار» درباره فرانکلین و اقدامات صنعتی‌زاده

باینکه بندرعباس جایی برای استراحت او محسوب می‌شد، به یکی از تلخ‌ترین مکان‌های زندگی‌اش هم تبدیل شد. اسفند زمانی که همسرش برای دیدار صنعتی راهی بندرعباس شد، بین راه تصادف کرد و از دنیا رفت. او همسرش را در همان لاله‌زار و میان گل‌های سرخی دفن کرد که روزی خودش کاشته بود؛ همان‌جایی که دو سال بعد، یعنی چهارم شهریور ۱۳۳۸ و در سن ۸۴ سالگی همان‌جا به همسرش پیوست. این‌طور بود که همایون صنعتی‌زاده از فرانکلین به لاله‌زار رفت.



حاج اکبر صنعتی‌زاده



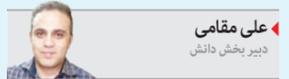
همایون و شهبین صنعتی‌زاده



همایون صنعتی‌زاده، احتمالاً سال ۱۳۲۹

دولت تلگرامی

دولت یازدهم با پیگیری های فنی و سیاسی به فناوری اطلاعات و ارتباطات جان دوباره داد



علی مقامی
دبیر بخش دانش

پست‌هایی در حوزه وزارت امور خارجه بود؛ مشاور وزیر امور خارجه از سال ۱۳۶۵ تا ۱۳۶۶

مشاور وزیر و رئیس ستاد روابط اقتصادی خارجی از سال ۱۳۶۶ تا ۱۳۶۸ معاون سیاسی اروپا و آمریکا وزارت امور خارجه از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶ معاون اقتصادی وزارت امور خارجه از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۷۸

معاون پژوهش‌های سیاست خارجی مرکز تحقیقات استراتژیک از سال ۱۳۷۸ تا ۱۳۹۲. استاد مهمان در مقطع کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل در دانشگاه علامه طباطبایی. البته این پست‌ها سیاسی و تجربه‌اش در وزارت امور خارجه بود که در کنار آشنایی نسبی فنی او را برای عهده‌داری این سمت مهم آماده می‌کرد. محمود واعظی به‌عنوان وزیر پیشنهادی ارتباطات و فناوری اطلاعات به مجلس شورای اسلامی معرفی شد که در جلسه رای‌گیری، نمایندگان با ۲۱۸ رای موافق، ۴۵ رای مخالف و ۲۰ رای ممتنع، وی را شایسته تصدی این وزارتخانه تشخیص دادند.

وزیر یازدهم

محمود واعظی در برنامه‌های خود «توسعه شبکه و زیرساخت»، «بهبود کیفیت زندگی شهروندان و توسعه خدمات»، «توسعه ارتباطات روستایی و مناطق محروم»، «ارتقای تحقیق و توسعه فناوری‌های بومی» و «تقویت و گسترش ارتباطات و حضور موثر در مجامع بین‌المللی» را به عنوان محورهای پنجگانه خود ارائه کرد. افزایش پهنای باند اینترنت بین‌الملل، افزایش پهنای باند شبکه IP داخلی، افزایش ظرفیت شبکه، انتقال زیرساخت ارتباطات و فناوری اطلاعات، توسعه و تکمیل مراکز داده (استان، ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی)، استقرار سامانه‌های

ایمنی زیرساخت ارتباطی و اطلاعاتی، ایجاد ظرفیت به منظور افزایش تعداد کاربران اینترنت، افزایش ظرفیت ترانزیت ارتباطات بین‌الملل به منظور کسب سهم مناسب از بازار منطقه، کسب توانمندی (طراحی، ساخت، تست، پرتاب، بهره‌برداری، هدایت و کنترل) ماهواره‌های مورد نیاز، کاهش زمان مسیر مرسولات پستی بین مراکز استان‌ها، استقرار دولت الکترونیک، امکان دسترسی پرسرعت (دستگاه‌های اجرایی، کسب‌وکارها و خانوارها) به شبکه ملی اطلاعات، ایجاد ظرفیت به منظور افزایش تعداد کاربران تلفن همراه و ارائه خدمات ارزش افزوده، ایجاد ظرفیت به منظور به‌روزرسانی واگذاری تلفن ثابت و ارائه خدمات ارزش افزوده، افزایش خدمات الکترونیکی (دولت الکترونیکی، کسب‌وکار الکترونیکی، سلامت الکترونیکی و فراگیری الکترونیکی و...)، افزایش سرانه مرسولات و خدمات نوین پستی، تکمیل و توسعه منطقه ویژه اقتصادی پیام و ایجاد شهرک‌های ICT ارتباطات و فناوری اطلاعات در این منطقه و برخی مناطق دیگر، تدوین و تنظیم روابط متقابل بین ارائه‌دهندگان خدمات حوزه ICT، توسعه خدمات پست‌بانک در روستاهای کشور و افزایش خدمات با رویکرد توسعه بانکداری اصل «۴۴» قانون اساسی با توجه به اهداف و راهبردها در بخش ارتباطات و فناوری اطلاعات، فراهم‌سازی دسترسی کلیه روستاهای کشور به شبکه‌های ارتباطی (USO)، حمایت از توسعه نرم‌افزارهای بومی، تعریف و ساخت ماهواره‌های مشترک با سایر کشورها، ایجاد آزمایشگاه ملی فضای، کسب جایگاه مناسب در اتحادیه‌ها و مجامع منطقه‌ای و بین‌المللی، ثبت بین‌المللی ایستگاه‌های رادیویی و موقعیت‌های مداری، ارتقای جایگاه و موقعیت پست ایران در کشور و جهان و تقویت ارتباطات پستی بین‌المللی و ایجاد هاب پستی از جمله برنامه‌های واعظی در حوزه ارتباطات و فناوری ارتباطات بود که با توجه به ظرفیت‌های موجود کشور و توانمندی او برخی از آنها میسر شد و تعدادی دیگر نیز به نیمه‌راه رسید که با توجه به وزیر پیشنهادی جدید در دولت دوازدهم که از بدنه همین وزارتخانه است این مسیر ادامه می‌یابد. یکی از مهمترین اقداماتی که در وعده‌های حسن روحانی و بعد از آن در برنامه‌های واعظی وجود داشت پیگیری جریان آزاد اطلاعات بود. این شعارهای تبلیغاتی باعث حاشیه‌های بسیاری برای دولت و این وزارتخانه تا به امروز بوده است.

زیرا بحث فیلترینگ متولیان زیادی دارد که با نگاه دولت تفاوت داشته و این درگیری‌ها ادامه‌دار خواهد بود.

مهمترین اقدامات فناوری اطلاعات در دولت یازدهم

محمود واعظی وزیر ارتباطات دولت یازدهم، در ماه‌های نخست آغاز به کار دولت صراحتاً وعده داده بود، پهنای باند اینترنت در ایران تا پایان سال ۱۳۹۳ بیشتر از ۷۰۰ گیگابایت در ثانیه شود. دو سال پس از این وعده، یعنی پایان سال ۱۳۹۵ پهنای باند اینترنت در ایران به ۷۴۳ گیگابایت بر ثانیه رسیده، یعنی بیش از ۱۰ برابر وضعیت قبلی و چیزی بیش از وعده‌ای که در چهار سال پیش داده شده بود. در آبان ۱۳۹۱، مجموع پهنای باند ایران از طریق ۹ درگاه مختلف با ظرفیتی حدود ۷۰ گیگابایت در ثانیه بود که این ظرفیت تا پایان سال ۱۳۹۴ به ۳۵۰ گیگابایت بر ثانیه افزایش یافت و پس از آن طبق گزارش‌های منتشر شده تا پایان شهریورماه ۱۳۹۵ با نصب ۵۹/۷۳۳ کیلومتر فیبرنوری بین شهرها، ظرفیت پهنای باند اینترنت ایران به ۶۴۳ گیگابایت بر ثانیه رسید که معادل با ۳۶۰۰ لینک STM1 است. در تاریخ ۲۱ آبان ۱۳۹۵، وزیر ارتباطات و فناوری اطلاعات از افزایش پهنای باند اینترنت ایران به ۱۰ هزار گیگابایت بر ثانیه خبر داد. ظرفیت IP داخلی ۶۷۰۰ گیگابایت بر ثانیه و مشترکان اینترنت به ۴۳ میلیون نفر رسیدند و بازار فناوری اطلاعات و ارتباطات در ابتدای دولت، ۵/۱۳ هزار میلیارد تومان ارزش داشت اما در پایان ۹۵ ارزش بازار ICT به ۴۰ هزار میلیارد تومان رسیده و به نظر می‌رسد این تعاملات اقتصادی تا پایان برنامه ششم به بیش از ۱۲۰ هزار میلیارد تومان خواهد رسید. ظرفیت IP داخلی به ۶ هزار و ۸۰۰ گیگ رسیده و ۱۱ برابر شده است. در بهمن ۱۳۸۹ مخابرات ایران اعلام کرد ۲۸ میلیون کاربر اینترنت در کشور وجود دارد، که تنها ۷۰۰ هزار نفر از این کاربران از اینترنت پرسرعت استفاده می‌کردند. البته این اینترنت پرسرعت ۱۷۸ کیلوبیت بیشتر نبود و مابقی ۲۲ میلیون کاربر دیگر از اینترنت دایال آپ استفاده می‌کردند. این وضعیت آنگاه سخت و باورنکردنی بود که به نظر نمی‌آمد تا سال‌ها نیز بتوان این فاصله‌ها را با دنیای کنونی از بین برد و به نظر می‌آمد که این وضعیت بهتر هم نشود. مجلس شورای اسلامی در اقدامی عجیب در بهمن ۸۹ اعلام کرد که محدودیت سرعت اینترنت برای کاربر خانگی برداشته نخواهد شد و وضعیت به همین صورت می‌ماند. این در حمایت از صحبت‌های رییس دولت نهم و دهم بود که اعتقادی به توسعه اینترنت نداشت. البته با روی کار آمدن دولت این وضعیت ادامه پیدا نکرد و در سال ۹۵ با رشد ۵۳/۲۳ درصدی تعداد کاربران اینترنت به بیش از ۴۲ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر رسید و این آمار نشان می‌دهد که بیش از ۶۰ درصد کاربران امروزه به اینترنت پرسرعت دسترسی کامل دارند. که این اینترنت با زیرساخت ADSL و اینترنت موبایل سرویس دهی می‌شود.

دستاوردهای مخابراتی

با توجه به آماری که از سوی شرکت مخابرات ایران منتشر شده است در ۴ سال اخیر و در راستای خصوصی‌سازی از ۴۳ هزار و ۷۰۰ پروژه مخابراتی با سرمایه‌گذاری مبلغی بالغ بر ۳۶۰۰ میلیارد تومان در این بخش بهره‌برداری شده است. از دیگر خدمات دولت در زمینه خدمات مخابراتی و فناوری باید به رشد این حوزه در روستاها

اشاره کرد. برخورداری ۵۳ هزار روستا از ارتباط مخابراتی، بهره‌مندی ۱۰ هزار روستا از خدمات ICT روستایی و به‌روزرسانی دایری تلفن ثابت در اکثر مراکز تلفنی و نیز پوشش ۷۱ هزار کیلومتر از جاده‌های کشور به فناوری موبایل از دیگر اقدامات صورت گرفته پس از پیرو انقلاب است. از دیگر خدمات دولت که در بخش زیرساختی رشد کمی و کیفی داشته است می‌توان به توسعه زیرساخت‌های مخابراتی و اینترنتی اشاره کرد. در میان این دستاوردهای می‌توان به نصب ۲۴ هزار آنتن BTS و توسعه کمی و کیفی خدمات ارزش افزوده به مشترکان و توسعه شبکه فناوری اطلاعات شامل ۳۰ میلیون کاربر اینترنت، ۱۸ میلیون مشترک ADSL و ۲،۷ میلیون پورت منصوبه دیتا و برقراری ارتباط رومینگ بین‌الملل با ۱۱۲ کشور و ۲۷۳ اپراتور موبایل اشاره کرد. شرکت مخابرات ایران با رشد مناسبی که داشته توانسته بر خلاف اکثر سازمان‌های ضررده دولتی اقتصاد موفقی داشته باشد. این شرکت توانسته به سهامداران خود به ازای هر سهم ۱۸۴۵ ریال با پرداخت سود ۱۱۴ هزار میلیارد ریالی به دولت در ۶ سال اخیر، کسب رتبه چهارم در اشتغال‌زایی و کسب رتبه برتر در بین شرکت‌های بورس اوراق بهادار را از آن خود کند.

اپراتورها و خدمات تلفن همراه

تلفن همراه و ارتباطات در دنیای امروز به یک نیاز تبدیل شده است. در کشور ما نیز همگام با دنیای ارتباطات، پیشرفت‌ها و ارتقاهایی صورت گرفته است. سه اپراتور همراه اول، ایرانسل و رایتل به عنوان سرویس‌دهندگان اصلی خدمات تلفن همراه به شمار می‌روند، البته در کنار این اپراتورهای زیرساختی اپراتورهای مجازی دیگری نیز با خدمات متنوع در حال راه‌اندازی هستند. نگاهی به دستاوردهای مخابرات ایران طی چند سال گذشته از پوشش ۹۶ درصدی تلفن همراه به نسبت جمعیت کشور حکایت دارد. پوشش تلفن همراه در تمامی شهرها و ۴۶ هزار روستا، برخورداری از شبکه تلفن ثابت با ۲۷۸ میلیون مشترک از دیگر دستاوردهای مخابراتی کشور محسوب می‌شود. بازار تلفن همراه در کشور ایران طی ۵ سال گذشته ۳۷۷ درصد رشد داشته و تعداد کاربران تلفن همراه به ۷۶ میلیون مشترک رسیده که در این بین شرکت همراه اول با برخورداری ۶۵ درصد از سهم بازار ایران نقش رهبری این بازار را به عهده دارد. در چند سال گذشته بازار ارتباطات همراه در گستره جهانی به میزان ۳/۲ میلیارد توسعه داشته و اکنون با برخورداری از ۵/۴ میلیارد مشترک در ۲۴۴ کشور دنیا سالانه نرخ رشد ۱۴۶ درصد را تجربه کرده که در این میان، بیشتر رشد بازار ارتباطات همراه در بازار کشورهای در حال توسعه نظیر ایران بوده است. روند رشد توسعه صنعت ارتباطات همراه در عرصه ملی نیز مستثنی از روند بین‌المللی نیست. ایران در این سال‌ها رشد قابل توجهی را تجربه کرده و تعداد مشترکان تلفن همراه از ۱۵ میلیون در پایان سال ۱۳۸۴، به ۷۶ میلیون رسیده است، از این رو تعداد مشترکان تلفن همراه چه در عرصه جهانی و چه در عرصه ملی بر تعداد مشترکین تلفن ثابت پیشی گرفته است. لازم به ذکر است که این رقم به معنای کاربر فعال است و به تعداد سیم کارت‌های فروخته شده ربطی ندارد. آمار سیم کارت‌های فروخته شده بسیار وسیع‌تر از تعداد کاربران است. طبق آمارهای رسمی منتشر شده ضرب نفوذ سیم کارت‌های واگذار شده تلفن همراه در کشور به بالای ۱۹۰ درصد می‌رسد، با این وجود بخش قابل توجهی از این سیم کارت‌ها

محمود واعظی وزیر ارتباطات دولت یازدهم، در ماه‌های نخست آغاز به کار دولت صراحتاً وعده داده بود، پهنای باند اینترنت در ایران تا پایان سال ۱۳۹۳ بیشتر از ۷۰۰ گیگابایت در ثانیه شود. دو سال پس از این وعده، یعنی پایان سال ۱۳۹۵ پهنای باند اینترنت در ایران به ۷۴۳ گیگابایت بر ثانیه رسیده، یعنی بیش از ۱۰ برابر وضعیت قبلی و چیزی بیش از چهار سال پیش داده شده بود.

به دلایل نامعلوم درحالت غیرفعال قرار دارند. در کنار رشد وسیع و جذب کاربران اما وضعیت پوششی چیزی متفاوت از آمارهای اعلام شده است. می‌توان گفت که از لحاظ توسعه کمی و ضرب نفوذ رشد سریع و فرآیندهای داشته‌ایم اما از لحاظ کیفیت چنین رشدی را نداشته‌ایم. متأسفانه توسعه کیفی با توسعه کمی در بخش تلفن همراه در کشور هماهنگ نیست، این خدمات پوشش فراگیر یا برد لازم را ندارند. با توجه به اینکه تعویض اپراتور برای بسیاری از کاربران امری سخت و یا غیرممکن بود وزارت ارتباطات اقدامی دقیق و مناسب که با پیگیری شخص واعظی همراه بود طرحی به نام ترابردپذیری را کلید زد. با کلید خوردن این طرح هر کاربر تلفن همراه در صورت نارضایتی از وضعیت اپراتور خود می‌تواند بدون تغییر شماره تلفن، اپراتور خود را تغییر دهد. این فرآیند که رقابت را در بین اپراتورهای تلفن همراه افزایش داده از سال گذشته در کشور عملیاتی شده و باعث شده تا کاربران ناراضی بتوانند به راحتی اپراتور مناسب با کیفیت بهتری را انتخاب کنند. این حرکت که در گام‌های اولیه با مقاومت شدید اپراتورها روبه‌رو شده بود با پیگیری شخص وزیر اجرایی شد. البته باید گفت عمل ترابردپذیری حدوداً از سال ۲۰۰۰ میلادی در بیش از ۷۰ کشور دنیا وجود داشته است.

استارت‌آپ‌ها

ایده کاهش شکاف درآمدی برای دولت تدبیر و امید از آنجایی کارساز افتاد که دولت بر کاهش شکاف دیجیتال بین ایران و دیگر کشورها یقین پیدا کرد. باور دولت یازدهم بسر اینکه فناوری اطلاعات و ارتباطات، مهم‌ترین بستر برای پیشرفت توانمندسازی اقتصاد و موتور پیشران توسعه است، باعث شد تا هدف گذاری دولت یازدهم در بخش ارتباطات و فناوری‌های ارتباطی، در این سال‌ها شکل دیگری به خود بگیرد. رشد سرمایه‌گذاری‌ها در این بخش از ۱۲ هزار میلیارد تومان از سوی بخش خصوصی در حوزه زیرساخت فناوری اطلاعات و ارتباطات صورت گرفت. در همین راستا، توسعه متوازن در سراسر کشور برای کاهش شکاف دیجیتال، با رویکرد برقراری ارتباط برای روستاییان شکل گرفت و اکنون بیش از ۲۵ هزار زیرساخت باند پهن LTE فراهم شده است و قرار است در برنامه دوم نیز این فناوری در ۱۸ هزار روستا توسعه پیدا کند. بدیهی است برداشتن شکاف درآمدی، تنها با کاهش شکاف دیجیتال و فراهم آوردن زیرساخت‌های ارتباطی ممکن نیست و این امر یک حلقه دیگر دارد و آن نیروی انسانی متخصص در بخش فناوری اطلاعات و ارتباطات است. از لحاظ چکالی نیروی انسانی، می‌توان ادعا کرد در وضعیتی مطلوب هستیم؛ اما در بخش فناوری اطلاعات و ارتباطات، دو اتفاق در حال شکل‌گیری است که می‌تواند با بهره‌گیری از آنها، کشور را توسعه داده نخست رشد چندبرابری بازار و ظرفیت‌های بالقوه‌ای که می‌تواند از آن استفاده کرد که اگر تأخیر کنیم، در این حوزه تنها به یک مصرف‌کننده تبدیل خواهیم شد. از دیگر سو اقتصاد ما از اقتصاد فناوری به اقتصاد محتوا در حال تغییر وضعیت است. کشوری که محتوای بیشتر، نیروی انسانی بیشتر و کارآفرین بیشتری دارد، می‌تواند در این اقتصاد حضور داشته باشد. این اتفاق برای کشور ما یک فرصت است؛ اما توسعه کارآفرینی در حوزه فضای مجازی، ملزوماتی دارد که از آن جمله می‌توان به فراهم آوردن امکان صادرات محصولات و خدمات این حوزه، تهیسه و تصویب قوانین حمایتی در

از ابتدای مستقر شدن دولت یازدهم به دلیل تفاوت و نگاهی نو که در حوزه فناوری اطلاعات با دولت دهم وجود داشت طرفداران دولت گذشته در مجلس با واعظی سر ناسازگاری گذاشتند. آنها در سال‌های نخستین دولت به دلیل افزایش پهنای باند و سرعت اینترنت به واعظی کارت زرد نشان دادند.

از وزیران دیگر، حاشیه‌ساز بود. محمد جواد آذری جهرمی متولد ۱۳۶۰ در شهرستان جهرم است. وی که دانش‌آموخته مهندسی برق قدرت از دانشگاه صنعت آب و برق است، در صورت گرفتن رای اعتماد از مجلس عنوان جوان‌ترین وزیر دولت دوازدهم را به خود اختصاص خواهد داد. او از سال ۹۵ بر صندلی مدیرعاملی ارتباطات زیرساخت تکیه زد. او پیش از این نیز عضویت در هیات‌مدیره رایتل و شرکت ارتباطات زیرساخت را در کارنامه دارد. یکی از مواردی که در کنار سن برای جهرمی حاشیه‌ساز بوده است پیشینه امنیتی اوست. جهرمی مجبور شده در این مورد به سوالات و شبهات نمایندگان در مورد عملکرد گذشته‌اش پاسخ دهد. محمود صادقی نماینده اصلاح‌طلب تهران و رییس فراکسیون شفاف‌سازی و سالم‌سازی اقتصاد و انضباط مالی مجلس در توییتی از حضور وزیر پیشنهادی ارتباطات و فناوری اطلاعات در جلسات این فراکسیون به‌منظور پاسخگویی در خصوص ابهاماتی که در مورد محمدجواد آذری جهرمی مطرح شده، خبر داد. او در توییتی نوشت که: «در جلسه هیات ریسه فراکسیون شفاف‌سازی با آذری جهرمی او آمادگی‌اش را برای جلسه حضوری با کسانی که گفته‌اند از آن‌ها بازجویی کرده، اعلام کرد.» یکی دیگر از انتقادات به انتخاب این وزیر جوان به مدل رشد اوست که واکنش‌های زیادی را در شبکه‌های اجتماعی داشته است. برخی از مخالفان او را وزیر فرمایشی می‌دانند و معتقدند او به نیابت از واعظی قرار است این وزارتخانه مهم را اداره کند. اما جدا از همه این انتقادات باید دید که در جلسه رای اعتماد جهرمی چگونه خود را معرفی و از کارنامه‌اش دفاع می‌کند و از سوی دیگر در انتخاب مدیران این مجموعه افراد با تجربه و توانمندی چون جهانگرد را حفظ می‌کند یا مسیر دیگری را طی خواهد کرد. چیزی که تا تصدی این پست متوجه نمی‌شویم.

● کارنامه قبولی

فارغ از تمامی کم و کاستی‌هایی که در وزارت فناوری و اطلاعات وجود داشت باید بگوییم که این وزارتخانه عملکرد مناسبی داشته و توانسته سطح کیفی خدمات را بالا ببرد. اگر ما اقدامات وزارت فناوری را در حد خدمات اینترنتی کاهش دهیم در حق این سازمان احجاج شده است، زیرا خدمات این وزارتخانه بسیار عمیق‌تر و زیرساختی از خدمات ساده‌ای چون اینترنت است. این وزارتخانه در این چهار سال توانست با توسعه زیرساخت‌ها و ایجاد فضایی شفاف دفاع از جریان آزاد اطلاعات صنعتی را که در حال نابودی بود به ریل گذشته خود بازگرداند. واعظی با توانمندی سیاسی و چانه‌زنی مثال‌زدنی توانست بسیاری از خدمات زیرساختی را توسعه داده و جلوی مسدودسازی بسیاری از خدمات را بگیرد. اگر از تمام خدمات فناوری اطلاعات در دوره یازدهم چشم‌پوشی کنیم، همین که بعد از هشت سال به مسیر صحیح بازگشتیم خود دستاورد مهمی است که با دشواری‌های بسیار در بدنه دولت و وزارت فناوری اطلاعات و ارتباطات به دست آمد.

چالش‌ها آفت‌دار بود که همین اواخر معاون دادستان جهرمی را به پیگیری حقوقی و اعلام جرم تهدید کرد. خرم‌آبادی در بخشی از مصاحبه‌ای که در چهارم مرداد انجام داد می‌گوید: «تاکنون بنا به دلایلی که خود وزیر ارتباطات از آن مطلع هستند در قبال عدم اجرای دستورهای قضایی مرتبط با فضای مجازی کوتاه آمده و مامشات کرده‌ایم، از این به بعد اگر وزیر ارتباطات اقدامی نسبت به اجرای دستورهای قضایی در مورد محتوای مجرمانه بعمل نیاورند، حتماً پس از کسب اجازه از دادستان کل کشور و مسئولان عالی قضایی علیه او اعلام جرم خواهم کرد.» او در بخشی از مصاحبه خود در مورد مقاومت دولت در مورد فیلترینگ تلگرام می‌گوید: «آیا آقای وزیر با فعالیت مجرمانه کانال گروهک تروریستی منافقین در کشور موافقت؟ چرا وزیر ارتباطات، مدیر تلگرام را ملزم به اجرای دستور فیلتر کانال منافقین و امثال آن نمی‌کند؟ چرا از اقدام تلگرام در خصوص فیلتر نکردن این کانال‌ها دفاع می‌کند؟» البته واعظی هم ساکت نماند و در پاسخ مخالفان با دفاع از نظام کنونی فیلترینگ هوشمند و همچنین لزوم گسترش شبکه اینترنتی گفت: «چنین امری مختص ایران نیست و همه جای دنیا رواج دارد و باید مردم آزادی انتخاب در تعیین نوع خرید خود را داشته باشند.» او تأکید کرد: «باید این گزارش، در افتتاحیه بیست و یکمین نمایشگاه مطبوعات و خبرگزاری‌ها، بدون اشاره مستقیم به کیهان، برخی رسانه‌ها را به «پلیس مخفی» تشبیه کرده، و به گزارش کیهان این گونه پاسخ داد: شما از برخی نشریات می‌فهمید چه کسی دستگیر می‌شود و کجا تعطیل می‌شود و آبروی چه کسانی باید برود، بعد هم عده‌ای ادعای انقلابی‌گری دارند. نشریه و رسانه برای آگاهی مردم است. البته این گونه فشارها به دولت و شخص نصرالله جهانگرد هنوز ما ادامه دارد.

● وزیر جوان

هفته گذشته معاون پارلمانی رئیس‌جمهوری فهرست پیشنهادی وزیران کابینه دوازدهم را به هیات رئیسه ارائه داد. فهرستی که در آن از «محمد جواد آذری جهرمی» به‌عنوان وزیر ارتباطات و فناوری اطلاعات نام برده شده است. نامی که بیش



فناوری اطلاعات دولت احمدی‌نژاد در خصوص گرانی اینترنت و کیفیت پایین پهنای باند که با قیمتی ۱۰ برابر کشورهای دیگر در اختیار کاربران قرار می‌گیرد از وزیر وقت سوال کرد؛ سلیمانی در جلسه سوال از وزیر وقت فناوری گفت که در مدت تصدی سلیمانی کارهای زیادی مانند بهبود اینترنت انجام شده است. او در جلسه سوال از وزیر گفت: «ما می‌گوییم وقتی کالایی به میزان بالایی خریداری می‌شود، باید ارزان‌تر به دست مصرف‌کننده برسد، ولی چرا این‌گونه نشد؟ چرا کاربران کیفیت، سرعت و افزایش پهنای باند را لمس نمی‌کنند؟ و اینکه باوجود خریدن اینترنت خارجی چرا کاربر تغییرات انجام‌شده را حس نمی‌کند. از این رو هزینه اینچنینی، هدر رفتن منابع است.» جالب است بدانید که طرح اعمال محدودیت واگذاری اینترنت بیش از ۱۲۸ کیلو بیت به کاربران خانگی در زمان وزارت ایشان و در دولت اول محمود احمدی‌نژاد اجرایی شده بود. پس از این قبیل سنگ‌اندازی‌های سیاسی در راه خدمات دولت حمله به یکی از توانمندترین نیروهای متخصص این وزارتخانه کلید خورد. این شخص کسی نبود جز نصرالله جهانگرد فنی‌ترین دولتمرد جمهوری اسلامی در حوزه فناوری اطلاعات که از دولت اصلاحات تا کنون در جهت‌دهی و برنامه‌ریزی و پیشبرد برنامه‌های فناوری اطلاعات در سطح کلان نقش مهمی را ایفا کرده است. نصرالله جهانگرد، معاون وزیر ارتباطات و فناوری اطلاعات و رئیس سازمان فناوری اطلاعات ایران، به دلیل سابقه سیاسی - تشکیلاتی و سابقه طولانی مدیریت، وزیر در سایه لقب گرفت. منتقدان معتقدند که رویکرد جهانگرد به فناوری اطلاعات و ارتباطات با تکیه بر واردات تجهیزات و نرم‌افزارهای همسوس با راهبردهای غربی در عرصه ارتباطات است، چیزی که از اساس دروغ بوده و گزارش‌های شفاف در مورد خرید محصولات و تجهیزات داخلی چیزی غیر از این ادعاها را ثابت می‌کند. البته از این دست حملات فله‌ای به جهانگرد به عنوان مغز متفکر اجرایی وزارتخانه هنوز ادامه دارد. «کیهان» هدایت بخش رسانه‌ای مخالفان جهانگرد را بر عهده داشت. این روزنامه بارها به جهانگرد در صفحه اول خود حمله کرده است در یک مورد از این حملات کیهان در گزارش صفحه اول خود با تیتیر «پروژه نفوذ در مدیریت سایبری، ردهای سرشاخه»، روزنامه کیهان، به تاریخ یکشنبه ۱۷ آبان ۱۳۹۴ می‌نویسد: «ن-ج» به حکم وزیر ارتباطات مدیریت راه‌اندازی و مطالعات و اجرای طرح مهم «شبکه ملی اطلاعات» را بر عهده دارد که بنابر اعلام رسمی وزیر ارتباطات طرح مذکور را تا اینجای کار پس از چند سال کارشکنی در وظایف شورای عالی فضای مجازی به ۱۲ شرکت مشاور خارجی واگذار کرده است! همچنین وی تاکنون موفق شده است با نفوذ در ارکان وزارت ارتباطات، علاوه بر متوقف کردن هر گونه تلاش حاکمیتی برای تأمین زیرساخت‌های بومی، دولت را مجاب به نقش آفرینی در باشگاه بازنده‌های سایبری «WSIS» و اجرای فراین بین‌المللی به جای تلاش

دریافت می‌کنند که این جدای از هزینه‌های گمرک پستی است. یا از دیگر سو برای توسعه تجارت الکترونیک هنوز زیرساختی برای پست کالاها به خارج از ایران وجود ندارد که این امر فروشگاهی اینترنتی ما را از چرخه تجارت بین‌المللی خارج کرده است.

● دولت الکترونیک

دولت تدبیر و امید در نخستین ماه‌های استقرار، با شناختی که از نقاط قوت و ضعف نظام اداری کشور و اذعان به نقش مهم و مؤثر دولت الکترونیک بر اصلاح نظام اداری و توسعه کشور و در راستای اجرای سیاست‌های کلی نظام اداری ابلغی رهبری انقلاب و با به کارگیری تمام ظرفیت‌ها و تجربیات حاصل از مطالعات قبلی و با استفاده از ظرفیت‌های قانونی شورای عالی اداری و شوروی عالی فناوری اطلاعات، نقشه جامع توسعه دولت الکترونیک کشور را در قالب دو مصوبه هماهنگ «آیین‌نامه توسعه خدمات الکترونیک» مصوب شورای عالی اداری که تمرکز بر موضوعات اداری داشته و «ضوابط فنی اجرایی توسعه دولت الکترونیک» مصوب شورای فناوری اطلاعات که از منظر فنی و اجرایی به موضوع پرداخته است، به‌عنوان زیرساخت مقرراتی توسعه دولت الکترونیک، تهیه و تصویب کرده تا در تعامل با یکدیگر بتواند جریان اجرائی نظام اداری را هدایت و به مقصد مطلوب رهنمون کند. آنچه که شایان توجه است، رشد سه‌برابری دولت الکترونیک است که از میانگین ۱۱ درصد در ابتدای این دولت، اکنون به رشد ۳۵ درصدی رسیده است. در برنامه شفاف‌سازی و دسترسی آزاد به اطلاعات، پروژه دولت الکترونیک و دولت همراه، به‌عنوان یکی از ارکان اقتصاد مقاومتی تعریف و تمام پروژه‌های تعریف‌شده در این حوزه، به اجرا رسیده است. تحقق ۷۰۰ خدمت با دسترسی و ارائه الکترونیکی در وبگاه‌های دولت، تحقق ۶۴۰ خدمت در مرحله تعاملی و با امکان ارسال اطلاعات از طریق فرم‌های الکترونیکی و ارائه ۴۰۰ خدمت تراکنشی، از دیگر برنامه‌های توسعه دولت الکترونیک در این دولت است. خدمات دولت از مسیر زیرساخت‌های یکپارچه شامل درگاه دولت هوشمند، سامانه دولت همراه و کارپوشه ملی ایرانیان فراهم شده و دسترسی آزاد به اطلاعات در دسترس مردم قرار می‌گیرد. برای نخستین‌بار شناسنامه خدمات دولت تهیه شده و برنامه الکترونیکی شدن آن نیز انجام شده است. همچنین برای هر شهروند ایرانی یک کارپوشه الکترونیکی فراهم شده تا تمام اطلاعات و اسناد مورد نیاز خود از دولت را از این مسیر دریافت کند. اما در کنار این اقدامات مناسب و زیرساختی بخشی از این پروژه دارای اشکالاتی نیز هست. بسیاری از کارشناسان اجرای دولت الکترونیک را منوط به راه‌اندازی شبکه ملی اطلاعات می‌دانند. منتقدان می‌گویند که با گذشت بیش از سه سال از آغاز برنامه پنجم، هنوز فهم مشترک و اولیه بین مدیران سطح بالای دست‌اندرکار در خصوص اصطلاح شبکه ملی اطلاعات و تکالیف قانونی آن (ماده «۴۶» برنامه پنجم) وجود ندارد و وزارت ارتباطات از ظرفیت خود به درستی استفاده نکرد و تنها به برگزاری چند جلسه جهت تشریح مدل مفهومی شبکه ملی اطلاعات و کلیات آن پرداخته شد. البته وزیر این مباحث را سیاسی می‌داند و معتقد است که دولت در آستانه راه‌اندازی شبکه ملی است و در دولت دوازدهم این مهم به صورت کامل انجام می‌شود.

● وزارت فناوری و اطلاعات و مخالفان

از ابتدای مستقر شدن دولت یازدهم به دلیل تفاوت و نگاهی نو که در حوزه فناوری اطلاعات با دولت دهم وجود داشت طرفداران دولت گذشته در مجلس با واعظی سر ناسازگاری گذاشتند. آنها در سال‌های نخستین دولت به دلیل افزایش پهنای باند و سرعت اینترنت به واعظی کارت زرد نشان دادند. وزیر اطلاعات و

قالب برنامه‌های توسعه کشور (مالی و اعتباری، مالیاتی، حقوقی، گمرکی، بیمه‌ای)، توسعه شرکت‌های دانشگاهی و دانش‌بنیان و توسعه نظام آموزشی برای آشنایی با مباحث کارآفرینی به توسعه و تقویت فضای شکل‌گیری استارت‌آپ‌ها اشاره کرد. استارت‌آپ‌ها یکی از مهمترین فعالیت‌های اقتصادی کشورهای توسعه‌یافته محسوب می‌شوند. مطابق با گزارش دیده بان جهانی کارآفرینی (GEM) و موسسه کارآفرینی و توسعه جهانی GEDI که در سال گذشته منتشر شده و مربوط به پایان سال ۲۰۱۶ میلادی است، برآوردها نشان می‌دهد که ایران از حیث کارآفرینی نوپا و استارت‌آپ در رتبه ۳۳ جهان قرار دارد و وضعیتی مشابه کشورهای چین و استرالیا را ایجاد کرده است. از لحاظ قابلیت‌های درک‌شده کارآفرینی رتبه مناسب ۱۲ به دست آمده است، اگر چه از لحاظ فرصت‌های درک‌شده کارآفرینی و ترس از شکست، به ترتیب رتبه ۳۶ و ۳۳ چندان مناسب نیست. همچنین از لحاظ مجموع فعالیت‌های کارآفرینانه (TEA) در سال ۲۰۱۵، ایران رتبه ۳۳ را در بین کشورهای مورد بررسی به‌دست آورده است که نشان‌دهنده آن است که فرصت‌های بسیاری جهت بهبود این شاخص در کشور باید فراهم شود. همچنین از لحاظ شاخص «کارآفرینی به‌عنوان یک فرصت شغلی خوب» رتبه کشور ۳۷ است که نشان‌دهنده آن است که هنوز فرهنگ سازی لازم برای سوق دادن جوانان و نخبگان به سمت کارآفرینی صورت نگرفته است. می‌توان این حمایت و رشد شایان در حوزه استارت‌آپ‌ها را مرهون نگاه صحیح دولت دانست.

● خدمات پستی، ماموریت اول

در ذهن بسیاری از ما خدمات پست چیزی فراتر از یک نام‌رسان ساده نیست در حالی که در دنیا این سرویس یکی از مهمترین خدمات زیرساختی برای بسیاری از فرآیندهای فناوری محسوب می‌شود. باید به این نکته توجه داشت که بسیاری از استارت‌آپ‌ها یا فروشگاه‌های اینترنتی اگر سامانه‌ای برای رساندن کالا به مشتری نهایی خود نداشته باشند عملاً در کسب و کار نهایی خود شکست می‌خورند. پست در ایران قدمتی طولانی دارد. پست در ایران تا پیش از سال ۱۲۵۸ به صورت «اداره» بود و تمامی امور پستی در آن زمان توسط همین اداره صورت می‌گرفت. در پی موفقیت‌های پست در انجام امور کشور، «ناصرالدین شاه قاجار» دستور تاسیس وزارت پست را صادر کرد. ایران در سال ۱۲۶۴ دارای ۷ خط اصلی و پنج خط فرعی پستی بود. با تاسیس اتحادیه پست جهانی، ایران به عنوان یکی از نخستین کشورهای دنیا به عضویت این اتحادیه در آمد. از همین رو وزارت ارتباطات نیز به این سرویس توجه بیشتری نشان داد و سعی کرد تا این سازمان را از حالت سنتی خارج کرده و خدمات نوین را به آن اضافه کند. توسعه خدمات نوین پستی ایجاد و توسعه سرویس‌های نوین پستی نظیر پست ویژه، پست تلفنی ۱۹۳، خرید و فروش اینترنتی و بازار الکترونیک، سرویس کارت‌پستال الکترونیک، تمپر شخصی الکترونیک، گروه پست مستقیم، وب آگهی روستایی و پست لجستیک موجب شد تا رویکردی به‌روز از پست به نمایش گذاشته شود و تعداد خدمات پستی نوین از ابتدای دولت از ۷ خدمت تا ۲۴ خدمت در حال حاضر افزایش یابد. البته با تمام رشد و قدمت این حوزه باید اشاره کرد خدمات پستی در ایران با استانداردها مدرن جهانی فاصله زیادی دارد و بسیاری از مواقع هزینه زیادی را به کاربران تحمیل می‌کند. مثلاً وقتی شما از سایت‌های خارج از ایران خرید می‌کنید هزینه‌های وجود دارد که کالایی شما را به صورت رایگان برای شما ارسال می‌کنند، در حالی که همین بسته که ممکن است هزاران کیلومتر را تا ایران به صورت رایگان طی کرده باشد، فقط از مسیر پستی در ایران تا درب منزل از کاربران برای بسته بسیار کوچک حداقل ۲۵ هزار تومان



محمد جواد آذری جهرمی وزیر پیشنهادی ارتباطات دولت دوازدهم

شهردار تهران منتخب اصلاح‌طلبان ولی شهردار همه تهران خواهد بود. رفتار عادلانه با همه اقشار و گروه‌های اجتماعی و صاحبان سلیق سیاسی می‌تواند مظهر بلندنظری و سعه صدر و سیاست‌های انسان‌محور اصلاح‌طلبان باشد.

تهران مدرن

برنامه سید حسین مرعشی برای شهرداری تهران که به شورای پنجم شهر تهران ارائه شد



اقتصاد ملی رونق‌پندانی ندارد و به تبع آن بخش ساختمان کشور هم دارای رونق کافی نیست؛ شرایط مالی دولت هم در شرایطی نیست که بتوان به آن تکیه کرد و ایجاد عوارض جدید با افزایش عوارض هم تبعات اجتماعی به دنبال خواهد داشت. به نظر می‌رسد یکی از راه‌کارها برای پرداخت این حجم بزرگ بدهی تعریف پروژه‌های ویژه‌ای است که بتوانند ارزش افزوده ایجاد کنند. مطالعه و تعریف پروژه‌ها راه‌حلی است که مستلزم مطالعه دقیق، استفاده از فکرها

خلاق و البته جسارت بسیار است. **۱۵** توسعه حمل‌ونقل عمومی باید از مهمترین سیاست‌های شهرداری باشد. استفاده حداکثری از خطوط مترو و خطوط بی‌آرتی موجود با افزایش ناوگان (واگن و اتوبوس)، توسعه خطوط مترو و نوسازی ناوگان اتوبوسرانی و تاکسیرانی چهره شهر را متحول خواهد کرد. استفاده از منابع مالی خارجی کنار درگیر کردن وزارت نفت برای کمک به حمل‌ونقل عمومی توصیه می‌شود. **۱۶** مطالعه شبکه راه‌های طبقه دوم به صورت یک شبکه کامل گسترده و خودکفا باید در دستور کار قرار گیرد. **۱۷** در طرح‌های عمرانی جدید باید کنار هزینه‌ها به خودکفایی طرح‌ها و تامین درآمد هم اندیشید. تمرکز بر طرح‌های هزینه‌بر صرف، کار تهران را به بن‌بست خواهد کشاند.

توجه به بافت‌های فرسوده و قدیمی شهر و سوق دادن سرمایه‌گذاری به این مناطق و پرهیز از سرمایه‌گذاری‌های جدید در مناطق شمالی به توازن عمومی شهر کمک خواهد کرد. **۱۸** شهر تهران فاقد یک مرکز شهر به معنای رایج در شهرهای بزرگ دنیاست. ایجاد مرکز شهری درجه یک در منطقه تاریخی شهر تهران حد فاصل خیابان سی تیر و فردوسی و نیز توسعه آن به میدان امام تا کاخ گلستان یک ایده جذاب خواهد بود.

۱۹ ایجاد محورهایی پیاده‌حداقل در هر منطقه شهری یک محور و ایجاد یک محیط متنوع برای خرید، ایجاد پاتوق‌های مناسب و استقرار رستوران‌ها و قهوه‌خانه‌ها (کافی‌شاپ) دارای اولویت است. **۲۰** موضوع بدهی‌های شهرداری که ناشی از بلندپروازی‌ها و سیاست‌های تامین مالی اشتباه است موضوع قابل تأمل و مهمی است. حداقل ۲۰ و شاید تا ۴۰ هزار میلیارد تومان بدهی تاکنون گزارش شده است. تصور اینکه بتوان با درآمدهای جاری شهرداری یا با فروش تراکم این بدهی‌ها را پرداخت کرد، تصویری غیرواقعی است. اگر امکان پرداخت این ارقام از محل تبدیل باغ‌های تهران به برج یا فروش بیشتر تراکم امکان‌پذیر بود، اساساً چنین بدهی‌هایی ایجاد نمی‌شد. شهردار و شورای جدید در شرایطی مستقر می‌شوند که

ارزش املاک و دارایی‌های مردم خواهد شد. **۲۱** تحقیق و مطالعه و استفاده از مشاوران ذی‌صلاح برای افزایش درآمدهای پایدار برای اداره شهر یک ضرورت است. مدل‌های فعلی برای درآمدهای ثابت ناکارآمد است. **۲۲** تهران در بخش مسکونی رشد قابل توجهی داشته است. در سال‌های اخیر هم در توسعه بازاریها و مراکز فروش سرمایه‌گذاری‌های گسترده‌ای انجام شده که قابل توجه است. لیکن در بحث توسعه هتل‌ها و هتل آپارتمان‌ها شاهد اقدامات گسترده‌ای نبوده‌ایم. در دوران جدید توسعه صنعت گردشگری و ایجاد ده‌ها هتل مناسب در تهران می‌تواند مورد توجه قرار گیرد. **۲۳** توجه به ساختمان‌های نامدین در شهر می‌تواند در زیبایی و هویت‌بخشی به شهر موثر باشد. شهرداری باید از هر نوع پیشنهاد جدید در این عرصه استقبال کند. **۲۴** تهران از معدود شهرهای پرجمعیت جهان است که شهری بین‌المللی تلقی نمی‌شود. تبدیل تهران به یک شهر بین‌المللی مستلزم مطالعه و انجام اقدامات مناسب است. **۲۵** در سال‌های اخیر تراکم جمعیت در مناطق شمالی و غربی افزایش و در مناطق مرکزی، جنوبی و شرقی تهران کاهش داشته است. اعمال سیاست‌های دقیق که توازن را در توزیع جمعیت در مناطق مختلف ایجاد کند، یک نیاز است.

۱ شهردار تهران منتخب جبهه اصلاحات کشور خواهد بود. جبهه اصلاحات دارای ارکان شناخته‌شده‌ای اعم از شخصیت‌ها و احزاب با سابقه روشن در انقلاب اسلامی، دوران پرافتخار دفاع مقدس، دوران سازندگی و دوران اصلاحات، دوران سخت عزت و دوران جدید تدبیر و امید، با پایگاه اجتماعی وسیع در عرصه کشور و بخصوص تهران (قریب ۷۵ درصد) است. شهردار جدید باید با نگاهی وسیع و جبهه‌ای به مسائل سیاسی کشور و تهران نگاه کند. هر نوع نگاه حزبی و تنگ‌نظرانه باعث خدشه به وحدت جبهه اصلاحات خواهد شد.

۲ شهردار تهران منتخب اصلاح‌طلبان ولی شهردار همه تهران خواهد بود. رفتار عادلانه با همه اقشار و گروه‌های اجتماعی و صاحبان سلیق سیاسی می‌تواند مظهر بلندنظری و سعه صدر و سیاست‌های انسان‌محور اصلاح‌طلبان باشد. **۳** شهرداری تهران در دوازده سال اخیر به دلیل تسلط یک جناح سیاسی بر آن و به دلیل اعمال سیاست‌های غیرموجه سیاسی در امور فنی و مدیریتی دارای بافت مدیریتی یک‌سویه است؛ شهردار تهران ضمن رعایت شئون‌ها همه مدیران و کارکنان شهرداری باید در یک برنامه زمانی میان‌مدت ساختار عمومی نیروی انسانی شهرداری را با ساختار عمومی شهر و شهروندان هماهنگ کند. بر این اساس هیچ جناحی از حضور در شهرداری و مدیریت‌های آن حذف نخواهند شد بلکه جمع کارکنان شهرداری و نهادهای وابسته براساس شایستگی با گرایش‌های عمومی مردم هماهنگ خواهد شد. **۴** توجه به صلاح مدیران و مقابله با هر نوع فساد و تباهی باید یک سیاست قاطع و دارای قدرت و توتو تلقی شود. با هیچ عنصر خدای‌نکرده فاسد نباید مماشات کرد. تجربه مدیریتی من در این خصوص بسیار روشن و قابل ذکر است.

۱ سیدحسین مرعشی سخنگوی حزب کارگزاران سازندگی ایران در نامه‌ای خطاب به مهندس مرتضی الوری رئیس سنی شورای پنجم رئیس برنامه‌های خود را به این شورا تقدیم کرد. متن این نامه بدین شرح است:

جناب آقای مهندس الوری اعضای محترم شورای شهر پنجم تهران با سلام ضمن عرض تبریک به مناسبت انتخاب شایسته شما خانم‌ها و آقایان محترم به عنوان اعضای شورای شهر دوره پنجم تهران و با تشکر از اعتمادی که به این برادر کوچک خود داشته‌اید و با آرزوی توفیق در انتخاب مدیری شایسته برای تصدی شهرداری تهران و انجام اقدامات شایسته برای ارتقای کمی و کیفی زندگی در تهران سرفراز، قبل از ورود به سرفصل سیاست‌ها و برنامه‌هایی که شهردار آینده تهران باید به آنها بپردازد، توجه شما عزیزان را به این نکته قابل توجه جلب می‌کنم که تهران نه تنها به عنوان مامن و ماوای هشت میلیون انسان و نه به عنوان پایتخت کشور پهناور و بزرگ ایران، در عنوان شهری پیشرو و پیش‌تاز در همه تحولات ۱۲۰ سال اخیر حق بزرگی بر گردن فرد فرد ما دارد که باید به شایستگی این حق را برآورده کنیم. تهران دارای شخصیت‌های فرهنگی، سیاسی، ادبی، علمی و... بزرگی بوده و هست که توجه به وجود آنان که بین ما هستند و آنان که افتخار همزیستی با آنان را داریم، بسیار حائز اهمیت است. تهران فقط کالبد نیست؛ تهران شهرزنده و پویا و الهام‌بخش ایران است. و اما رؤس برنامه‌ها و مأموریت سنگین و البته پرافتخار سپرده شود و چه نشود:

تعطیلی نظارت بر منابع ملی

سازمان برنامه و بودجه باید به وظایف ذاتی خود عمل کند

با هدف‌ها و سیاست‌های تعیین شده در قوانین برنامه عمرانی و قوانین بودجه کل کشور و مقایسه پیشرفت کار با جدول‌های زمان‌بندی به ترتیبی که در قانون برنامه و بودجه کشور مقرر شده کماکان به عهده سازمان برنامه و بودجه قرار دارد. با مراجعه به آرشو دولت و مرکز مدارک سازمان برنامه و سایت‌های سازمان می‌توان دریافت که اکثری از گزارش‌های نظارتی شش‌ماهه دیده نمی‌شود. علاوه بر آن به دلیل عدم وجود گزارش‌های تخصیص منابع بودجه می‌توان به این واقعیت تلخ رسید که تخصیص اعتبارات جاری و عمرانی بدون در نظر گرفتن پیشرفت عملیات و بدون نظر کارشناسی کارشناسان مدیریت‌های بخشی صرفاً براساس سلیقه‌های خاص و توسط مقامات بالای سازمان انجام می‌شود.

این شیوه‌هایی که در عمل پیگیری می‌شود خلاف برنامه‌ریزی و خلاف روح قانون است. نتیجه عملی آن نیز افزایش بودجه دستگاه‌های خاص که از نفوذ سیاسی برخوردارند و در تنگنا قرار گرفتن دستگاه‌هایی مانند آموزش و پرورش، آموزش عالی، خدمات زیربنایی و سرمایه‌گذاری‌های عمرانی است. این خلاف پیشرفت کشور و تقویت اقتصاد و نیل به بهرزی ملت ایران است.

اقتصادی کشور در سال گذشته و پیش‌بینی وضع سال جاری و سال بعد را تهیه و در اختیار رئیس‌جمهور قرار دهد و گزارش مربوط به هر دوره برنامه باید حاوی اظهارنظر صریح نسبت به ارزشیابی عملیات و تحقق هدف‌های برنامه بودجه و پیوست گزارش جامع عملکرد هر دوره برنامه توسط رئیس‌جمهور تقدیم مجلس گردد. براساس تصریح قانون، تخصیص اعتبارات فعالیت‌های جاری و طرح‌های عمرانی براساس پیشرفت کارها طبق موافقتنامه که به امضای رئیس دستگاه اجرایی و رئیس سازمان برنامه و بودجه رسیده و براساس گزارش‌های نظارتی وابسته‌ی انجام گیرد انجام وظایف مندرج در مواد ۱۹ و ۲۲ و ۳۲ قانون برنامه و بودجه یعنی مبادله موافقتنامه، ارجاع کار به مهندسین مشاور و پیمانکاران با تایید سازمان و ارسال اطلاعات مربوط به پیشرفت فعالیت‌های جاری و عمرانی به سازمان برنامه از چنان اهمیتی برخوردار است که قانون‌گذار قانون خاصی را در مورد مجازات متخلفین از مواد مذکور به تصویب رسانیده و براساس تبصره ماده ۹۰ قانون محاسبات عمومی نظارت عملیاتی بر اجرای فعالیت‌های جاری و طرح‌های عمرانی به منظور ارزشیابی از نظر مطابقت عملیات و نتایج حاصله

طرح‌ها که بین دستگاه و سازمان مورد توافق واقع شده است در حدود اعتبارات مصوب عمل واریز کنند» و ماده ۳۴ قانون برنامه و بودجه سازمان برنامه و بودجه را موظف نموده است که «در مورد اجرای فعالیت‌های جاری و طرح‌های عمرانی که هزینه آن از محل اعتبارات جاری و عمرانی دولت تامین می‌شود به منظور ارزشیابی و از نظر مطابقت عملیات و نتایج حاصله با هدف‌ها و سیاست‌های تعیین‌شده در قوانین برنامه عمرانی و قوانین بودجه کل کشور دستورالعمل‌ها و مشخصات طرح‌ها و مقایسه پیشرفت کار با جدول‌های زمانی فعالیت‌های جاری و طرح‌های عمرانی مربوط نظارت کند و برای انجام این منظور به طور مستمر از عملیات طرح‌های عمرانی و فعالیت‌های جاری دستگاه‌های اجرایی بازدید و بررسی کند و دستگاه‌های اجرایی موظفند منظمًا و به ترتیبی که از طرف سازمان تعیین می‌شود اطلاعات لازم را به سازمان تسلیم نمایند و سازمان موظف است «گزارش شش ماه حاوی پیشرفت عملیات و مشکلات اجرای طرح‌ها و فعالیت‌های جاری را با توجه به پرداخت‌های انجام شده و همچنین پیشنهادها مشخص جهت رفع این مشکلات و گزارش اقتصادی سالانه شامل تجزیه و تحلیل وضع

کم‌آبی، ورشکستگی صنایع، بدهی‌های دولت، شهرداری‌ها، شرایط نامناسب درمان و بهداشت و مشکلات مالی حجیم این بخش ارایه نماید، در آینده نه‌چندان دور می‌توان تصور کرد که کشور به احتمال قوی با تورم لجام‌گسخته و احیاناً جهش بزرگ نرخ ارز مواجه خواهد شد. این سوال به طور جدی مطرح است که سازمان برنامه از شروع دولت احمدی‌نژاد در واقع منحل یا در حالت انحلال بوده و تاکنون به وظایف قانونی خود عمل نکرده است. سازمان برنامه و بودجه براساس ماده ۵ قانون برنامه و بودجه کشور موظف است با انجام مطالعات و بررسی‌های اقتصادی و اجتماعی اقدام به تهیه گزارشات اقتصادی و اجتماعی نماید که این گزارشات مبنای برنامه‌ریزی و تنظیم بودجه‌های سالانه می‌باشد و سازمان با تبادل نظر با دستگاه‌های اجرایی برنامه‌های بلندمدت و کوتاه‌مدت و بودجه‌های سالانه را با تبادل نظر با دستگاه‌های اجرایی تهیه می‌کند و با نظارت مستمر بر اجرای برنامه‌ها و پیشرفت سالانه آنها، کارآیی و عملکرد دستگاه‌های اجرایی را براساس برنامه و بودجه مصوب ارزشیابی می‌کند و براساس ماده ۱۹ قانون برنامه و بودجه، «در اجرای بودجه، دستگاه‌های اجرایی مکلف‌اند براساس شرح فعالیت‌ها و

موضوع اصل یکصد و سیزدهم قانون اساسی است که بر اعمال نظارت بر مصرف منابع ملی تاکید می‌کند. اگر امروز ارگان‌های حکومتی از بی‌قانونی در وجوه مختلف رنج می‌برد، فساد اداری، مدیریت فرسوده و ناکارآمد، وجود انبوهی از قوانین ناکارآمد و کهنه‌شده، عدم اجرای صحیح قوانین کارساز، حجم گسترده شکایت اشخاص حقیقی و حقوقی از قوه مجریه در دادگاه‌ها و دیوان عدالت اداری و به تبع آن محکومیت دستگاه‌های دولتی و تحمیل خسارات هنگفت به بودجه ملی، وجود اختلاف بین دستگاه‌های اجرایی و تحمیل هزینه‌های هنگفت به بیت‌المال، عدم توانایی دستگاه‌های قضایی و اجرایی در جلوگیری از نفوذ فساد مالی در عرصه سیاست همه ناشی از تعطیلی نظارت بر منابع ملی است. اقتصاددان‌ها بر این باورند که شرایط مهیایی برای ظهور بحران‌های بزرگ اقتصادی در افق قابل مشاهده است. اگر سازمان برنامه نتواند به وظایف قانونی خود عمل کند و با تهیه برنامه‌های لازم و تدوین گزارش‌های اقتصادی کارشناسی مسئولین نظام را در جریان وقایع آینده قرار دهد و راه‌حلی جهت حل معضل یکجاری، ورشکستگی بانک‌ها و بیمه‌ها و صندوق‌های باننشستگی، بحران



سید محمود علیزاده طباطبایی
حقوقدان
عضو شورای مرکزی حزب

براساس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، حکومت جمهوری اسلامی ایران تبلور آرمان سیاسی ملتی هم‌کیش و هم‌فکر است که برای تحقق ارزش‌ها و آرمان‌های مردم ایران علی‌رغم ملیت و مذهب ایجاد شده است. هر حکومتی ممکن است دچار فساد شود و می‌بایستی با به‌کارگیری ابزارهای کارآمد از جمله شیوه‌های حقوقی بر عملکرد حکومت نظارت و آن را تصحیح کرد. در جهت نظارت بر اعمال حکومت به ویژه نظارت بر مصرف منابع ملی که بیشترین ارتباط را با بهروری مردم دارد و احکامیت بنه نمایندگی از مردم که صاحبان منابع ملی هستند این منابع را مصرف می‌کند، اصل یکصد و بیست و ششم قانون اساسی مسئولیت امور برنامه و بودجه را مستقیماً بر عهده رئیس‌جمهور قرار داده است. یکی از مهمترین ابزارهایی که رئیس‌جمهور را قادر می‌سازد مسئولیت خود را به عنوان عالی‌ترین مقام رسمی کشور بعد از رهبری ایفا کند،

قدرت به مثابه کالا

سعید حجاریان
نظریه پرداز سیاسی

خوانندگان این سطور لابد کمابیش با اصطلاح «کالایی شدن» آشنایی دارند. کالایی شدن به معنای تبدیل بضاعت‌های غیرتجاری به بضاعت‌های تجاری است که فرنگی‌ها برای آن واژه commodification را به کار می‌برند و عرب‌ها نیز به آن سلعنه بر وزن علمنه (secularization) می‌گویند. کالایی شدن پدیده‌ای است متعلق به دوران

جدید یعنی دوران صنعتی شدن و سرمایه‌داری نوین که بر اساس آن برخی کالاها که در جوامع قدیم قابل خرید و فروش نبوده و موضوع تجارت قرار نمی‌گرفتند، تجاری شده و می‌شوند. مفهوم کالا نیز شامل دو گونه عمومی و خصوصی می‌شود که این تفکیک امروزه

سایر فرهنگ‌ها بدوی هستند، دیگران را به حاشیه رانده و عناصری از آن‌ها که به کارشان می‌آیند را در هاضمه خود هضم می‌کنند. خاورمیانه نمونه مناسبی برای مشاهده این امر است. امارات متحده که جز شن و بیابان سرمایه‌ای نداشت، به مدد درآمدهای بادآورده نفتی تلاش کرده است برای خود هویت بسازد و حتی جعل تاریخ کند؛ افغانستان تقریباً کلیه موارث و نفانس فرهنگی خود را از دست داده است تا آنجا که می‌توان آن‌ها را در بازارهای منطقه‌ای و جهانی ایتباع کرده و داعش بسیاری از آثار باستانی بین‌النهرین را



دستخوش تحولاتی شده که در مواردی شاهد تبدیل کالاهای عمومی (Public goods) به کالاهای خصوصی (private goods) هستیم.

برای فهم بیشتر این تفکیک می‌توان به مثال شهر و آپارتمان مسکونی اشاره کرده شهر و همه امکانات آن شامل خیابان، فضای سبز و... کالای عمومی هستند و آپارتمان مسکونی کالای خصوصی. اختلاط زمانی به وجود می‌آید که فرد یا نهادی همچون شهرداری پارک، جنگل و حتی آسمان شهر را بفروشد و آن را به کالایی خصوصی تبدیل کند. برای درک بیشتر پدیده کالایی شدن به چند نمونه توجه کنید:

۱ اجزاء بدن انسان: امروزه در کشورهایمانند هند، بنگلادش، پاکستان و حتی ایران بخشی از اجزاء بدن انسان همچون کبد، کلیه، قریبه، قلب و... را در معرض خرید و فروش قرار می‌دهند. چنانکه می‌دانیم این اقلام تا قبل از پیشرفت علم پزشکی مورد تجارت واقع نمی‌شدند اما اکنون به مدد ترقی‌های این علم همگی قابل ایتباع شده‌اند تا آنجا که در بعضی نقاط کودکانی را صرفاً به این منظور پرورش می‌دهند که از اجزای بدنشان برای تجارت استفاده کنند.

۲ کالایی شدن بدن انسان صرفاً به موارد فوق محدود نمانده است. در گذشته از موی زنان حداکثر برای تهیه کلاه گیس استفاده می‌شد اما امروزه با پدیده‌هایی مانند رحم اجاره‌ای مواجهیم؛ پدیده‌ای که به لحاظ عاطفی زن باردار را در تنگنا قرار می‌دهد اما همان فرد به خاطر پول ناگزیر است فرزندش را به محض تولد در ازای مبلغی تحویل فرد دیگری بدهد. از این گذشته امروزه با مقوله‌ای به نام ژن ترانسفر تریابی نیز مواجه هستیم که به وسیله آن بعضی ثروتمندان پیر از طریق تزریق ژن جنین‌های هم‌خون شادابی خود را بازبایی کرده و به عمر خود می‌افزایند.

۳ فرار مغزها: بعضی محققان و نویسندگان فرار مغزها را نیز ذیل موضوع کالایی شدن دسته‌بندی کرده‌اند. در موضوع فرار مغزها، مغز به معنای مصطلح کلمه فرار می‌کند اما در واقعیت ثروت ملی که در طول سالیان به پای نخبگان ریخته شده است، یکبار به سمت کشورهای متروپول روانه می‌شود. به‌طور مثال درباره ایران سرمایه ملی که در قالب فرار مغزها به خارج رفته و به خدمت پژوهشگاه‌ها و دانشگاه‌های خارجی در آمده‌اند را معادل یا حتی بیش از در آمد نفت دانسته‌اند.

۴ فرهنگ: عده‌ای معتقدند فرهنگ نیز می‌تواند توسط کشورهای ثروتمند بلعیده شود. امروزه فرهنگ غرب با این ادعا که

محصول کارش بیگانه شده و الیناسیون پدید می‌آید تا آنجا که فرد خود را به مثابه شیء می‌پندارد. مارکسیست‌ها فی‌الواقع معتقدند نیروی کار چه بدی و چه فکری مانند اجزای بدن است و نمی‌توان آن را در بازار خرید و فروش کرد و باید مقابل این معامله را گرفت. البته این نگاه رادیکال است چرا که به هر حال فروش نیروی کار و حتی برده‌داری متعلق به دوران پیشاصنعتی و پیشاسرمایه‌داری است.

● در میان همه مواردی که تبدیل به کالا شده‌اند، یک مورد از همه خطرناک‌تر و



مصیبت‌بار است و آن کالایی شدن قدرت است. کالایی شدن قدرت بسیار سخت جان است و پیشینه‌اش به فرماسیون‌های ماقبل سرمایه‌داری در اشکالی همچون تیول‌داری بازمی‌گردد. در تیول‌داری پادشاه ایالتی را به یک فرد تیول می‌داد و آن فرد موظف می‌شد هر ساله مقداری از عواید آن ایالت را به شاه بپردازد و در ازایش هر چه می‌خواست بر سر رعیت می‌آورد؛ ایمن وضعیت چه در زمان خشکسالی و چه در زمان ترسالی حاکم بود و رعیت ناگزیر بود به هر قیمت مالیات خود را بپردازد.

امروزه اما ماجرا متفاوت شده است و ما شاهد آن هستیم که از طرفی بعضی پست‌های سیاسی مانند وزارت، قضاوت، مدیریت کل، سفارت، ریاست بانک و... را از پیش می‌خرند و از طرف دیگر افراد را در جایگاه‌های مختلف همچون کالا در تملک خود در می‌آورند. برای نمونه به اتهام رئیس دولت نهم بنگرید. وی متهم است در برهه‌ای برای حفظ علی کردان و توقف استیضاح از طریق چک‌های پنج میلیونی به بهانه کمک دولت برای ساخت و تعمیر مساجد اقدام به جلب نظر نمایندگان کرده است. یا در نمونه دیگر و در دولت دهم با اقدامات و اتهامات معاون اول مواجه هستیم؛ رحیمی به نزدیک ۱۷۰ نماینده مجلس مبالغی را ذیل عنوان کمک‌هزینه انتخابات پرداخت کرد و جایگاه و نظر آنان را در راستای نظرات دولت دهم پیش‌خرید کرد. این امر را در مواجهه مرتضوی، مدیرعامل سازمان تأمین اجتماعی با ۳۷ نماینده مجلس نیز شاهد بودیم. آنگونه که وی مبالغی را در قالب کارت‌های هدیه به صاحبان منصب پرداخت و از جایگاه‌شان سوءاستفاده کرد؛ البته در این مورد شاهد بودیم که بهای قدرت به حدی تنزل یافت که رأی نماینده با پانصد هزار تومان خریداری شد.

البته گمان نرود که سوءاستفاده از قدرت (power abuse) منحصر به دولت‌های نهم و دهم بوده است. پیشینه این موضوع به ابتدای انقلاب بازمی‌گردد، چرا که طبقه ممتاز از همان آغاز شکل گرفت و رسوب کرد و هر دولتی که آمد لایه‌های بر آن افزود تا بدانجا که در دولت فعلی نیز شاهدیم لایه جدیدی از این قشر بر قشر سابق افزوده شده و آن را ستبر کرده است. از این گذشته اموری هم هستند که در حال رسوب‌اند و بین آن‌ها تبسالات و تعاملات فارغ از جناح‌بندی‌های مرسوم برقرار شده است که همدیگر را تقویت کرده و گاه صدایی از مزاحمت بر سر تصرف منابع ملی به بیرون

درد می‌کند. در گمانه‌زنی‌ها و پروسه چینش کابینه دوازدهم نیز مشاهده کردیم که یکی از وزرا میان معاونین خود تقسیم کار کرد و به آنان مأموریت داد که با نمایندگان لابی کنند و رأی اعتماد آن‌ها را بخرند. در جریان معرفی گزینه‌های شهرداری تهران نیز بعضی برای کسب منصب چنین تقلابی می‌کنند و می‌خواهند با تعرفه‌ای مشخص رأی شورای شهر یا رابطین با اعضا را بخرند.

اگر قدرت را به جاه که برای فرهنگ دینی ما آشناتر است ترجمه کنیم می‌توان به استناد روایات گفت که حبّ جاه آخرین حتی است که از دل انسان مهذب بیرون می‌رود؛ البته که این حب از دل برخی بیرون نمی‌رود، آن‌گونه که قدرت خود را هم‌تراز قدرت خداوند ذوالجلال می‌پندارند و این همان تفرعن است. متأسفانه در اخلاق دینی برای حل مشکل سوءاستفاده از قدرت به امور وجدانی متوسل می‌شویم و به پند و اندرز می‌پردازیم اما این کافی نیست چرا که پلیس درون برای بیرون کردن ایمن حب کفایت نمی‌کند و باید قوانین و مقررات را طوری تنظیم کرد که افراد به سمت این قبیل سوءاستفاده‌ها نروند و بدانند که جریمه‌های سختی در انتظار آن‌ها خواهد بود. به‌عنوان مثال می‌دانیم که وقتی فردی از خودرو دولتی سوءاستفاده می‌کند به‌نوعی از قدرت سوءاستفاده کرده است، در ساعات غیراداری و تعطیلات خانوادگی‌های را مشاهده می‌کنیم اما در فرنگ محل است با چنین صحنه‌هایی مواجه شویم و اگر مواجه شویم برخوردی هم‌تراز آنچه با خانم پارک گتون‌های، رئیس‌جمهور پیشین کره‌جنوبی رخ داد را شاهد خواهیم بود.

واقعت این است که قدرت برآمده از منصب است نه صاحب منصب و قانون به منصب قدرت داده است و فرد بدون منصب هیچ برتری‌ای نسبت به دیگری ندارد. بنابراین قدرت کالایی عمومی محسوب می‌شود. فساد از جایی آغاز می‌شود که منابع ملی در خدمت منافع خصوصی درآیند و کالایی عمومی خاص می‌شود. در دوره قاجار، شاه در ازای القاب، پول می‌ستاند و افراد برای دوله و سلطنه شدن پول می‌پرداختند. به کلمه «مشیر» بنگرید. در فرهنگ دهخدا مشیر به وزیر یا شخصیتی فراتر از وزیر اطلاق می‌شود. مشیر بودن، پالیبک است و فرد باید مشیر دولت باشد، ولی افرادی می‌خواستند مشیر شخص شاه بشوند و حاضر بودند برای لقب پول بدهند و جایگاه خود را تحکیم و تثبیت کنند. قدرت کالایی نیست زمانی که به کالا تبدیل شود تبعات زیادی به دنبال دارد و سلسله‌وار همه چیز را کالا می‌کند. احمدی‌نژاد چگونه احمدی‌نژاد شد؛ او در نقطه صفر برای ورود به عرصه قدرت نخست به ملاحان و هیئات پول داد و در ادامه شعاع دایره پرداخت‌ها را افزود و ادعا کرد می‌خواهد به همه مردم یارانه بدهد. او با این سلسله اعمال غیرقانونی و غیرکارشناسی طی هشت سال کشور را به تباهی کشاند اما همه ناظران ساکت بودند، چرا که وی قدرت را نخست تبدیل به کالا کرد و سپس آن را در خدمت خود درآورد. حال امروز پس از گذشت چندین سال است که برخی نمایندگان اصولگرا از دادگاهی کردن رئیس دولت سخن می‌گویند و سازمان بازرسی نیز اکنون که آن تیم اپوزیسیون شده است، اقدام به انتشار گزارش‌های تخلف کرده است.

خطاشکن بی‌رقیب

یادی از آیت‌الله علی‌اصغر مروارید

عبدالمجید معادیخواه
وزیر اسبق فرهنگ و ارشاد اسلامی

عالم مجاهد و مبارز نستوه... علی‌اصغر مروارید سرانجام فراتر از نودسالگی زندگی را بدرود گفت و دل‌سپردگان آرمان‌های بلند اسلامی و انسانی را سوگوار و یاران انقلاب و امام را دلشکسته و - می‌توان گفت: - سرافکنده کرد.

آنچه بسر او در دهه‌های پایانی عمر پربرکت‌اش گذشت غم‌انگیز، عبرت‌آموز و زمینه‌ی پرسشی‌ست که روزی باید برای یافتن پاسخ خریدی‌ری به آن بکوشیم؛ نه برای سیاه‌مایی و میج‌گیری؛ که برای پیش‌گیری از تکرار جفایی چنین تلخ در پاسخ به عمری خدمت و فداکاری!

هم‌اکنون اما او با کارنامه‌ای درخشان به خیل مجاهدان و خادمان علوم اسلامی پیوسته است و از خداوند می‌خواهیم این سفر کرده‌ی سوت‌دل را مضمون فضل و غفران خود سازد و «مع‌الذین انعم الله علیهم»: با او چنان کند که پرستش گران‌پر تلاش‌اش را وعده داده است که بر بدی‌های پرده افکند و به هر خدمت و نیکی بهترین پاداش را ارزانی دارد.

در این فرصت نمی‌توان مجاهدت‌ها، فداکاری‌ها و خدمت‌های فرهنگی او را برشمرد! امید که روزی فضایی خراسان این ستاره‌ی درخشان در آسمان آن خطه راراجی بایسته بگذرانند و با چهره‌پردازی از این عالم و مجاهد مثال‌زدنی زمینه‌ساز «پرهررو شدن راه او» شوند! چشم‌اندازی را که در این تنگنا می‌توان - با اشاره - در نگاه چشم‌هایی اشک‌آلود نشانند، به شرح زیر است:

۱ او، از جوانی به مجاهدت‌هایی دل سپرد که پس از شهریور ۲۰ آغاز شد و در باری به دین‌باورانی بی‌دریغ بود که با ستم در ستیز بودند.

۲ از آن روز که - در پین‌بندان سیاسی کشور پس از کودتای ۲۸ مرداد - قیامی از قم آغاز شد، مروارید در نخستین صف پیش‌گامان این راه بود و سخنرانی‌های پرشور او به حافظه‌ی انقلاب سپرده شد.

۳ هر چه عرصه بر جنبش تنگ‌تر می‌شد، او بیشتر می‌درخشید و می‌توان گفت در خط‌شکنی، رقیبی نداشت.

۴ به ویژه او در پیوندی تنگاتنگ با شهید عراقی در ثبت خاطره‌هایی در ارتباط با حماسه ۱۵ خرداد، در حافظه‌ی تاریخی انقلاب قامتی فراموش‌نشده‌ی را یادآور است.

۵ در جشن‌های فیضیه پس از آزادی امام و بازگشت به قم، نقش چشم‌گیر و ماندگار او، فراموش‌ناشدنی‌ست.

۶ از آن روزها - و چندی پیش از آن - او، بازداشت‌ها و زندان را تجربه کرد.

۷ پس از بازگشت امام به قم، نشانی از دوگانگی در صف

یاران امام پدید آمد؛ چنان که گروهی به مرجعیت امام می‌اندیشیدند و گروهی اصالت را به جنبش می‌دادند و... مروارید به گروه دوم تعلق داشت.

۸ پس از تبعید امام، هر چه غربت انقلاب بیشتر پورنگ می‌شد، شهامت مروارید بیش از پیش می‌درخشید.

۹ بر شرح زندان‌ها و تبعیدهای مکرر او، از اوج غربت انقلاب تا سال‌های ۵۶ و ۵۷ باید چشم فروبست؛ چنان که فصلی‌ست از تاریخ انقلاب.

۱۰ از این دشوارتر شرح سرگذشت او پس از پیروزی انقلاب است؛ چنان که باید به گفت‌وگویی در فضای سالم و آزاد سپرده شود.

ناگزیر به همین اشاره بسنده می‌کنم که روزی که او سنگر جهاد فرهنگی را برگزید و بنیادی را با آرمان‌هایی - برای خدمت به فقه اسلامی - تاسیس کرد، نقطه عطفی درخشان در زندگی پرفراز و فرود به شمار می‌رود.

هرچند سخن از کارشکنی‌های پرسش‌برانگیز - در این مقطع - قلم را سر می‌کنند، چه می‌توان گفت جز این که به رغم آن همه جفا و تنگ‌نظری، آنچه به یادگار گذاشت؛ در مرز یکصد جلد است؛ «بنایع‌القیه» - در ۴۰ جلد - چه می‌شد اگر در این راه سنگ‌اندازی‌ها نمی‌شد که این سنگ‌اندازی‌ها سرانجام او را از پا درآورد؛ چنان که اشاره به دهه‌های پایانی آن زندگی پربار هم، عرق شرم بر پیشانی هر فرهنگ‌آشنایی می‌نشانند.

۱۱ موسوعه‌ای که مراجعه به متون معتبر - در فقه - را تسهیل می‌کند که اصحاب اجتهاد از مراجعه به آن بی‌نیاز نیستند؛ با این توضیح که آرای فقیهانی که از آنان به عنوان قدا می‌شود، برگرفته از احادیث بوده است و در این موسوعه، همه‌ی این متون تبویب شده است. چنان که در مثل: کسی که در باب حج کار می‌کند، آنچه را مربوط به حج است هم‌زمان در اختیار دارد و چنین است در مورد دیگر ابواب فقهی.

۱۲ گام دوم مرحوم مروارید، تلاش برای توسعه در این زمینه بود؛ چنان که موسوعه‌ای فراهم شد که متون فقهی اهل سنت را هم شامل شود. بخش‌هایی از این کار دوم به چاپ رسید اما - با مزاحمت‌هایی که خود فصلی از تاریخ انقلاب است - این گام دوم ناتمام ماند.



سیاست مصلحانه

بازخوانی آثار و آراء پدران بنیانگذار لیبرالیسم: مورد امانوئل کانت

حامد زارع

روزنامه‌نگار فلسفه و الهیات

تاریخ اندیشه را به قبل و بعد از خود منقسم است، مقدمات و توجهات ویژه‌ای را می‌طلبد. به مقدمه مقاله باید افزود که فهم کانت از دشواری‌های تفهم فلسفه هگل، مارکس، رمانتیسیست‌ها، اگزیستانسیالیست‌ها، نئوکانتی‌ها، انتقادی‌ها و مکتب فرانکفورت می‌کاهد. به زبان دیگر ورود به بحث‌های پساکانتی بدون رجعت به کانت و فهم دقیق فلسفه وی، از آن کارهای ناشدنی است. اما سخن راندن از سیره سیاسی کانت شاید سخن دشواری باشد و سیاحت در سرزمین و سپهر سیاسی امانوئل کانت کمتر محل مذاقه است. چه اینکه نویسندگان تاریخ اندیشه سیاسی غرب پس از توضیح اصحاب قرارداد (هابز، لاک، روسو) بی‌اعتنا به کانت، به هگل و مارکس می‌پردازند. بدین سان سنت ناخوانی سویه‌های سیاسی رساله‌های کانت و جدی نگرفتن «سیاست» در دستگاه فلسفی وی امری معمول شده است. هرچند به جز «صلح پایدار» اثری سیاسی به معنای دقیق کلمه در آثار کانت پیدا نیست، اما نادیده انگاشتن انقلابی که کانت در افکار پدید آورد و ردای خود را مدیون خود ساخت ناصحیح به نظر می‌رسد.

برای آغاز کانت باید به فلسفه او پرداخت. به همین جهت ما ابتدا به کانت فلسفی متوجه می‌شویم و سپس کانت سیاسی را معرفی می‌کنیم. «نه دکارت» فرانسوی را آغاز مدرنیته فلسفی می‌دانند. او که هستی خود را موقوف به اندیشه و پرسش می‌کرد، جمله جاودان «هی اندیشه؟ پس هستم» دستاویز دکارت برای پی‌ریزی اندیشه مدرن است. اندیشه‌های کانتی نو را متولد ساخت. انسانی که مستخرج دستگاه فکری دکارت می‌شود، سوژه‌ای است که جهان اطرافش را به مثابه ابژه فهم می‌کند. پرچم اندیشه اومانیتی با دکارت برافراشته می‌شود. همزمان ادراک مبتنی بر تصورات بیرون از خود آدمی طرد می‌شود. بدین ترتیب «عقلانیت» تنها مسیر موجه برای شناخت و «اعتقاد» می‌شود. همین تفکر فلسفی است که نظام‌های سکولار عصر رنسانس را پی‌ریزی می‌کند. اما کسی که «مدرنیته» را به تمامی تحکیم می‌کند و انسان را مرکز هستی قرار می‌دهد، امانوئل کانت است.

در پیگیری اندیشه روشنگری که دکارت در مقام والد آن تعریف می‌شود آن هنگام که به کانت می‌رسیم، به یک کنش فکری برمی‌خوریم که اگر بیش از آغازگی فکر مدرن واجد توجه نباشد، کمتر نیست. کنشی که زاینده انقلابی فکری است و ارتباط «عقل» در نظام فکری کانتست برخلاف دکارت میان اندیشه قدسی و فکر مدرن قطع می‌شود. البته این انقطاع همراه مفهوم‌سازی «امر اخلاقی» صورت می‌گیرد نه با تعبیه مفاهیمی که به لاتینسیسم برسد. در دستگاه فکری کانت کل جهان هستی، ابژوای است که باید انسان در مقام سوژه آن را درک کند. در واقع عینیت برای ورود به دهلیز شناسایی انسانی باید خود را با ذهنیت سازگار کند و همه اشیا باید خود را با عقل منطبق سازند. بدین سان انسان رکن رکن «هستی» و منطق متین «فهم هستی» می‌شود. این گونه‌نگاهی به انسان و قائل شدن این سانی به عقل، چیزی است که تنها در کانت یافت می‌شود. بی‌جهت نیست که او را فیلسوف انسان بدانیم. «فلسفه کانت برای همه انسان‌هاست. کانت می‌خواهد به انسان بیاموزد که چگونه باید مقامی را که در جهان هستی برایش مقرر شده، به دست آورد.» (کارل یاسپرس، ۱۳۷۲، صفحه ۲۴۷) این انسان مرکزی که کانت آن را برمی‌سازد، نه تنها شکافگی در خلقت و طبیعت در نمی‌اندازد که به وضوح ادامه سنت ستبر و فضیلت‌محور انسان دینی است، چه اینکه در ساحت و نظر کانت، دین نیز از زمانی دین می‌شود که در محدوده عقل توصیف و معناداری شود. همسویی انسان و عقل در اندیشه

کانت در نهایت به آزادی می‌رسد؛ «آزادی» ای که برای کانت جز در «فضیلت اخلاقی» نمی‌گنجد. اما این فضیلت تجویزی نیست بلکه ذاتی است. کانت انسان را واجد آزادی می‌داند نه مستحق آن. انسان به موجب انسان بودنش دارای آزادی و اراده آزاد است. مرتبه آزادی در کانت آنچنان رفعت می‌گیرد که صورت پیشینی عقل تعریف می‌شود. به عبارت دیگر «آزادی» سرشت و فطرت عقل است. در آرای اصحاب قرارداد اجتماعی به خصوص جان لاک و ژاک روسو آزادی متاعی است که ستانده می‌شود ولی امانوئل کانت آزادی را همراه حتمی و ذاتی انسان و انسانیت می‌داند. لاک با مدارای خود و سعی در تثبیت وضعیت مدنی و روسو با مشارکت خود و کوشش در تحقق اراده عمومی، به آزادی دست می‌یابند. این در حالی است که کانت با برداشتن قدمی بی‌نهایت پیشروانه رو به تفکر مدرن، آزادی را بایسته انسان می‌داند و البته در این راه «هبری عقل» را متذکر می‌شود. آزادی و عقل دو روی سکه اندیشه مدرن کانتی است و رشد یکی به نمو دیگری منوط است. این همبستگی تا جایی است که «شرارت‌های دشمنان آزادی موجب تقویت، شفافیت و شکوفایی عقل می‌شود.» (منوچهر صانعی دره‌بیدی، ۱۳۸۴، صفحه ۱۲۹)

باید اشاره داشت که انسان آزاد کانت که تحت رهبری عقل آزاد قرار دارد، چه عرصه‌ای را در برابر خود می‌بیند و تسا کجا به پیش می‌رود. «کانت ناچار به تشریح این نکته بود که انسان آزاد چگونه باید عمل کند. او نه با قاطعیت بلکه با امیدواری می‌گفت فضیلت و آزادی باید توأم شوند.» (ویلیام تی بلوم، ۱۳۷۳، صفحه ۵۰۸)

فضیلت نقطه کانونی میدان اخلاقی فلسفه سیاسی کانت است. تفاوت فضیلت نزد افلاطون و کانت نشان از شکافی فراخناک‌تر دارد؛ شکافی که در دل اندیشه افتاده و منجر به شناسایی دوران کلاسیک و مدرن

شده است. افلاطون و ارسطو و به طور کلی فلاسفه کلاسیک (یونان قدیم) در زمره غایت‌گرایان دسته‌بندی می‌شوند. در نظرگاه افلاطونی «سعادت» یک غایت است که برای رسیدگی به آن باید مجهز به «حکمت» و «فضیلت» بود و تنها مسیر نیل به سعادت، گذرگاه فضیلت‌گرایانه است. به معنای دقیق‌تر «فضیلت» از آن رو مهم است که انسان را به غایتی به اسم «سعادت» می‌رساند. اما کانت و به طور کلی فلسفه مدرن (غرب مسیحی) در دسته وظیفه‌گرایان شناسایی می‌شوند. در نظرگاه کانتی، فضیلت به عنوان امر اخلاقی را به اعتبار مطلوب ذاتی‌اش پیگیری می‌کنیم و نه به خاطر محصولی که بار می‌آورد. در نتیجه مشخص می‌شود که کانت فضیلت را برای زیست آزادانه تحت سیطره عقل مدرن می‌خواهد و نه برای رسیدن به آرمانشهرهایی که در دل اندیشه کلاسیک پرورانه شده‌اند. امانوئل کانت به اتویا بی‌اعتناست. «کانت در حالی که همه شهرهای آرمائی و ایدئولوژی‌ها

را کنار می‌نهد، در جست‌وجوی شناختن آن است که در وضعیت انسانی، چه چیزی ممکن و چه چیزی درست است.» (کارل یاسپرس، ۱۳۷۲، صفحه ۲۴۷) کانت در پی شناسایی و تبیین آن دسته قوانین اخلاقی است که همگان در رعایت آن منفعت داشته باشند و در نهایت عقلانیت را گرامی بدارند. به عبارت دیگر باید «حق» و «قانون» گره‌خوردگی فلسفی با هم داشته باشند. البته این امر امکان‌پذیر است چراکه اصولاً «انسان کانتی صاحب اراده خیر که مطیع قانون امر مطلق است، مطیع قانون حق مطلق نیز هست.» (ویلیام تی بلوم، ۱۳۷۳، صفحه ۵۰۷) لازم به ذکر است که امر مطلق در فلسفه کانت به عنوان بنیاد اخلاقی مفروض می‌شود. پرهوداست انسانی که در اندیشه مدرن تعریف شده است تا چه حد در گذرگاه کانتی خود به فضیلت آراسته می‌شود. البته فضیلتی که راهگشای انبساط است، نه فضیلتی که اقتضای اندیشه و عمل را به بار آورد. این انسان آنگاه که می‌خواهد نهادسازی سیاسی کند با اراده آزاد خود حق اکثریت را جاری می‌کند و با فضیلت‌مندی خویش، حق اقلیت را به جا می‌آورد. همه دستاوردهایی که سیاست مدرن در مجموعه فلسفی غرب دارد، در کسوره فکری کانت به عقل آبدیده می‌شود و به طلالی آزادی فرآپورده می‌شود. کانت حتی برای تبیین فضای مطلوب سیاسی خود که همان فضیلت‌مندی به عنوان گوهر انسانی اراده آزاد است، به سبک لاک و روسو رو به هیجان و اجتماع نمی‌آورد، بلکه فلسفیدن را از سر می‌گیرد و انسان را خطاب می‌گیرد. «در فلسفه کانت تلاش در راه پیوند دادن آزادی با ارزش اخلاقی مشاهده می‌کنیم که این پیوند دادن از طریق تلقین‌های اجتماعی نیست، بلکه از راه بازتعریف معنای انسان انجام می‌گیرد. با کمی اغراق می‌توان کانت را از دو برآمد فلسفی پسینی‌اش نیز عقلانی‌تر - و نه سیاسی‌تر- جلوه داد» (همان، صفحه ۵۰۳) اگر در طلب صلح و اخلاق باشیم باید با تاکید بر کانت متقدم، هگل و مارکس متناخر به عنوان دو برآمد پسینی کانت را نقد کرد. هگل دیالکتیک خود را مدیون مقولات کانت است، آزادی را در روح مطلق می‌بیند که در دولت حلول می‌کند. کارل مارکس که دیالکتیک هگل را بر پاهایش ایستاند آزادی را در بی‌طبقگی می‌داند که در کمونیسم محقق می‌شود. اصل محرک تاریخ در نگاه تاریخ‌گرایانه هگل «ملت» است و در نظر مارکس «طبقه» معنا می‌شود. هگل برای تحقق آنچه بر ساخته بود «جنگ ملل» را جبری می‌دید و مارکس لزوم «انقلاب» و دگرگونی را برای عمل به فلسفه‌اش ضروری می‌دانست. اما امانوئل کانت فیلسوف صلح و اخلاق است و انسانیت را ساری می‌دارد. به عبارت دقیق‌تر کانت وجود دولت را بر مبنای قوانین اخلاقی توجیه می‌کند و از این نظر او یک متفکر لیبرال است.

از نظر کانت حرکت تاریخ به سوی عقلانیت است و در سایه شکوفایی این عقل، آزادی و فضیلت گره می‌خورند و اراده آزاد انسانی متحقق می‌شود. حتی مقصود از حکومت در فلسفه کانت استقرار نظام عقل بر مبنای حکم عقل واحد انسانی و قانون عقلانی و حذف عناصر غیرعقلاتی است و نیازی به ذکر نیست که عقل انسان کانتی میلی به جنگ فسادد. کانت حتی در آسمان اندیشه سیاسی خود رویای «آشتی همیشگی» می‌پروراند و نام تنها رساله سیاسی خود را صلح جاوید می‌گذارد. او در

کانت از زمان نوشتن مشهورترین اثرش تا همین امروز بی‌وقفه در دست بررسی مفسران و شارحان پر شمارش قرار داشته و دارد. کانت آفاق را به نفع انفس رها کرد و نقدهای سه‌گانه خود را به عنوان مانیفست مسیر رسیدن به خرد ناب عرضه داشت.

این کتاب آرزو می‌کند که ارتش‌ها برچیده شوند و دولت عقل استقرار یابد. به موازات اینکه در کل فلسفه کانت مسا به اخلاق می‌رسیم، در نسبت‌های سیاسی‌اش نیز به صلح می‌رسیم. از نظر کانت «یک پادشاه مخلوع را نمی‌توان به جرم اعمالی که قبلاً انجام داده است بازخواست کرد، چه رسد به مجازات.» (منوچهر صانعی دره‌بیدی، ۱۳۸۰، صفحه ۱۸۰) در دیدگاه کانت «گر انقلاب یکباره پیروز و قانون اساسی تازه‌ای تدوین شود، عدم حقانیت آن در بدو تاسیس نمی‌تواند اتباع کشور را به عنوان شهروندان خوب (حکومت قبلی) از الزام به مراعات نظم جدید امور معاف کند و آنها نمی‌توانند از اطاعت شرافتمندانه از قدرتی که اکنون پا گرفته است، سرپیچی کنند.» (همان، صفحه ۱۷۹) مدارا، آزادی، اخلاق، فضیلت‌مندی و عقلانیت به و فسور در تار و پود اندیشه و فلسفه کانت قابل رصد است و نظمی آرام و لیبرال را رقم زده است. امانوئل کانت در فلسفه کاری کرد که به تعبیر خودش انقلاب کپرنیکی در افکار جدید ایجاد کرد. در بر کشیدن سوئی‌کتیوسم دکارتی به تعالی که با هگل به اوج خود می‌رسد نقش کانت بی‌بدیل است. وی یکسره تجربه گرایان و تعقل‌گرایان پیشینی‌اش را کنار می‌زند و دم از تصرف انسان به عنوان فاعل شناسا و در مقام کشگر معرفتی در فهم اطراف می‌زند. در فلسفه وی خود از منزلی برخوردار است که همه اشیا و مفاهیم بیرونی برای ورود به ذهن و سرزمین فهم انسانی باید از دریچه آن بگذرند. «با ظهور کانت همه چیز اعم از دین و اخلاق و قانون و علم و هنر می‌بایست از آن پس به محک فرد بخورد و عقلاً توجیه شود.» (اشستفان کورنر، ۱۳۶۸، صفحه ۶۱) همین عقل که مرجع موجه کنش انسانی اراده آزاد است سیاست را در بستری معنا می‌کند که به مسد آزادی بنیادینی که به همراه آدمی است به امر اخلاقی می‌انجامد. ردپای اندیشه فلسفی کانت آنچنان در جای جای فکر غربی مشاهده می‌شود که مارتین هایدگر سزایه کانت را بر همه افکار می‌دید. گرچه سیره سیاسی کانت، حاشیه‌ای بر کارهای فلسفی وی محسوب می‌شود و از استقلال و جامعیت محروم، اما آتقندر پخته و عقلانی هست که مدرنیته عقلایی را منسجم نگه دارد. اگرچه ایده‌آلیسم کانتی به دو شاخه شقاق یافته است؛ شاخه راستی که به هگل می‌رسد و شاخه چپی که به مارکس؛ و این دو در تن سیاست و اجتماع طرح‌هایی بدیع و تازه درآنداختند اما باید از انجام و پایان این ایدئولوژی‌ها نیز پرسید؛ جایی که هگل سرچشمه معرفتی فاشیسم می‌شود و شرارت‌های استالینیستی با مفردات مکتب مارکس توجیه می‌شود. شاید اگر این فیلسوفان به دنبال بر ساختن هیبتی تنومند از میراث فکری کانت نشده بودند، چنین جفاهایی نیز به پای آنان نگذاشته نمی‌شد. چیزی که کارل پوپر در سده بیستم به چپ‌های نوم‌تذکر می‌شود و آنان را نه به هگل و مارکس، که به کانت مراجعت می‌دهد تا سلامت را تضمین کنند.

منابع و مآخذ

فلسفه کانت، اشفان کورنر، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۸
کانت، کارل یاسپرس، ترجمه میرعبدهالحسن تقیب‌زاده، تهران، انتشارات کتابخانه طهوری، ۱۳۷۲
نظریه به نظام‌های سیاسی (جلد دوم)، ویلیام تی بلوم، ترجمه احمد تدین، تهران، نشر آران، ۱۳۷۳
فلسفه حقوق، منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران، انتشارات نقش و نگار، چاپ اول ۱۳۸۰
رشد عقل، منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران، انتشارات نقش و نگار، ۱۳۸۴
افکار کانت، کریم مجتهدی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۶
تاریخ فلسفه قرن هجدهم، امیل بریه، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۹۰



جورج واشنگتن زمانی گفته بود: «حکومت خردورزی و سخن‌وری نیست، حکومت نیرویی است که چون آتش می‌تواند خدمت‌گزاری خطرناک باشد یا اربابی هول‌انگیز.»

آزادی، تجملاتی نیست

پنج اصل یک سیاست عمومی سلیم

✦ لارنس دابلیو. ریید

رئیس مرکز پژوهش‌های سیاستگذاری عمومی مکیانک مترجم: محمد ماشین‌چیان

تخصص مادر مرکز سیاست عمومی مکیانک تحقیق و توصیه کردن نسخه‌هایی پرتفصیل برای مسائل روز سیاست است، و فکر کردم که امروز دقیقاً همین کار را اینجا انجام بدهم. اما بعد که بیشتر تأمل کردم، تصمیم بر این شد که از جزئیات هر گونه مسئله‌ی بخصوصی کناره بگیرم و در عوض یک چیز قدری متفاوت را به‌تان معرفی کنم: یک روش کار همه‌گیر که در مورد هر مسئله‌ای می‌شود به کارش بست. دلم می‌خواهد همه‌مان به یک امر بنیادین حیاتی فکر کنیم، یک مفهوم اساسی که در نتیجه‌ی قرن‌ها تجربه و دانش اقتصادی به دست آمده، در نظر من همچو مفهومی یکی از مبانی ابدی کار ما سیاست‌گذاران دولتی و غیردولتی است و باید پس‌زمینه‌ی فکری کارمان باشد.

برای کسی در حرفه‌ی من مد روز این است که به مخاطبان‌شان بگوید با همه‌ی پرش‌ها و تردیدها‌شان با ذهنی باز رویه‌رو خواهند شد.

این حرف هر معنایی که برای شما دارد، باید بگویم که برای من به معنی «ذهن «خالی» با مسائل رویه‌رو شدن نیست. بعد از طی قرن‌های یک‌چیزهایی را یاد گرفته‌ایم؛ مثلاً اینکه تعصب جاهلانه نیست که ما را وامی‌دارد بی‌مجادله بپذیریم خورشید از شرق طلوع می‌کند یا اینکه ایده‌فولوی کور کورانه نیست که به ما می‌گوید جمهوری و کلاهی مردم بهتر از سلطنت مطلقه و خود کامگی است. وقت مطالعه‌ی یک موضوع در مرکز مکیانک، کار را با این فرض مرکزی آغاز می‌کنیم که مالکیت خصوصی و اقتصاد بازار آزاد به مالکیت دولتی و برنامه‌ریزی مرکزی رجحان دارد. ایسن البته فقط عقیده‌ی سرسری یک نفر آدم نیست، بلکه امروزه نزد افرادی که چشم و گوش باز دارند و منطق و خرد و واقعیات و شواهد و علوم اقتصادی و تجربیات حاصله برای‌شان معنایی دارد، رجحان اقتصاد بازار آزاد، یک حقیقت ثابت‌شده است.

«هفت اصل یک سیاست عمومی سلیم» که امروز قصد دارم تا به شما در میان بگذارم، ستون‌های یک اقتصاد آزادند. ممکن است در مورد اینکه هر کدام‌شان چطور قرار است در باب موضوعات روز به کار بسته شوند، اختلاف‌نظر داشته باشیم اما این اصل‌های هفت‌گانه خودشان به باور من حقایق ثابت‌شده هستند. مبتکر اینها من نیستم؛ من فقط یک‌جا جمع‌آوری‌شان کرده‌ام. اینها البته تنها ستون‌های اقتصاد آزاد یا تنها حقایق به اثبات‌رسیده هم نیستند، اما واقعا کنار هم بسته‌ی حساسی قدرتمندی درست می‌کنند. به باورم اگر همه‌ی سنگ‌بناهای ساختمان‌های ایالتی و دولتی به این اصول مسلح شده بود و از آن مهم‌تر اگر هر قانون‌گذاری این اصول را درک می‌کرد و تلاش می‌کرد تا بدان‌ها پایبند بماند، حالا ما مردمی بودیم بسیار قوی‌تر، آزادتر، شکوفاتر، با حکومتی به مراتب بهتر.

● اصل اول

افراد آزاد برابر نیستند، و افراد برابر آزاد نیستند.

ابتدا باید آن‌گونه از برابری را که اینجا مورد ارجاع من است، تصریح کنم. مقصودم از برابری، برابری مقابل قانون نیست که به معنای قضاوت شدن بر اساس ارتکاب واقعی به جرم است بی آنکه نژاد و کیش و ثروت و جنسیت و مذهب فرد در گناهکار بودن یا نبودنش تأثیری داشته باشد؛ این یکی از مهم‌ترین بنیادهای تمدن است و اگرچه گاهی در پایبندی به آن قصور می‌کنیم، بعدی می‌دانم کسی اینجا باشد که در مورد ماهیت مفهوم بحثی داشته باشد.

نخبر، برابری‌ای که اینجا مورد نظر من است، برابری در درآمد و ثروت مادی است، برابری در آنچه در بنگاه‌های اقتصادی کسب و ذخیره

می‌کنیم و در کار و معامله بدان‌ها دست می‌یابیم؛ دارم درباره‌ی برابری اقتصادی حرف می‌زنم. بگذارید این اصل اول را برداریم و به دو نیم تقسیم‌ش کنیم؛ نیمه‌ی اول آن است که مردم آزاد، برابر نیستند. هر وقت مردم آزاد باشند که خودشان باشند، آزاد باشند که ارباب سرنوشت خود باشند و نیروی خود را به سعی و تلاش در راه ترفیع رفاه‌شان در کار بگیرند، نمی‌توان انتظار داشت نتیجه‌ای که از بازارگاه حاصل می‌شود برابری در محاصل این تلاش‌ها باشد. مردم درآمدهای بس مختلف خواهند داشت و مقادیری متفاوت از ثروت را خواهند اندوخت. اگر چه برخی از این واقعیت مرثیه می‌سازند و خیلی حزن‌انگیز درباره‌ی فاصله‌ی میان فقیر و غنی حرف می‌زنند اما من فکر می‌کنم اینکه در مجموعی آزاد مردم اجازه داشته باشند خودشان باشند، چیز فوق‌العاده‌ای است. هر کدام از ما یک وجود یگانه است، به هزار طریق متمایز از دیگرانی که بیشتر زیسته و مرده‌اند یا همچنان در جهان زندگی می‌کنند. به کدام منطق انتظار داریم که تعامل‌ها‌مان در بازارگاه نتایج همسان به بار بیآورند؟

ما بر حسب استعدادها‌یمان از هم متمایزیم. بعضی‌ها بیشتر از باقی مردم مستعدند یا استعدادهای ارزشمندتری دارند. بعضی‌ها استعدادشان را تا دیرزمانی در زندگی کشف نمی‌کنند یا شاید اصلاً موفق به کشف‌ش نشوند. میکیچ جانسون بسکتبالیست فوق‌العاده با استعدادی است؛ اینکه او به مراتب بیشتر از من از بسکتبال در آمد دارد آیا کسی را غافلگیر می‌کند؟

ما بر حسب سعی، تلاش و میل‌مان به کار کردن از هم متمایزیم. بعضی‌ها سخت‌تر و طولانی‌تر و هوشمندانه‌تر از دیگران کار می‌کنند. همین مسئله در نگاه مردم ارزش کار هر یک از ما را با دیگری متفاوت کرده و باعث می‌شود دست‌مزدهایی متفاوت دریافت کنیم.

ما همچنین بر حسب مقدار ذخایر و پس‌اندازها‌مان هم از متفاوتیم. استدلال می‌کنم که اگر همین امشب آقای رئیس‌جمهور بشکن بزند و همه‌ی ما را در درآمد و ثروت‌مان برابر کند، باز همین فردا نابرابری خواهیم بود چون بعضی‌مان درآمد را خرج کرده و بعضی‌مان پس‌انداز می‌کنیم. اینها فقط سه دلیل از دلایل نابرابری اقتصادی افراد آزاد هستند و تأکید می‌کنم که به هیچ وجه تنها دلایل این امر هم نیستند.

نیمه‌ی دوم از اصل اولی که پیشنهاد کرده‌ام، یعنی آزاد نبودن افراد برابر، حساسی به ریشه‌ی ماجرا می‌زند. بگویید که کدام مردم کجای کره‌ی زمین به راستی از نظر اقتصادی برابرند و من به‌تان می‌گویم که همان مردم، مردمی ناآزادند. اما چرا؟

تنها راهی که می‌شود از طریق‌ش به بعیدترین امکان برابری مردم، در درآمد و ثروت، دست یافت، این است که چاقو بیسج گلولی مردم بگذاریم. برای برابر کردن مردم مجبورید رسماً زور بیه کار ببرید. باید فرمان‌هایی صادر کنید که گبوتین و طناب دار و جلا و گلوله و صندلی الکتریکی پشتیبانی‌شان کنند و مثلاً از این قرار باشند که: برتری نیجویید؛ سخت‌تر و هوشمندانه‌تر از یاروی بغل دستی‌تان کار نکنید؛ عاقلانه‌تر از باقی مسردم پس‌انداز نکنید؛ اولین کسی نباشید که یک محصول تازه به بازار معرفی می‌کند؛ خدمات و محصولات تولید نکنید که مردم بیشتر از خدمات و محصولات رقیب‌تان بخواهان‌ش باشند.

باور کنید کسی جامعه‌ای نمی‌خواهد که همچو فرامینی درش برقرار باشد. خمرهای سرخ در کامبوج، در آخرین سال‌های دهه‌ی ۱۹۷۰ به همچو جامعه‌ای نزدیک شدند و نتیجه‌اش مردن بیش از ۲ میلیون نفر از جمعیت ۸ میلیونی کامبوج بود، آن هم فقط ظرف ۴ سال. جز آن عده‌ی انگشت‌شمار سران که قدرت را در دست داشتند، باقی مردم این سرزمین بی‌نوا که از دوره‌ی کشتار هولناک جان سالم به در برده

بودند، در وضعی زندگی می‌کردند که خیلی بهتر از زندگی عصر سنگی نبود. پیام این اصل اول چیست؟ اگر نابرابری در درآمدهای افراد از این حاصل می‌شود که مردم آزاد بوده‌اند تا خودشان باشند، مغلط این نابرابری‌ها نشود. اگر نابرابری‌ها از موانع مصنوعی و تحمیلی سیاسی پدید آمده، خودتان را از این موانع خلاص کنید. اما تلاش نکنید مردمی نابرابر را آن‌قدر فشرده کنید که در تودهای یک‌دست جا بگیرند. هیچ‌وقت موفق برای همچو کاری نخواهید شد و در حین تلاش برای رسیدن به همچو منظوری کلی خرابی هم به بار خواهید آورد.

نرخ مالیت‌های توقیفی- یعنی آن دسته‌ای از مالیات‌ها که افرادی مشخص با درآمد مشخصی را هدف قرار داده و فقط در مورد ایشان اجرا می‌شود- باعث برابری مردم نخواهد شد، فقط آن دسته از صاحبان ساعی صنایع و کارآفرینان را به جاها و زمینه‌های دیگر فعالیت کوچ خواهد داد و باعث می‌شود آن عده‌ی کثیری که از تأثیر این افراد منتفع می‌شدند، در تنگ‌دستی داخل شوند. این حرف را به آبراهام لینکلن نسبت می‌دهند که: «می‌توانی مردی را با پایین کشیدن مردی دیگر، بالا ببری.»

● اصل دوم

آنچه به شما تعلق دارد را خود مراقبت خواهید کرد، آنچه به هیچ‌کس یا به همه تعلق دارد، به دست نسیان سپرده خواهد شد.

این اصل، اساساً جادوی مالکیت خصوصی را بارز کرده و خیلی از دلایل شکست اقتصادهای سوسیالیستی در جهان را شرح خواهد داد. در امپراتوری قدیم شوروی دولت‌ها ارجحیت برنامه‌ریزی مرکزی و مالکیت دولتی را جاز می‌زدند؛ قصد داشتند تا مالکیت خصوصی را به کل ملغی کرده یا به حداقل برسانند چرا که فکر می‌کردند مالکیت خصوصی خودخواهانه و ضدتولید است. استدلال می‌کردند که وقتی دولت اداره‌ی امور را در دست دارد، منابع برای استفاده و نفع همه به کار بسته خواهند شد.

آنچه که زمانی غذای زارعان بود، به غذای مردم تبدیل شد و مردم گرسنه ماندند. چیزی که قبلاً کارخانه‌ی کارفرما بود به کارخانه‌ی مردم بدل شد و مردم مجبور شدند با کالاهای چنان بنجلی سر کنند که بیرون از مرزهای امپراتوری

شوروی هیچ بازاری برای‌شان نبود.

حالا می‌دانیم که امپراتوری قدیم شوروی، کندکاری اقتصادی پشت‌گند کاری اقتصادی به بار می‌آورد، یکی پس از دیگری کابوس‌های بوم‌شناختی می‌زایید. درسی که از هر تجربه‌ی سوسیالیستی گرفته می‌شود، این است که سوسیالیست‌ها خیلی مایل‌ند که توضیح بدهند چطور برای پختن املت لازم است تخم‌مرغ‌ها را بشکنید، اما هیچ‌وقت املتی برای‌تان نمی‌پزند، فقط تخم‌مرغ‌ها را می‌شکنند. اگر فکر می‌کنید در نگهداری اموال خیلی کاربلدید، بروید و یک ماه در خانه‌ی کس دیگری زندگی کنید یا ماشین دیگری را سوار بشوید. به‌تان قول می‌دهم نه خانه و نه ماشین آن طرف بعد از یک ماه، وضعیت خانه و ماشین خودتان را در همین مدت زمان نخواهند داشت.

اگر می‌خواهید منابع کمیاب جامعه را بردارید و ضایع‌شان کنید، کافی است از دست مردمی که پدیدشان آورده یا اکتساب‌شان کرده‌اند، خارج‌شان کنید و به دست یک مرجع مرکزی بسپاریدشان تا مدیریت‌شان کند. خواهید دید که با یک سقوط آزاد حسابی، می‌شود همه چیز را از این طریق نابود کرد.

● اصل سوم

سیاست سلیم داشتن مستلزم آن است که اثرات درازمدت و تمامی مردم را در نظر داشته باشیم، نه اثرات کوتاه‌مدت و تعدادی از افراد را.

احتمالاً حق به جانب کینز بود که زمانی گفته بود: «در درازمدت، همه‌مان مرده‌ایم» این اما نباید مجوزی باشد برای وضع سیاست‌هایی که به قیمت آسب رساندن به بسیاری از آینده، تعداد اندکی از مردم را حالا خوشنود کند

می‌توانم به خیلی سیاست‌های این چنینی فکر کنم؛ وقتی لیندون جانسن برنامه‌ی «جامعه‌ی معظم» را آتش کرد، فکرش این بود که بعضی از مردم یک چک رفاهی که دریافت بکنند، امروز را بپهرمند طی خواهند کرد. اما حالا می‌دانیم که در خط مسیر بلند و در درازمدت، «حق رفاه ایالتی» بطلالت و خانواده‌های از هم‌پاشیده و وابستگی درون‌نسلی و نومی‌دی به بسار آورد، برای مالیات‌پردازان هزینه‌ی سنگینی داشت و آسیب فرهنگی‌ای

را باعث شد که ممکن است نسل‌ها طول بکشد تا درمان شود. از همین دست است آن سیاست‌های کسری بودجه و انبساط دولت، که اگر چه کسان معدودی را در ابتدای امر غنی کرده‌اند اما دهه‌ها است که از اعضای حیاتی اقتصاد ملی تغذیه می‌کنند و قدرت اخلاقی جامعه را می‌مکنند. این اصل در واقع فراخوانی است به عمیق فکر کردن. سعی دارد بگوید که نباید در قضاوت‌ها‌مان سطحی باشیم. هر وقت دزدی از بانکی به بانک دیگر برود و بعد تا جایی که می‌تواند پول بزدد و بعد همش را در فروشگاه محله‌شان خرج کند، اگر رقتید و از صاحبان فروشگاه تحقیق کردید و بعد به این نتیجه رسیدید که دزد مربوطه خیلی هم به برانگیختن اقتصاد کمک کرده است، خیلی در قضاوت‌تان عمق به خرج ندهاید.

باید به خاطر بسپاریم که امروز همان فردایی است که سیاست‌گذاران بد دیروز از ما می‌خواستند تا فراموش کنیم. اگر می‌خواهیم افراد بالغ و مسئولیت‌پذیری باشیم، نباید طوری رفتار کنیم که انگار کودک و همه‌ی نگرانی‌ها‌مان، با تمام شدت معطوف خودمان و همین حالا و همین جا است.

● اصل چهارم

دولت چیزی ندارد که به کسی بدهد، مگر اینکه آن چیز را قبلاً از کس دیگری گرفته باشد، و دولتی که به قدر کفایت بزرگ است تا هر چه می‌خواهد را به شما بدهد، به قدر کفایت بزرگ هست تا هر چه که دارید را از شما بستاند.

این گزاره‌ای رادیکال و آرمان‌گرا در ضدیت با دولت نیست. این خیلی ساده بیان وضعیت واقعی امور است و عبارتی است که مطالب زیادی را در باب طبیعت دولت بیان می‌کند. خیلی هم با فلسفه و راهنمایی‌های پدران بنیان‌گذار آمریکا مطابقت دارد. جورج واشنگتن زمانی گفته بود: «حکومت خردورزی و سخن‌وری نیست، حکومت نیرویی است که چون آتش می‌تواند خدمت‌گزاری خطرناک باشد. یسا اربابی هول‌انگیز.» یک لحظه به این عبارت فکر کنید و واشنگتن می‌گفت حتی اگر دولت به قدری که او می‌خواهد کوچک بماند و وظایفش را چنان به خوبی انجام بدهد که واقعا خدمت‌گزار مردم باشد، باز هم خدمت‌گزاری خطرناک خواهد بود. آن‌جور که یک‌وقتی گروهی به هارپو می‌گفت: «آدم صادقیه ولی باید حواست بهش باشه.»

آدم باید حواس‌ش به حکومت‌ها باشد، حتی به بهترین و کوچک‌ترین‌شان. چون به قول جفرسون، استعداد طبیعی در نمو حکومت‌ها و عقب‌نشینی آزادی است. حالا خطر می‌کنم و یک نقل قول دیگر را هم به این پاراگراف اضافه می‌کنم؛ الکسندر همیلتون حکیمانه‌به‌مان گفته بود که: «فرمان‌راندن بر معاش مرد، فرمان‌روایی بر اراده‌ی او است.»

این به اصطلاح دولت رفاه در واقع خیلی فرق با دزدیدن از نقی و بخشیدن به تقی ندارد، آن هم زمانی که ثروت نقی را به واسطه‌ی یک‌جور دیوان‌سالاری بی‌ملاحظه و هزینه‌بر، یک مرحله حساسی شسته و چلاته باشیم. دولت رفاه مثل آن مثل معروف است که می‌گوید اگر آن‌قدر جو به اسب بخورانی، بالاخره آن‌قدر از طرف دیگری خارج می‌شود که گنجشک‌ها را هم غذا بدهد. یا بگذارید این طور بگویم که مثل ایستادن همه‌ی ما در یک دایره است، با دست‌ها‌مان در جیب نفر بغلی. کسی زمانی گفته بود که دولت رفاه اسم‌ش را از اینجا وام دارد که تحت لغایش سیاست‌مداران رفاه دارند و ما آء.

مردمی آزاد و مستقل به دست دولت نگاه نمی‌کنند تا معاش‌شان را تأمین کند. دولت را به مٹابه چشمه‌ی جوشان چیزهای مفت و مجانی نمی‌بینند، بلکه به چشم نگهبان

آزادی در او می‌نگرند، نگهبانی محدودشده به کار کردی‌هایی حداقلی و مشخص حول پاسبانی از صلح و پیشینه ساختن فرصت‌های همگان؛ نگهبانی که خارج از این کار کردها باید پای‌ش را از زندگی مان بیرون بکشد. بده‌بستان مرگ‌باری در وابستگی به دولت وجود دارد و این را تمدن‌هایی به قدمت روم باستان هم به قیمت زنجی‌های بسیار آموخته بودند. اگر عضو انتخابی کنگره‌تان به خانه‌تان آمد و گفت که «بین چی برات آوردم» باید بلافاصله سوال کنید که چه کسی پولش را داده. اگر صادق باشد به‌تان خواهد گفت که تنها دلیلی که موفق شده چیزی برای‌تان بیآورد، این بوده که باقی اعضای کنگره برای به خانه بردن چیزها‌شان به رای او نیاز داشته‌اند، و پول همه‌ی اینها را هم خود شماید که می‌پردازید.

● اصل پنجم

آزادی به جهان معنا می‌دهد.

در راستای اینکه مبدا اصل چهارم منظور را کامل و شفاف رسانده باشد، این اصل پنجم و آخر را هم اضافه می‌کنم.

آزادی تجمل و انگارهای تزئینی نیست. آزادی خیلی بیش از شریاطی سعادت‌مند و فراتر از مفهومی تدافی است؛ آن‌چیزی است که باقی چیزها را در جهان ممکن می‌کند؛ بسدن آزادی زندگی در بهترین حالت ملال کامل می‌بود و در بدترین حالت ناممکن.

سیاست عمومی‌ای که حافظ آزادی نیست یا قدرت‌ش نمی‌بخشد، باید بدون قوت وقت شک را در ذهن مردم هوشیار برانگیزاند. باید سوال کنند که «گر ازمان می‌خواهند که بخشی از آزادی‌هایمان را فدا کنیم، در عوض چه چیزی نصیب‌مان می‌شود؟» و امیدوار باشند که آنچه در عوض دریافت می‌کنند، اعانه‌ای کوتاه‌مدت و «یک کاسه شوربا» نباشد. بن‌فرانکلین تا آنجا پیش رفت که نصیحت کند: «آن‌کس که آزادی‌های حیاتی‌ش را در ازای امنیت موقتی قربانی می‌کند، نه شایسته‌ی آزادی است و نه امنیت.»

امروزه خیلی پیش می‌آید که سیاست‌گذاران در صُعب سیاست‌های تازه، هیچ توجهی را معطوف وضعیت عمومی آزادی نکنند. اگر سیاست مربوطه حس خوبی بدهد، یا خوب به نظر برسد یا باعث شود که در انتخابات پیروز شوند، بی‌ملاحظه دست به عملی کردنش می‌زنند. هر کس هم که در این مسیر، با مجوریت آزادی، به سیاست‌ها‌شان اعتراض کند، استهزا شده و نادیده گرفته می‌شود. امروزه دولت‌ها در همه‌ی سطوح، چهل و دو درصد از آنچه ما تولید می‌کنیم را مصرف می‌کنند، این را با عدد ۶ یا ۷ درصدی سال ۱۹۰۰ مقایسه کنید. با این‌حال هنوز عده‌ی کمی از مردم هستند که مایل‌ند مدافعان نمو دولت‌ها را نشانده و از ایشان سوال‌های معقولی پرسند مثل این که: «چرا ۴۲ درصد کافی‌تان نیست؟»

بپرسند که «چقدر دیگر می‌خواهید»، یا بپرسند که «فکر می‌کنید کسی تا چه حد محق است از ثمره‌ی دست‌رنج دیگران بهره برد؟» آرزوی روزی را دارم که همه‌ی اهالی میشیکان و همه‌ی آمریکایی‌ها این اصول را رعایت کنند. فکر می‌کنم اینها اصولی هستند بنیادین و مهم. اینکه ما در گذشته، به این طریق و آن طریق، به این اصول پایبند بوده‌ایم، توضیحی است برای این مهم که چطور آمریکا توانسته بیش از هر ملت دیگری در طول تاریخ مردم را در سطحی بالا تغذیه کند و پوشاک بدهد و منزل بپسند. اینها اصولی هستند کلیدی در پاسبانی از آن عامل حیاتی زندگی که آزادی می‌خوانیمش. ممنونم که این فرصت را در اختیارم قرار دادید تا امروز این اصول را با شما در میان بگذارم و پیشاپیش ممنونم از هر آن عملی که از این لحظه به بعد در راه رواج این اصول انجام خواهید داد.



پروژه فکری جواد طباطبایی از این منظر که به دنبال به دست دادن طرحی از تاریخ اندیشه سیاسی در ایران است، دارای تفاوت و فاصله بنیادینی با دیگر پروژه‌هایی است که روشنفکران دینی و متفکران سکولار دنبال می‌کنند. او با دانش و تدقیقی که در باب تاریخ اندیشه سیاسی غرب و ایران زمین و همچنین نسبت سنت و تجدد دارد، یکی از پایه‌های اندیشه‌های معاصر را نیز تشکیل می‌دهد.

متفکران امروز ایران

نظریه پرداز مشروطه‌خواهی جدید

بازخوانی آثار و آراء اندیشمندان تاریخ جدید ایران: مورد جواد طباطبایی

◀ **حامد زارع**
روزنامه‌نگار فلسفه و الهیات

سخن گفتن درباره سنت و تجدد در ایران چیز تازه‌ای نیست، اما این سخنان یا در زبان ملول روشنفکرانی همانند ملکم خان و آخوندزاده بازتاب یافته است و یا به شکل یک عارضه توسط جامعه‌شناسان اهل ایدئولوژی نظیر احسان نراقی و علی شریعتی مورد مذاقه قرار گرفته است. باید اذعان داشت که در بحث از سنت و تجدد، تنها منظر «اندیشه» و دیدگاه «تاریخ اندیشه» کارگشا می‌افتد. چه اینکه از این رهگذر مفاهیم و تاریخ تکوین مفاهیم نیز برجسته می‌شود و تنها از این طریق است که می‌توان به «دوران قدیم» و «عصر جدید» پرداخت. دوران و عصری که هر یک، مبانی و مولفه‌های مخصوص به خود را دارد و بر تصویری متفاوت از عالم و آدم تأکید دارد. از معدود افرادی که در منظومه فکری و پروژه تالیفی‌اش، این دقت فلسفی وجود دارد، جواد طباطبایی است. او که مدعی تصلب سنت در ایران زمین است و معتقد است که دیری است زاینده‌گی مسنت برای ورود به عصر دیگر از دست رفته است، از مواد و مصالح اندیشه تجدد اروپایی برای نقد سنت و وصول به تجدد برای ایران سود می‌جوید. در این مسیر مطالعاتی و پژوهشی، بدون شک مهمترین نقطه، «تحریر محل نزاع» است که به بررسی مواجهه اندیشه قدیم با اندیشه جدید پرداخته می‌شود. مواجهه‌ای که در تاریخ اندیشه غرب دوران‌ساز شده است و طباطبایی در کتاب «جدال قدیم و جدید در الهیات و سیاسات» به آن می‌پردازد. جواد طباطبایی از سویی بر آن است که نقطه نظریه مشروطیت در اروپا، در درون الهیات مسیحی بسته شده است. این نظر باعث می‌شود که نظریاتی را به ذهن آوریم که معتقد به پیوست سنت و تجدد هستند. از سوی دیگر طباطبایی اذعان دارد که در دوره‌ای از تاریخ اروپای سده میانه، متأخرین به مناقشه در آراء مبانی متقدمان دست زنده که به ظهور تجدد منتهی شد. این نظر اما نظریات کسانیکه که طرفدار گسست میان سنت و تجدد هستند را به ذهن متبادر می‌سازد. باید اشاره کنیم که در قرن بیستم و در اروپا، نسبت سنت و تجدد، از مباحث بنیادین فلسفه‌ای مانند کارل لویت، کارل اشمیت، هانس بلومبرگ و لئو اشتراوس بوده که منجر به شکل‌گیری نظریات «پیوست سنت و تجدد» و همچنین «گسست سنت از تجدد» شده است. طباطبایی با اهمیت دادن به تاریخ، نسبت عمومی میان تاریخ و اندیشه را طرح و پیگیری می‌کند. او معتقد است که بین سنت و تجدد در تاریخ اندیشه سیاسی غرب جدال رخ داده است. البته او به روشنی موضع‌گیری نمی‌کند که به «گسست» یا «پیوست» سنت و تجدد در غرب قائل است. جواد طباطبایی معتقد است که این تجدد در غرب از دل سنت زاده شده است. اما در ایران زمین، به سبب تصلب سنت که وجوه آن به حکمت ایرانی‌شهری، دیانت اسلامی و اندیشه فلسفی یونانی قابل تحلیل است، تجدد از درون آن زاده نشد. جواد طباطبایی همچنین معتقد است که در اروپا بسر خلاف ایران، «سنت» جریان داشته است و به تصلب گرفتار نیامده است. اما نگارش کتاب «جدال قدیم و جدید در الهیات و سیاسات» توسط طباطبایی با هدف مهمتری فراتر از آشنایی با تاریخ فلسفه سیاسی غرب صورت گرفته است و آن هم پیگیری «جدال قدیم و جدید در ایران زمین» است. جدالی که طباطبایی در جلد دوم تاملی درباره ایران به آن می‌پردازد و مصداق رخداده آن را در درگیری مواضع آیات مشروطه‌خواه نجف همانند آخوند خراسانی و میرزای نائینی با مشروطه‌خواهانی نظیر شیخ فضل‌الله نوری رصد

می‌کند. طباطبایی در کتاب «حکومت قانون در ایران» رخداده مشروطه را از جنبه حقوقی برجسته می‌کند و فقیهان عصر مشروطه را تنها کسانی می‌داند که معنای صحیح نظام مشروطه به عنوان یک چارچوب حقوقی را دریافته‌اند.

مبنایی که این سلسله مقالات پیگیری می‌کند، تاریخ اندیشه سیاسی است. بر این مبنا هر مورخی ناگزیر است نگاهی فلسفی به تاریخ داشته باشد. چه اینکه «هر تاریخی با تفکر آغاز می‌شود.» (رضا داوری اردکانی، ۱۳۸۷، صفحه ۱۸۰) پس هر فیلسوفی هم ناچار است برای فهم بهتر اندیشه‌ها تاریخ آنها را مورد تأمل قرار دهد. چرا که «تاریخ اندیشه نقطه اوج هر تاریخ است و از سوی دیگر اندیشه‌ها تجلی‌گاه امکان تاریخی به شمار می‌آیند. امکان مقدم بر امر واقع است.» (حسین آبادیان، ۱۳۸۸، صفحه ۲۲) اگر این نکته را در نظر بگیریم که تاریخ شرایط امکانی وقوع رویداد را بررسی می‌کند، به این نتیجه خواهیم رسید که سید جواد طباطبایی نخستین فردی است که از این منظر به تاریخ ایران زمین نظر می‌افکند. این نگاه مستلزم نگاهی فلسفی است که او از آن بهره‌مند است. جواد طباطبایی در کشور ما از معدود افرادی است که به تاریخ اندیشه سیاسی بها می‌دهد. او در آثار اولیه خود به دنبال برجسته کردن مبانی عقلی تمدن دوره اسلامی ایران زمین و اهمیت این مبانی عقلی و در نهایت نشان دادن زوال این مبانی بوده است. در این دوره طباطبایی بحثی فلسفی را برای پیگیری پروژه خود دنبال می‌کند و با روشی مبتنی بر محوریت اندیشه می‌کوشد تا سنت فکری ما را با پرسش روبه‌رو کند. پرسش‌هایی که بسیار پیشتر باید مطرح می‌شدند اما به دلیل زوال اندیشه، طرح آنها به تأخیر افتاده است. اما آثار موخر طباطبایی که با آثار اولیه‌اش متفاوت است، با کتاب «بیجاچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران» آغاز می‌شود. طباطبایی در این آثار با اهمیت دادن به تاریخ، بر آن می‌شود تا نسبت عمومی میان تاریخ و اندیشه را پیگیری کند. این رویکرد طباطبایی به طور مشخص برای شناخت چگونگی ظهور اندیشه‌های جدید غربی از بطن فلسفه‌های قدیم قرون وسطی و سنت اندیشه قدما در کتاب «جدال قدیم و جدید در الهیات و سیاسات» خود را نشان می‌دهد.

برای فهم دیالکتیک قدیم و جدید و نحوه زایش و انکشاف تجدد از درون سنت اندیشه‌های قدیم و نیز برای شناخت مختصات و دست‌گاه مفاهیم و مضامین فکری جواد طباطبایی، باید با هگل و به طور مشخص نگاه هگل به مقوله «قدیم» و «جدید» و البته مفهومی به نام «تاریخ جهانی» آشنا بود. چه اینکه به یک اعتبار، جواد طباطبایی یک اندیشمند هگلی است. گورگر و ویلم فریدریش هگل، مهم‌ترین فیلسوف ایده‌آلیستی است که از آنجا که تاریخ را وارد فلسفه می‌کند و با نگاه پدیدارشناختی و تاریخی نسبت به فلسفه و تاریخ فلسفه نظر می‌افکند، مورد علاقه جواد طباطبایی است. از نظر او «برای ما که اکنون به وسوسه غرب دچاریم، پرتو حکمت هگل می‌تواند راهگشای سلوک به سمت شناخت غرب باشد.» (حامد زارع، ۱۳۹۵، صفحه ۱۱۹) واقعیت این است که هگل با به اندیشه در آوردن واقعیت‌های زمان خود چون انقلاب فرانسه، رمانتیسم آلمانی و روشنگری تأثیر شگرفی بر جریان فلسفی بعد از خود می‌گذارد و از نظر طباطبایی، هگل فیلسوف تجدد است و «فلسفه هگل، فلسفه تجدد است.» (همان) صفحه ۲۱۱) طباطبایی آنجا که از سنت نیز سخن می‌گوید، دیدگاه تجددمحور خویش را فراموش نمی‌کند. چرا اینکه به عقیده او «حتی ارزیابی منطقی سنت مستلزم اتخاذ موضع اندیشه

جدید است زیرا در شرایطی که خروج از سنت و اندیشه قدیم و گسست از آن به ضرورت صورت گرفته است و امکان بازگشت به سنت و تجدید آن وجود ندارد ناچار باید با تکیه بر اندیشه‌های نو به ارزیابی سنت پرداخت.» (جواد طباطبایی، ۱۳۷۹، صفحه ۷۱) جواد طباطبایی در طول پروژه فکری خویش، تجدد را در جایگاه کانونی قرار می‌دهد و همراه از اهمیت آن سخن می‌گوید. او معتقد است که امروزه «مناسبت‌ترین بحث برای ما، بحث مدرنیته است که آن را به تجدد معنی می‌کنیم. این کلمه نشان دهنده آغاز دوره فکری جدیدی در غرب است و من سعی می‌کنم تا آنجا که این مسئله برای ما اهمیت دارد توضیح بدهم تا روشن شود چه اتفاقی افتاده و چه وضعیتی ایجاد شده که آن را تجدد نامیده‌اند و ما فاقد این وضعیت هستیم.» (جواد طباطبایی، ۱۳۷۲، صفحه ۵) همانگونه که می‌دانیم اندیشه سیاسی با افلاطون و ارسطو در یونان آغاز می‌شود و بعدها به جهان اسلام و مسیحیت راه پیدا می‌کند. مسیحیت در قرون وسطی هزار سال بر مبنای فکر کرده است که آمیزه‌ای از آموزه‌های افلاطون و ارسطو و کلیسا بوده است. اما با ورود ماکیاوولی، نقد اساسی بر این سنت اندیشه سیاسی وارد می‌شود و تحولی اساسی ایجاد می‌شود. در اینجا طباطبایی با وام‌گیری از لئو اشتراوس، از ظهور ماکیاوولی با عنوان موج اندیشه تجدد یاد می‌کند. تجددی که اهمیت اندیشه دوران جدید را به ما یادآور می‌شود و اینکه به نظر می‌رسد بازگشت به قدیم ممکن نیست. چرا که به قول هگل تاریخ به ما دستور پیشرفت می‌دهد. طباطبایی نیز به اتفاق اندیشمندان نظیر هانا آرنت بر آن است که بحث درباره ماهیت سنت تنها با توجه به اندیشه تجدد ممکن است. جواد طباطبایی در کتاب «جدال قدیم و جدید در الهیات و سیاسات» نشان می‌دهد که چگونه تحول مفاهیم در تاریخ اندیشه سیاسی غرب ناشی از تداوم اندیشه‌هایی بود که ریشه در سنت داشت و با فراز و نشیب در هر دوره‌ای نسبتی با شرایط زمان برقرار کرد. اما ویژگی تاریخی ایران زمین، تداوم در گسست است که باعث ایجاد شدن گسل‌هایی در مفاهیم اندیشه‌های سنتی می‌شد که با منطق تحول مفاهیم در غرب تمایز اساسی داشت. به دلیل تصلب سنت، تحولی در نظام مفاهیم به وجود نمی‌آمد و در نتیجه شکل‌گیری مفاهیم جدید از طریق تحول اندیشه سنتی به دست نیامد.

جواد طباطبایی خروج از این بن‌بست را جز از مجرای تغییر موضعی اساسی در دیدگاه با اتخاذ «موضع تجدد» یا دیدگاه اندیشه تجدد ممکن خواهد بود. طباطبایی که در دو دفتر «درآمدی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران» و «زوال اندیشه سیاسی در ایران» بارها به موضع «جدال قدیم و جدید» پرداخته است، در این کتاب «بن‌خردن و علو اجتماعی» به ملاحظه بنیادینی اشاره می‌کند که او را به سوی موضع بنیادینی رهنمون ساخته است: «تأکید بر موضع تجدد و تکرار آن، در جای جای دو دفتر یاد شده، با توجه به این ملاحظه بنیادین صورت گرفت که در شرایط امتناع اندیشه و تصلب سنت، تنها با نقادی از سنت می‌توان به طور جدی با سنت روبه‌رو شد و گرنه نمی‌توان سنت را با امکانات خود سنتت مورد پرسش قرار داد.» (جواد طباطبایی، ۱۳۷۹، صفحه ۷) او در پیگیری طرح خود به مقدمات جنبش مشروطه‌خواهی به عنوان سرآغاز تجددخواهی در ایران زمین می‌نگرد. آنچه میرهن است، این است که بنا بر دست‌گاه فکری طباطبایی و از منظر تاریخ اندیشه‌سیاسی می‌توان گفت که اندیشه مشروطه ریشه در سنت فکری ایران زمین که دیری بود در هاویه انحطاط هیوط کرده بود،

نداشت. وقتی جنبش مشروطه نیز روی داد، اندیشه سیاسی آن مورد توجه واقع نشد. اما به هر حال همانگونه که طباطبایی می‌گوید «با مشروطیت تلقی دیگری از سنت عرضه شد و کوشش‌های نظری عمده‌ای نیز صورت گرفت. اما امکانات روشنفکری ایران، به دنبال قطع پیوند با جنبه‌های عقلانی سنت اندیشه در ایران، کمتر از آن بود که چنین کوشش‌هایی به نتیجه مطلوبی برسد. روشنفکری ایران اگر توانسته بود برخی مبانی نظری مشروطیت را که اهل دیانت مطرح می‌کردند، بسط دهد و فلسفه سیاسی و به‌ویژه فلسفه حقوقی مشروطیت را تدوین کند، ایران زمین در مسیر متفاوتی می‌افتاد.» (حامد زارع، ۱۳۹۶، صفحه ۲۸۷) طباطبایی این نقصان را متوجه روشنفکران می‌داند که به اندیشه سیاسی و حقوقی مشروطیت توجه لازم را مبذول نداشته‌اند. این انتقاد طباطبایی، نشان از یک بحث اساسی در منظومه فکری او می‌دهد و آن چیزی جز مبحث «حقوق» نیست. او در برخورد با مشروطه با یک نگاه حقوقی عمل می‌کند. چه اینکه از دیدگاه طباطبایی «تجربه مشروطیت، به طور عمده، ناظر بر مبانی حقوقی نظام جدید بود.» (جواد طباطبایی، ۱۳۸۵، صفحه ۱۲۵) بنابراین برای بررسی تجدد در تاریخ اندیشه سیاسی ایران زمین از دیدگاه جواد طباطبایی، باید به مشروطه پرداخت. برای بررسی مشروطه نیز راهی جز پرداختن به نگرش حقوقی طباطبایی به پدیده سیاسی مشروطه نیست. این نکته را هم باید در نظر داشت که طباطبایی مشروطیت در ایران زمین را با توجه به تاریخ مشروطیت در اروپا و همچنین با به کار گرفتن روش‌ها و نظریه‌های جدید تاریخ‌نویسی مورد بررسی قرار می‌دهد و سعی دارد تا نظریه‌ای برای مشروطیت ایران تدوین کند. او در این مسیر بیشترین ارج را به جنبه حقوقی مشروطیت می‌دهد. «من جنبه حقوقی مشروطیت را برجسته کرده‌ام. بلی! تجدد سیاسی، یعنی حکومت قانون، مگر می‌شود حکومت قانون بدون تدوین مجموعه‌های قانونی و نظام حقوقی تحقق پیدا کند.» (سید جواد طباطبایی، ۱۳۸۷، صفحه ۱۱۰) به نظر طباطبایی، مشروطیت نظام سیاسی مبتنی بر حکومت قانون است که در تحلیل آن نمی‌توان به دگرگونی‌های حقوقی بی‌اعتنا

ماند. البته به نظر می‌رسد که طباطبایی بیشتر به تحولات فقهی نزد فقیهان عصر مشروطه اعتنا کرده است. او عطف به همین دیدگاه حقوقی‌اش معتقد است کار اساسی در مشروطه را فقیهان انجام داده‌اند و نه روشنفکران. «در جریان جنبش مشروطه‌خواهی، به‌ویژه در قلمرو حقوق، کوششی اساسی صورت گرفت. با تدوین قانون مدنی، حقوق شرع به حقوق عرف تبدیل شد و بدین سان زمینه ایجاد نظام حقوقی جدیدی در ایران فراهم آمد.» (سید جواد طباطبایی، ۱۳۸۲، صفحه ۱۲) البته طباطبایی نسبت به همه روشنفکران عصر مشروطه بدگمان نیست. وی به میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله، نویسنده رساله یک کلمه به نحو مفصل می‌پردازد و معتقد است که «تفسیر من نخستین تفسیر حقوقی رساله یک کلمه است؛ آدمیت و دیگران به اهمیت حقوقی آن پی نبرده بودند. این رساله به هیچ وجه بیانهای در توجیه شرعی مشروطیت نیست، بلکه به نوعی رساله‌ای در فلسفه حقوق است برای عرضه کردن مبنای نظری برای تبدیل شرع به مجموعه‌های قانون جدید.» (همان، صفحه ۱۰۹) جواد طباطبایی بر آن است که پس از پیروزی مشروطه، با تدوین مجموعه‌های حقوقی، حقوق شرع به حقوق عرف تبدیل می‌شود. از نظر وی، این نکته که نظام جدید بر پایه شرع بنیان نهاده شد، نشان دهنده این است که نمایندگان مجلس اول شورای ملی به این نتیجه رسیده بودند که اساس نظام حقوقی جدید را جز بر پایه‌های شرع نمی‌توان بنیاد نهاد.

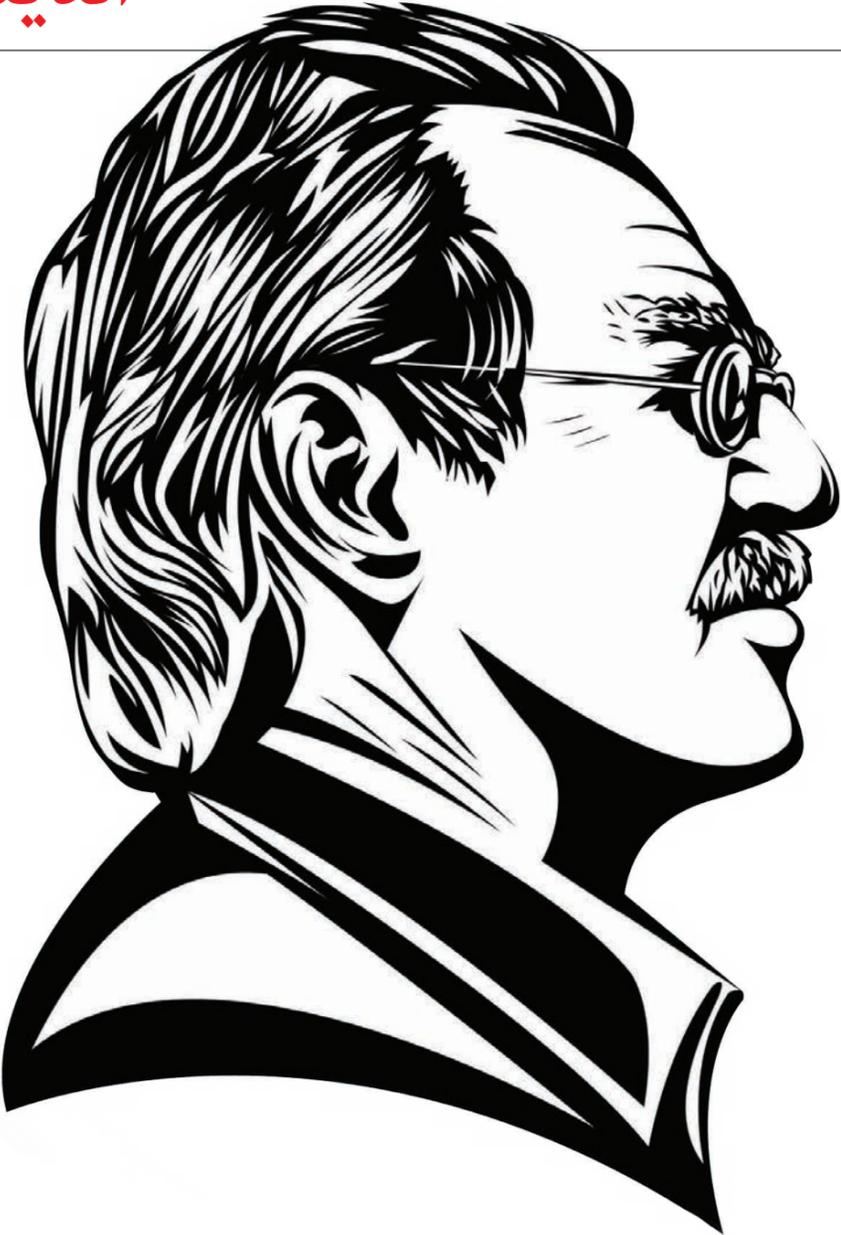
اگر سخن طباطبایی را بپذیریم که مشروطیت نظام سیاسی مبتنی بر حکومت قانون است که در تاریخ جدید ایران زمین وقوع یافته است، لاجرم باید برای تحلیل آن به دگرگونی‌های حقوقی توجه داشته باشیم. وقتی رخداده مشروطه از جنبه حقوقی برجسته شده، به دنبال آن، نقش فقیهان به عنوان کسانی که با دستگاه اصول فقه و مبانی حقوقی آن، مشروطه را تفسیر کردند نیز برجسته می‌شود. به همین اعتبار جواد طباطبایی فقیهان عصر مشروطه را تنها کسانی می‌داند که معنای نظام مشروطه را دریافته‌اند. چرا که آنان سعی کردند احکام شرع را به مجموعه‌های حقوقی جدید

تبدیل کنند. طباطبایی در پاسخ به این نکته که فقه را به سبب تعارضی که با حقوق جدید دارد، نمی‌توان به قانون تبدیل کرد می‌گوید: «فقه و قانون از یک جنس نیستند که با هم تعارض داشته باشند، فقه، بر حسب ابوابی از آن کسه از احکام مدنی بحث می‌کند، نظامی حقوقی است. آن را می‌توان با حقوق جدید مقایسه کرد، که کرده‌اند. قانون شرع می‌تواند با قانون‌های جدید تعارض داشته باشد که دارد. به این اعتبار، فقه تفسیر حقوقی احکام شرع در امور مدنی است. احکام شرع، به گونه‌ای که قابل تبدیل به مجموعه‌های قانونی جدید است.» (همان، صفحه ۱۱۰) او تا آنجا پیش می‌رود که تبدیل احکام شرع به مجموعه‌های حقوقی جدید را بزرگ‌ترین دستاورد مشروطه ارزیابی می‌کند.

پروژه فکری جواد طباطبایی از این منظر که به دنبال به دست دادن طرحی از تاریخ اندیشه سیاسی در ایران است، دارای تفاوت و فاصله بنیادینی با دیگر پروژه‌هایی است که روشنفکران دینی و متفکران سکولار دنبال می‌کنند. او با دانش و تدقیقی که در باب تاریخ اندیشه سیاسی غرب و ایران زمین و همچنین نسبت سنت و تجدد دارد، یکی از پایه‌های اندیشه‌های معاصر را نیز تشکیل می‌دهد.

منابع و مآخذ:

ایران امروز، سنت، مدرنیته یا پست مدرن؟ سید جواد طباطبایی، ماهنامه کیان، شماره ۱۵، مهر و آبان ۱۳۷۲
این خلدون و علوم اجتماعی، سید جواد طباطبایی، چاپ دوم، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۹
تجدیدی دیگر، سید جواد طباطبایی، روزنامه همشهری، شماره ۵، ۳۰۳۸۸ تیر ۱۳۸۷
مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی، سید جواد طباطبایی، تبریز، انتشارات ستوده، ۱۳۸۵
نظریه حکومت قانون در ایران، سید جواد طباطبایی، تبریز، انتشارات ستوده، ۱۳۸۷
مقل و زمانه، رضا داوری اردکانی، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۷
تجدد سیاسی یعنی حکومت قانون، سید جواد طباطبایی، شهروند امروز، شماره ۴۵، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۷
مفاهیم قدیم و اندیشه جدید در آمدی نظری بر مشروطه ایران، حسین آبادیان، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۸۸
فلسفه و سیاست؛ مجموعه مقالات جواد طباطبایی، گردآوری و تدوین: حامد زارع، تهران، نشر فلات، ۱۳۹۵



اندیشه

دیدگاه

فروپاشی اقتدار دولت

دولت و احزاب و گروه‌های سیاسی در انقلاب مشروطه

در انتهای قسمت قبلی یادداشت‌های حاضر و هنگام بحث پیرامون بسستر فعالیت گروه‌ها و احزاب سیاسی در ایران صدر مشروطه (۱۲۸۷ - ۱۳۲۶ / ۱۲۸۵ - ۱۳۲۶ قمری)، به وجود یک نهاد انتخابی قدرتمند حکومتی و تعارضات درونی حاکمیت و دولت (به معنای اعم آن) در آن مقطع زمانی اشاره شد.

در یک حالت کلی، پیروزی انقلاب مشروطه سبب تغییر رفتار دولت نسبت به فعالیت‌های سیاسی در جامعه شد. تا قبل از آن، دولت اعم از شاه، دربار، هیات دولت و وزیران و مقامات دولتی در مرکز، ولایان و حکمرانان و مامورین دولت در ایالات و ولایات، حاکمان شهرها، صاحب منصبان و مقامات لشکری و نظامی و به طور کلی هر ذی‌قدرتی در هر مقام و پست دولتی یا غیردولتی (از جمله روسای گروه‌ها و طبقات ذی‌نفوذ) با استدلال‌ها و توجیهاات عجیب و غیرعقلانی و در واقع برای حفظ قدرت و جایگاه خودشان، با تشکیل و فعالیت هر گونه گروه سیاسی مخالفت کرده و حتی الامکان با آن مبارزه می‌کردند. بدین ترتیب دولت اقتدارگرا و تمامت‌خواه حقوق طبیعی مردم را پایمال و سرکوب می‌کرد و مانع از تشکیل و فعالیت آشکار گروه‌ها و احزاب سیاسی در ایران می‌شد. اما وقوع انقلاب مشروطه و پیروزی آن سبب فروپاشی اقتدار دولت شد و چنین دولتی هم توانایی و ابزار لازم برای مقابله با موج قوی و بنیادی در جامعه را نداشت. از جمله خواسته‌های مردم شرکت‌کننده در انقلاب، آزادی بیان و حق فعالیت آزادانه سیاسی بود و به تبع آن، حق تشکیل و مشارکت در احزاب و گروه‌های سیاسی نیز از جمله خواسته‌های مهم انقلابیون به شمار می‌رفت. خواسته‌هایی که در آن شرایط دولت نمی‌توانست با تحقق آن‌ها مخالفت کند. در چنین اوضاعی گروه‌های سیاسی متعددی تشکیل شده و افراد زیادی از طریق حضور در آن‌ها به فعالیت سیاسی روی آوردند.

از سوی دیگر ساختار حکومت جدید برآمده از انقلاب مشروطه به ترتیبی که در قانون و متمم قانون اساسی ترسیم شده است، یک ساختار مشارکت‌جو و کثرت‌گرا است. تاکید بر نقش اصلی نهادهای انتخابی (از جمله مجلس شورای ملی) در دولت، رسمیت بخشیدن به قسدرت و اقتدار نهادهای میانی و مدنی (همچون انجمن‌های ایالتی و ولایتی و هیات‌های منصفه) در تصمیم‌گیری‌های اجرایی و محلی و انتخابی بودن اعضای آن نهادها، از جمله ویژگی‌های لازم ساختار دولت جدید در ایران به شمار می‌رود. طبیعتاً در چنین ساختاری از توانایی ارباب قدرت و دولت‌سالاران اقتدارجو به شدت کاسته شده و متقابلاً زمینه فعالیت گروه‌های سیاسی بیشتر فراهم می‌شد و این گفتمانی است که در صدر مشروطیت رنگ تحقق به خود گرفت.



مسعود کوهستانی‌نژاد

پژوهشگر تاریخ معاصر

در دو مقاله پیشین مجموعه حاضر فعالیت احزاب و گروه‌های سیاسی در صدر مشروطه مورد توجه قرار گرفت. در ادامه، این قسمت به بررسی مختصری پیرامون فعالیت آن گروه‌ها در دوره فترت و جنگ داخلی بین قوای دولتی با مشروطه‌طلبان (جمادی الاول ۱۳۲۶ تا جمادی الثانی ۱۳۲۷ قمری / ۳۰ خرداد ۱۲۸۷ تا ۲۷ تیر ۱۲۸۸) اختصاص می‌یابد. از اواسط بهار ۱۳۲۶ قمری / ۱۲۸۷ دور جدیدی از درگیری میان مجلس و مشروطه‌خواهان با محمدعلی شاه و طرفدارانش آغاز شد. وخیم‌تر شدن اوضاع، گروه‌های سیاسی مستقر در تهران را بر آن داشت که اعضای خود را برای حفاظت از مجلس شورای ملی، به اطراف ساختمان مجلس گسیل دارند.

در ۲۰ جمادی الاول ۱۳۲۶ قمری یعنی سه روز قبل از به توپ بسته شدن مجلس، «عموم انجمن‌های ملی تهران» تلگرافی را به عموم ولایات و خطاب به انجمن‌های ایالتی و ولایتی و سایر انجمن‌های ملی، ارسال کرده و در آن وضعیت خود را این چنین بیان کردند: «برادران تهرانی شما که مقدمه‌البعث اردوی جهاد حریت‌تان بسوده و در فداکاری ملت و حفظ حقوق آن برادران دور از پایتخت، پیش‌قدم و اولین صنف قربانی نجات وطن‌اند، مثل سایر دفعات در دفاع از حقوق ملت و حراست و حمایت آزادی ایران و کشیک کمبه سعادت مملکت یعنی دارالشورای ملی با تمام قوا ایستادگی کرده و جان‌های ناقابل خود را پیش از سایرین هدف حملات مستبدین قرار داده‌اند». پس از بیان وضعیت تهران، «عموم انجمن‌های ملی تهران» از هم‌قطاران‌شان در سایر شهرها درخواست می‌کنند: «کیدا می‌گوییم که جلوگیری از مخالفت‌های مستبدین به هر طوری لازم و با آنکه وطن و مشروطیت و ملیت ما در خطر است، همراهی و حرکت شما معجلاً لازم و واجب است و اگر تلگرافی دیگر از طرف ما نرسید، بدانید در خطر عظیم هستیم»

در روزهای بعد و در آستانه حمله نیروهای نظامی به مجلس و بر اساس یک برنامه از پیش تعیین شده، خطوط تلگرافی تهران به شهرستان‌ها قطع و بدین وسیله ارتباط بین انجمن‌های تهران با دیگر انجمن‌ها در شهرستان‌ها منقطع شدند. در چنین احوالی انجمن‌های شهرستان‌ها با مشاهده چنین وضعیت مشکوکی، بلافاصله واکنش نشان داده و درصدد تهیه و تدارک اقدامی در مقابله با شاه برآمدند. در اراک که در آن هنگام عراق عجم خوانده می‌شد، انجمن ولایتی، انجمن اتحادیه طلاب، انجمن اتفاق برادران، انجمن سعادت، انجمن حقوق ملی و بالاخره انجمن اتحاد تجار با ارسال تلگرافی به دیگر انجمن‌ها در سراسر کشور اعلام کردند با توجه به عدم اطلاع از وضعیت دارالشورای کبری، «عموماً در اجرای مقاصد مشروطیت و همراهی با ملت حاضر و به هیچ وجه کوتاهی در این امر مقدس نخواهیم داشت.» در اصفهان نیز انجمن‌های «ولایتی، ایمانیه، مرکزی، مودت، توکل، اتفاق، اخوت و صدریه» با ارسال تلگرافی اعلام کردند: «در اصفهان تعطیل عمومی اردوی ملی حاضر حرکت، از مجلس مقدس جدا خلق خائن و نصب ولیعهد را به سلطنت استعنا نموده، تکلیف هم آوازی و حرکت قشون ملی مثل برادران رشت و آذربایجان».

تا اینکه صبح روز ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ قمری / ۲۱ ژوئن ۱۹۰۸ برابر با ۳۱ خرداد ۱۲۸۷ حمله نیروهای قزاق به فرماندهی لیاخوف روسی به مجلس شورای ملی آغاز شد. در این جنگ حدود یک هزار نفر از مدافعین

درس-گفتارهای تاریخ احزاب ایران

۴

جنگ احزاب

به توپ بسته شدن مجلس و شروع جنگ داخلی سبب ضعف احزاب سیاسی ایران شد



کشته شدند و با احتساب مجروحین، این رقم به بیش از دو هزار تن افزایش می‌یابد. از جمله آنها شش نفر از نمایندگان مجلس شورای ملی بودند. البته بعد از پایان نزاع، تعداد دیگری از نمایندگان نیز به دستور شاه به قتل رسیدند. بخش اعظم مقتولین و مجروحین واقعه به توپ بستن مجلس از اعضای انجمن‌ها و گروه‌های سیاسی تهران بودند که در دفاع از مجلس، در آنجا حضور داشتند.

گروه‌های سیاسی در شهرستان‌ها

فشار بر گروه‌های سیاسی و دستگیری اعضای آنها در شهرستان‌ها نیز انجام شد. در اصفهان بعد از به توپ بستن مجلس، انجمن‌ها بسته شده و مدیران جراید را به تهران خواسته بودند که با واسطه آقا نجفی، فرستادن آنها به تهران، متوقف شد.

در جمادی الاول سال ۱۳۲۶ قمری همان زمان که تدارک به توپ بستن مجلس از سوی شاه انجام می‌شد، انجمن‌های فعال در بوشهر عبارت از انجمن ولایتی، انجمن صفا، انجمن اتحادیه، انجمن اخوت، انجمن تجارت و انجمن عدالت بودند. آن گروه‌ها عمدتاً به فعالیت‌های سیاسی در حمایت از مجلس شورای ملی که در آن زمان نماد انقلاب مشروطیت محسوب می‌شد، مشغول بودند. فعالیت‌های مدنی و فرهنگی از جمله تأسیس قرائت‌خانه و مدارس نیز بخشی از فعالیت‌های آنها به شمار می‌رفت. ولی پس از انحلال مجلس، تمامی آن انجمن‌ها به سوی فعالیت‌های نظامی و درگیری با دولت گرایش پیدا کردند. در فرازی از تلگرافی که یک ماه بعد از انحلال مجلس از سوی انجمن ملی و عموم اهالی بوشهر به عموم انجمن‌های ایالتی و ولایتی در سراسر کشور صادر شد، می‌خوانیم: «پهار روز است که در بوشهر سایر بلاد تعطیل عمومی شروع و در توقیف ادارات اقدامات کافیه شده. محمدعلی میرزا را به واسطه نقض عهد و سوگندهای متنوعه و طغیان و عصیان بر حوزه مقدسه اسلام و سعایتش در افساد و اهدار دماء مسلمین، از سمت خود معزول می‌دانند و تا گاهی که ایمانیه، مرکزی، مودت، توکل، اتفاق، اخوت و صدریه» با ارسال تلگرافی اعلام کردند: «در اصفهان تعطیل عمومی اردوی ملی حاضر حرکت، از مجلس مقدس جدا خلق خائن و نصب ولیعهد را به سلطنت استعنا نموده، تکلیف هم آوازی و حرکت قشون ملی مثل برادران رشت و آذربایجان».

انجمن‌های ایالتی و ولایتی

وقوع جنگ داخلی علاوه بر گروه‌های سیاسی، انجمن‌های ایالتی و ولایتی نیز که به عنوان انجمن‌های رسمی برآمده از انقلاب مشروطه به شمار می‌روند، را نیز به کام خود کشید و آنها را به انجمن‌های تمام عیار سیاسی-نظامی تبدیل کرد. پس از به توپ

بستن مجلس، به دستور محمدعلی شاه کلیه انجمن‌های ایالتی و ولایتی در سراسر کشور منحل شده و فعالیت‌شان متوقف شد. ولی در نتیجه جنگ داخلی و پیشروی‌ها و موفقیت‌های مشروطه‌طلبان، تا اوایل سال ۱۳۲۷ قمری بسیاری از آن انجمن‌ها در شهرها و ایالات و ولایات مهمی همچون آذربایجان، اصفهان، گیلان، فارس، استرآباد و حتی کاشان، مجدداً شروع به کار کرده و در همان ابتدای امر، تمام ادارات دولتی و نظامی را به تصرف و کنترل خود درآوردند. شیوه عمل تمامی آنها تقریباً مشابه با یکدیگر بود. برای آشنایی با چگونگی فرآیند مذکور، مناسب است مرور مختصری بر نمونه‌ای از نحوه عملکرد یکی از آنها انجام دهیم. یا هم سری به مشهد می‌زنیم. شهری که تا پایان محرم سال ۱۳۲۷ قمری هنوز تحت کنترل طرفداران شاه قرار داشته و خبری از تشکیل انجمن ایالتی در آن شهر نبود. بنا به گزارش خبرنگاری از مشهد در چنین شرایطی: «مجاهدین خراسان به واسطه تأخیر در اقدامات ملیه و قصور در اجرای احکام واجب الاطاعه حجج اسلام، از سایر برادران وطن شرمسار و پیمانه صبرشان از خون دل مالامال گردیده، آخراً امر به استعمال قوای قهریه مصمم شدند. چنان که مقارن سحرگاه یکشنبه ۱۴ صفر برای امتحان در قریب منزل رئیس قزاقخانه بمب انداخته و تمام سکنه این شهر را با یک صدای بسیار مهیب که موجی از دریای قهر ملی بود، از خواب گران بیدار ساختند. عقلائی مملکت [خراسان] و روسای ملت ملتفت شدند که اگر شراره هیجان ملی در خراسان آتشی برافروزد به یکبارگی خرمن امنیت و آسایش عمومی بسوزد. این بود که حجج اسلام و علماء اعلام و روسای والا مقام با یک همت غیورانه به کوری چشم معاندین شریعت و مخالفین و خائنین دولت، همان روز یکشنبه انجمن ایالتی خراسان را به عضویت همان اعضای منتخبه سابق در همان مرکز اولی رسماً مفتوح و منعقد نموده، عموم ملت خراسان را از این بذل مساعدت رهین یک دنیا تشکر و امتنان فرمودند. عصر روز یکشنبه و مقارن غروب، به تصویب انجمن مقدس ایالتی هیاتی منظم و مسلح از مجاهدین خراسان، اداره تلگراف‌خانه را تصرف و تمام دفاتر، نوشته‌ها و اسناد را ضبط نموده و جمع کثیری از مجاهدین با دستخطی که از انجمن ایالتی به عنوان رئیس ذخیره [قورخانه و مهمات] صادر شده، مامور به ضبط و تصرف ذخیره و قورخانه شدند.»

حزب اجتماعین عامیون

صرفنظر از گروه‌های سیاسی، گسترده‌ترین و فعال‌ترین شبکه تشکیلاتی سیاسی در ایام فترت و جنگ داخلی، متعلق به حزب یا فرقه

اجتماعیون عامیون (مجاهدین) بود که قبلاً به طور کامل معرفی شد. اعلامیه‌ای با امضاء «موم ملت آذربایجان» و خطاب به جمع اهالی ولایات ایران در دست است که تنها سه هفته پس از به توپ بستن مجلس، انتشار یافت و حاوی مانیفست و شیوه مقابله با شاه و دولت است. این اعلامیه مفصل ۸ ماده‌ای بسیار تند و دقیق نوشته شده و با وجود عبارات تند در آن، می‌توان یقین کرد که حاوی خط مشی حزب اجتماعین عامیون (مجاهدین) است. در خلال آن اعلامیه چنین عباراتی را می‌توانیم مشاهده کنیم: «ادارات دولتی را به تدابیر یا به زور متصرف نشوید. عایدات آن را خرج مدافعه ننمائید. نگذارید از عایدات ملکی دیناری به هر مرکز برود. شمشیر به دست دشمن خود مدهید. هر جا از عهده تصرف ادارات دولتی عاجزید، رعایا را از ادای مالیات بازدارید. (بند سوم) متفق الکلمه جمهوریت را خواستگار باشید و هرگز به صلح با این جوان لایالی (مجاهدین شاه) رضا ندهید که صلح با این جوان خونخوار ریشخود خود کنندن است. (بند هفتم) سعی نمائید که به اسم مدافعه و جهاد با مجارین امام عصر، علمای عراق را به جانب ایران بکشانید. (بند هشتم)»

همچنین در اعلامیه‌ای که در همان دوره از سوی حزب اجتماعین خطاب به دهقانان و یا «دهاتیان ایران» صادر شد، آمده است: «به نام خداوند آزادی بخش
بسم الله و بالله و علی ملت رسول الله (ع)
ای پسران عزیز ایران! ای دهاتیان بیچاره! آیامی‌دانید سستی شما دهاتیان مورث چه قدر فتنه‌ها خواهد شد؟ به رضای خدا به خاطر پیغمبر (ع) یک حرکتی کرده. مگر شما نمی‌دانید که حضرات مجتهدین که بر ایشان تقلید داریم، مشروطه را عین شریعت غزای محمدی اعلان فرموده‌اند؟ مگر فتوای ایشان را نخوانده‌اید؟ مضمون تلگراف مقدسه را که فرموده‌اند هر کس در راه مشروطه و پیشرفت مجلس مقدس ملی کشته شد، چنان است که در حضور باهرالتور حضرت حجت عجل الله فرجه جهاد کرده و شهید شده است. هان ای دهاتیان! ای عشایر رشید ایران! حال وقت راضی کردن ارواح شهدای کربلا است. البته بکلی قیام کرده بیرون اسلام را برافزاید. مضمون آیه شریفه فضل الله المجاهدین علی القاتلین..... را عمل بکنید.»

علاوه بر فعالیت مستقیم، حزب اجتماعین عامیون از طریق گروه‌های وابسته به خود، نفوذ زیادی در نقاط شمالی ایران پیدا کرده بود. یکی از معروف‌ترین آن گروه‌های سیاسی-نظامی، کمیته ستار بود که در منطقه گیلان فعالیت می‌کرد. در اعلائی که از سوی گروه بازرسی (هیات مفتشه) فرقه اجتماعین عامیون خطاب به عموم مجاهدین در گیلان

صرفنظر از گروه‌های سیاسی

گسترده‌ترین و فعال‌ترین شبکه تشکیلاتی سیاسی در ایام فترت و جنگ داخلی متعلق به حزب یا فرقه اجتماعین عامیون (مجاهدین) بود

صادر شد، کمیته ستار نماینده آن فرقه معرفی شده و اعلام می‌شود: «کارگزاران شعبه محترم ما کمیته ستار از ابتدای انقلاب تا کنون کارهای انقلاب را با کمال مهارت و جلالت پیش برده و اهالی مظلومه رشت را از چنگال خونین مجسمه استبداد (سردار افتخ) خلاص نموده و لازمه سعی و مجاهدت را مضایقه نکرده و تمام مشکلات را به آسانی حل کرده و در تکالیف راجعه خود، کاملاً از عهده برآمده. ما هیات مفتشه، اقدامات کمیته ستار را تقدیر و تحسین کرده و مختصر نواقض محسوسه‌اش را تکمیل نموده و بر عموم برادران مجاهد اظهار و توصیه می‌کنیم که در پیشرفت انقلاب ایران به آراء قطعی کمیته ستار اطاعت نمایند، تا از زحمت مجازات مصون باشند.»

گروه‌های سیاسی خارج از کشور

در دوره مورد بحث این شماره از درس-گفتارهای تاریخ احزاب ایران به دلیل وقوع جنگ داخلی در کشور، فعالیت گروه‌های سیاسی ایرانیان در خارج از کشور به شدت افزایش یافت. این گونه گروه‌ها عمدتاً در کشورهای همسایه ایران و یا در محدود کشورهای داخل در حوزه فرهنگی ایران از مصر تا هندوستان، به فعالیت مشغول بودند. از جمله این گروه‌ها می‌توان به انجمن برادران ایرانی در اسلامبول، جمعیت اتحاد و ترقی ایرانیان اسلامبول، کمیته زنان ایرانی، هیات علمیه نجف، انجمن وفاق ایرانیان در مصر و انجمن اسلامی عشق آباد اشاره کرد. انجمن سعادت اسلامبول به دلیل وضعیت خاص اسلامبول و نزدیکی آن شهر به آذربایجان و نیز حضور تعداد زیادی از ایرانیان در آنجا، نقش مهمی در ایجاد رابطه بین انجمن‌ها و گروه‌های سیاسی داخل کشور و انجمن‌های سیاسی فعال ایرانیان در خارج از کشور و به ویژه بین انجمن‌ها و گروه‌ها با مراجع و علماء مشروطه‌خواه نجف (آخوند خراسانی و آیت‌الله مازندرانی) داشت. از آن جمله می‌توان به چند تلگراف بسیار مهم از مراجع نجف (خراسانی و روسیه) و در اواسط ذی‌القعدة ۱۳۲۶ قمری / آذر ۱۲۸۷ اشاره کرد. در آن تلگراف مراجع مذکور ضمن تاکید بر نقش انجمن ایالتی آذربایجان به نیابت از مجلس شورای ملی، متذکر شدند: «انجمن سعادت ایرانیان! به موجب شکایات واصله از ملت ایران، مجدداً دولتیان [درصدد گرفتن] وجه خطیری از دولت متجاوز [روسیه] و صرف آن در [سرباز] سربازی ملت [هستند]. لہذا از جانب ماها که روساء روحانی ملت ایرانیم، به توسط سفراء و جراید رسمی به دول معظمه رسماً اعلان نمایند به موجب اصل ۲۴ و ۲۵ نظامنامه [قانون] اساسی، دولت ایران حق معاهده و اعطاء امتیاز و استقراض بدون اعضاء پارلمنت ملت ندارد. امروزه انجمن ایالتی تبریز به جای پارلمنت ملت ایران است. اگر قرض بدون اعضاء آن انجمن نباشد، ملت دار ایقایی آن نخواهد بود.»

ارزش و اهمیت فعالیت انجمن ایالتی آذربایجان در ایام فترت و جنگ داخلی در ایران، به وضوح از خلال دستورات مراجع نجف مشخص است. انجمن تبریز را به حق می‌باید سکاندار اصلی و رهبر گروه‌های سیاسی و نیز انجمن‌های ایالتی و ولایتی در سراسر ایران محسوب کرد. انجمنی که در پایسان جنگ داخلی (جمادی الثانی ۱۳۲۷ قمری / ژوئیه ۱۹۰۹ / تیر ۱۲۸۸) پیروزی مشروطه‌طلبان را با ارسال تلگرافی به مراجع نجف بدین شکل اعلام کرد: «از تبریز، [به] نجف، محضر مبارک حضرات آیات الله آقای خراسانی و آقای مازندرانی دام ظللهم. به میامین انفاس قدسیه تمام مقاصد مشروعه حاصل، محمد علی استغفا، علیحضرت احمد شاه به سلطنت برقرار، انقلاب هر مرکز مرتفع، وزراء از معتمدین انتخاب شدند.»

ناصرالدین شاه وارث تربیت‌های گوناگونی بود و همین امر در نهایت شخصیتی دوگانه در مواجهه با تحولات از وی پدید آورد. از یک‌سو کودکی‌اش میانه اختلافات مادر و پدر و بی‌مهری پدر گذشته بود و در این دوران بسیار تحت نفوذ مادرش قرار داشت.

گزارش تاریخ تجدد ایران ۶

پادشاهی ایستاده بر مرز تجدد

نگاهی به نقش و جایگاه ناصرالدین شاه در تجدد ایرانی

سمیرا دردشتی
خبرنگار



ماه طول کشید اما همین فرصت کوتاه کافی بود که شاهزاده نوجوان با مشکلاتی که در آینده پیش رو خواهد داشت آشنا شود.

ولیعهد در تبریز پول چندانی نداشت، به گونه‌ای که حتی در پرداخت مواجب ملازمان خود نیز دچار مشکل بود. در همین دوره یک بحران مذهبی نیز بر دایره مشکلات ناصرالدین‌شاه اضافه شد و آن آشوب مربوط به محاکمه باب بود که بر وسعت اختلافات مذهبی افزود. همچنین مدعیان حکومت و رقیبان ناصرالدین‌میرزا از جمله بهمن میرزا (عموی او) و عباس‌میرزا ملک‌آراء (برادرش) سخت در تکاپو بودند و این امر نیز آرامش را از ولیعهد جوان سلب کرد. با این حال درایت میرزا تقی‌خان امیرنظام که در این زمان در تبریز از احترام بسیاری برخوردار بود توانست ولیعهد هفده‌ساله را از بسیاری از دردها نجات دهد و به سلامت به تخت شاهی بنشاند.

شاه در مواجهه با غرب

ناصرالدین شاه را «شهریار جاده‌ها» لقب داده‌اند، چرا که هم در داخل ایران بسیاری سفر کرد و هم نخستین شاهی بود که پای سرزمین‌های دوردست گذاشت. سه بار از فرنگستان دیدن کرد اما نکته قابل توجه آن است که او تنها در هیئت یک بازدیدکننده منفعل به سفر نمی‌رفت و علاقه‌ای شگفت به ثبت آنچه تماشا می‌کرد داشت. البته کار نوشتن مخصوص سفر نبود، بلکه یکی از علایق ویژه او بود که تقریباً به صورت روزانه به آن می‌پرداخت. بنابراین یادداشت‌های بی‌شماره به صورت روزنامه خاطرات با ادبیات ملوکانه از وی برجای مانده است. به نظر می‌رسد او نیز به مانند بسیاری دیگر از سیاحان ایرانی با کمال حیرت در غرب نظر می‌کند و در توصیفات خود بارها طبیعت آن سرزمین‌ها را به بهشت تشبیه کرده و آن‌جا را سرزمین پریان لقب می‌دهد و در قیاس به دیده تحقیر در داشته‌های ایران نظر می‌کند. تا آنجا که در مواجهه با گدایان فرنگی نیز آنان را برتر از گدایان ایران دانسته و می‌گوید: «گداهای فرنگستان عوض گدایی سزای می‌زنند، کمانچه می‌کشند. هیچ سؤال نمی‌کنند». ظل‌الله در ایران در انگلستان کاملاً بی‌اختیار و شگفت‌زده است. جایی که حکومت

هیچ پادشاهی در تاریخ ایران تا به این پایه شخصیت دوگانه نداشته است و این امر ساخته زمانه و اجتماعی است که محل رشد و آگاهی او بود. ایستاده در مرز تجدد، دل در گرو قدرت مطلقه و شیفته تحول بود و این همه در کنار هم چه ناممکن به نظر می‌رسید. بنابراین گاهی به پیش می‌رفت و نگاهی به پشت سر داشت تا آنچه را تاریخ برایش به میراث گذاشته است از کف ندهد، چرا که زمانه در حال تغییر بود و افکار جدید روزه‌روز دامنه گسترده‌تری می‌یافت و درون جامعه ریشه می‌دواند. بنابراین می‌کوشید تجدد را به گونه‌ای گزینشی و تا آنجا که با مقام ظل‌اللهی او در تضاد نباشد به ایران گسیل دهد. در نتیجه پاره‌ای از صناعات برای نخستین‌بار از دروازه‌های ایران عبور کرد و مردم با چشم حیرت در آن‌ها نظر می‌کردند. اما در رابطه با مفاهیم مدرن نظیر قانون‌خواهی، دموکراسی، آزادی، شهروندی و... احتیاطی تمام وجود داشت و عمدتاً کوشیده می‌شد نادیده گرفته شود.

در میانه بیم و امید

وضعیت ولایتعهدی ناصرالدین میرزا تا زمانی که به کمک مادرش و میرزا تقی‌خان امیرنظام (امیرکبیر) در تهران تاج بر سر گذاشت نامعلوم بود. آذربایجان که بنا به سنت قاجارها همواره در دست ولیعهد بود در این زمان به دست برداران تنی محمد شاه ابتدا قهرمان‌میرزا و بعد از فوت او بهمن میرزا اداره می‌شد. به این ترتیب ناصرالدین میرزا به بهانه سن پایین به پایتخت فرخوانده شد و نه سال در تهران اقامت گزید. مجموعه شرایط و نیروهای فعال در صحنه سیاسی ایران به سود او نبود. خاندان دولو او را از خود نمی‌دانستند و برای قدرت‌یابی برداران محمدشاه می‌کوشیدند و این میان آصف‌الدوله دایی قدرتمند شاه از آنان حمایت می‌کرد. برای روس‌ها نیز همین ترجیح وجود داشت اما با ریزش‌های مهدعلیا با نمایندگان انگلیس و حاجی میرزا آقاسی صدراعظم تا حدودی ورق برگشت و در سال ۱۲۵۸ هجری نهایتاً دو قدرت خارجی تأثیرگذار در تحولات ایران سلطنت موروثی از پدر به پسر ارشد را مورد حمایت قرار دادند. به منظور تحکیم شرایط ولیعهد که در این زمان تازه وارد سنین نوجوانی شده بود و ۱۴ سال بیشتر نداشت، حاجی میرزا آقاسی رسیدن وی به سن بلوغ را اعلام کرد. به این ترتیب برای ولیعهد کلین‌خانم دختر احمدعلی میرزا نوزدهمین پسر فتحعلی‌شاه را به زنی گرفتند و او در فرصت کوتاهی تا مرگ پدر توانست ولیعهدی را برای خود مسجل کند. برای رسمیت بخشیدن هرچه بیشتر به این امر در حالی که محمدشاه بیمار بود، اجازه حکومت آذربایجان را از پسر تاجدارش گرفت. از زمان ورود ولیعهد به تبریز تا حرکت مجدد وی به سمت پایتخت برای به تخت نشستن در حدود هفت

عباس‌میرزا در حال مشق اصلاح بود. پدرش نیز در دوره حکمرانی کوشید اصلاحات آغاز شده را امتداد دهد و به‌ویژه در رابطه با اصلاح قشون و فرستادن دانشجویان جدید به اروپا تلاش‌هایی به همت میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی صورت گرفت. ناصرالدین شاه از جهتی ناگزیر به ادامه مسیر آغاز شده بود ولی بالاتر از آن به حمایت از این مسیر پرداخت. او بسیار بخت‌یار بود که سلطنت‌اش با برآمدن یکی از کاردان‌ترین مردان تاریخ ایران توأمان شد. از زمان حرکت ولیعهد از تبریز تا هنگام سعایت بدخواهان که منجر به صدور فرمان قتل امیر شد (این سیاه‌ترین رویداد سلطنت ناصر)، در حقیقت امیر کبیر زمامدار مملکت بود و ناصرالدین شاه تأییدکننده سیاست‌های وی به شمار می‌رفت. امیر در این دوره تا به آنجا بر شاه سلطه داشت که حتی موجب او را نیز محلود کرده و همچون پدری زیاده را به این امر اختصاص می‌داد. نخستین دوربین عکاسی در زمان محمدشاه به ایران وارد شد اما در این زمان هیچ ایرانی کار با این دستگاه را نمی‌دانست. ناصرالدین شاه که در سفرهای خود عکاسان بزرگ غربی را دیده و حتی سوژه عکاسی آن‌ها شده بود سخت به این هنر دل بست و در بازگشت به یکی از نخستین عکاسان ایرانی مبدل شد. امروزه آلبوم‌های مختلفی در آلبوم‌خانه کاخ گلستان وجود دارد که توسط شاه از درون حرمسرا عکاسی شده و دست‌نوشته‌هایی به عنوان شرح عکس به آن افزوده شده است. نکته قابل توجه این عکس‌ها آن است که سوژه اغلب آن‌ها زنان، خواجهگان و غلامانی بودند که سرتاسر تاریخ‌نویسی ایران از آنان سخنی به میان نیامده است.

در کار اصلاحات

ناصرالدین شاه وارث تربیت‌های گوناگونی بود و همین امر در نهایت شخصیتی دوگانه در مواجهه با تحولات از وی پدید آورد. از یک‌سو کودکی‌اش میانه اختلافات مادر و پدر و بی‌مهری پدر گذشته بود و در این دوران بسیار تحت نفوذ مادرش قرار داشت. از سوی دیگر از شیوه حکمرانی هر یک از پادشاهان قاجار چیزی در او تنه‌سین شده و می‌کوشید بتواند وارث مناسبی برای تاج و تخت باشد. او در تبریز دیده به جهان گشود، جایی که پدرزگر گش

از فرانسه به ایران آمدند، به تعویق افتاد. در این دوره نخستین دسته موزیک سلطنتی به سبک اروپایی شکل گرفت و به زودی آموزش موزیک نظام در دارالفنون نیز راه‌اندازی شد و کتاب‌های درسی در این رابطه تدوین و ترجمه شدند. همچنین سازهای مناسب برای موزیک نظامی به کشور وارد شدند. به علاوه شاه در سفرهای خود به اروپا با شماری از سازها آشنایی پیدا کرد. با ورود این سازها به ایران به تدریج نوازندگانی پیدا شدند که موسیقی ایرانی را با پیانو، ویلن، فلوت و کلارینت زیبا می‌نواختند که این امر از سوی شاه تشویق و حمایت می‌شد. ورود فنوگراف به ایران در اواخر دوره ناصری کار ضبط موسیقی را آسان کرد و نقشی چشمگیر در رواج آن در میان مردم داشت. عکاسی هنر دیگری است که شاه سخت به آن علاقه‌مند بود و در اوقات فراغت خود زمان زیادی را به این امر اختصاص می‌داد. نخستین دوربین عکاسی در زمان محمدشاه به ایران وارد شد اما در این زمان هیچ ایرانی کار با این دستگاه را نمی‌دانست. ناصرالدین شاه که در سفرهای خود عکاسان بزرگ غربی را دیده و حتی سوژه عکاسی آن‌ها شده بود سخت به این هنر دل بست و در بازگشت به یکی از نخستین عکاسان ایرانی مبدل شد. امروزه آلبوم‌های مختلفی در آلبوم‌خانه کاخ گلستان وجود دارد که توسط شاه از درون حرمسرا عکاسی شده و دست‌نوشته‌هایی به عنوان شرح عکس به آن افزوده شده است. نکته قابل توجه این عکس‌ها آن است که سوژه اغلب آن‌ها زنان، خواجهگان و غلامانی بودند که سرتاسر تاریخ‌نویسی ایران از آنان سخنی به میان نیامده است.

شاه هنرمند

در شمار شاهان تاریخ که عمدتاً سرگرم سیاست و کشور گشایی بودند، ناصرالدین شاه را باید در زمره شاهان هنردوست و بالاتر از آن هنرمند قرار دهیم. علاقه او طیف گوناگونی از هنرها را شامل می‌شود و عصر وی دوره رونق بسیاری از هنرهای جدید یا مهجور مانده است. شاه در سفرهای خود به اروپا با هنرهای مختلفی آشنایی پیدا کرد و به فراگیری آن نیز همت می‌گماشت. او در قصرهای اروپایی تابلوهایی بی‌نظیر نقاشی را ملاحظه کرد و شیفته آن‌ها شد. او در کنار بسیاری از دست‌نوشته‌ها و خاطرات روزانه خود تصاویری را نقاشی کرده است که از علاقه او به این هنر حکایت دارد. شعر از دیگر حوزه‌های مورد علاقه شاه بود و دوره وی عصر رونق شعر فارسی است. از سلطان صاحبقران نیز دیوان شعری برجای مانده که بیانگر احساسات و لطافت روح اوست. گذشته از این‌ها دوره ناصری را باید عصر رونق موسیقی در ایران بدانیم. موسیقی به شیوه غربی برای اولین‌بار در امتداد تجدید سازمان ارتش وارد ایران شد و در دوره عباس‌میرزا سر و صدای زیادی به پا کرد و استفاده از آن مورد اعتراض برخی از متشرعین قرار گرفت. عباس‌میرزا در این زمان ناچار شد برای اصلاح کار ارتش از برخی مراجع فتوی بگیرد و در رساله جهادیه میرزا ابوالقاسم قائم مقام نیز به برخی از شبهات پیرامون آن پاسخ داده شد اما استفاده گسترده از موسیقی در نظام تا دوره ناصری که دو کارشناس موسیقی نظامی

مدرنیته‌ظاهری

در نیمه دوم سلطنت ناصرالدین شاه رفته رفته بر شمار فرنگ‌رفتنگان افزوده شد و سفرنامه‌های مختلف از یک‌سو و روزنامه‌ها از سوی دیگر به مجاری نوین آگاهی مبدل شدند. سیاست‌نامه‌نویسی که از سنت‌های دیرین در میان اهالی قلم و دبیران ایرانی بود مقارن با تحولات جدید کارویژه کهن خود را از دست داد. روشنفکرانی چون آخوندزاده، ملکم‌خان و زین‌العابدین مراغه‌ای روشی تازه

در این باب پدید آوردند و در ادامه این مسیر رجال اصلاح‌طلبی چون مستشارالدوله و مجدالدوله نیز آثار خود را به این شیوه نو به رشته تحریر درآوردند. در این نوشته‌ها شاه مقام قدسیت گذشته خود را از دست داده و تأثیر افکار نو غربی در آن‌ها آشکار است. هرچند که در این دوره نیز رساله‌های مختلف و متون مذهبی می‌کوشیدند به شیوه دوره‌های گذشته مقام ظل‌اللهی شاه را مورد

تأیید قرار دهند، ولی از یک‌سو با ورود افکار جدید مبانی مشروعیت دچار دگرگونی می‌شد و از سوی دیگر عدم توانایی شاه در کنترل مخالفان و شورش‌های داخلی که در سال‌های پایانی نوعی ناامنی را برای کشور به ارمغان آورده بود، ارزش



کند. اغلب شورش‌های این دوره در امتداد شورش‌های سنتی و در اثر فقر، اختلافات مذهبی و قومی و تلاش برای تجزیه‌طلبی و قدرت‌طلبی بروز می‌کرد. به عبارتی با تلاش اصلاح‌طلبان دستگاه حکومت، شاه همزمان با بسیاری از روشنفکران در حال آگاه شدن از تحولات تمدنی غرب بود. با این حال برخلاف بسیاری از کسانی که در همین زمان از غرب بازگشته و بر لزوم تغییرات

در ساختار حکمرانی تأکید می‌کردند، وی تغییر در ساختار حکومت را هرگز در دستور کار خود قرار نداد و محدود شدن حاکمیتش را برنمی‌تابید. به جای آن راهی میانه را پیش گرفت و دست به انتقال مظاهر تمدنی جدید مانند پست، تلگراف، راه‌آهن و... زد. مسیری که پس از وی نیز توسط اخلاص علی‌رغم مشروط شدن حکومت کم و بیش ادامه یافت و روح مدرنیته را نادیده گرفت.

این جایگاه را نسبت به گذشته دگرگون کرد و محصول این منزل نگاه، شاه کشتی به دست مردم بود. ناصرالدین شاه در تمام مدت حکومت خود میان یک دوگانه زیست. در دوره سلطنت وی جامعه هنوز آتچنان آگاه نشده بود که از شاه شیوه مدرن حکومتمداری طلب

داستان یک جدایی

بررسی زندگی عبدالرضا نیکبین رودسری؛ از کانون نشر حقایق اسلامی تا سازمان مجاهدین خلق



● مهدی دریس‌پور
روزنامه نگار

معتقدند میان مؤسسان سازمان گرایش به مارکسیسم و نگاه تخفیفی به اسلام وجود داشته است و این گرایش طی سال‌ها پرداخت و فریه شده است؛ تا آنجا که تغییر ایدئولوژی حاصل شده است. معتقدان به این نظر برای تحکیم نظریه و اثبات ادعای خود به خاطرات و گفته‌های اعضای درون سازمان که از روی تقيه و به فرمان مناسک دینی را اجرا می‌کردند، استشهاد کرده و می‌گویند ما از بدو امر با یک سازمان مارکسیست رویه‌رو بوده‌ایم که تنها به مذهب به‌مثابه یک پوسته می‌نگریسته است.

● نیکبین پس‌اسازمان

نیکبین پس از انصراف از حضور در سازمان به‌عنوان حسابدار در «کارت‌سازی میهن» استخدام شده و سپس ازدواج می‌کند. تدارکات ازدواج و مراسم حضور در دوستان سابق در مراسم ازدواج وی را برخی به‌عنوان سند پایداری روابط حسنه او با رفقای سازمانی‌اش دانسته‌اند. «او از آن جهت که در زمان ازدواج پولی نداشته مبلغ پنج‌هزار تومان از سعید محسن قرض نموده و در شب عروسی خود سعید محسن، محمد حنیف‌نژاد، منصور بازرگان و پوران بازرگان را دعوت می‌نماید. اما این پایان کار عبدی و سازمان نبوده نیکبین که در سال ۱۳۴۳ به دلیل ارتباط با نهضت آزادی تحت تعقیب ساواک قرار گرفته و از تور ساواک رهایی یابد، در سال ۱۳۵۲ دستگیر شد. او پس از بازجویی به اتهام اقدام علیه امنیت کشور به ۱۸ ماه حبس محکوم شد ولی به دلیل رد پیشنهاد مصاحبه تلویزیونی چند ماه دیگر را در زندان سپری کرد. آخرین خبر سیاسی از نیکبین مربوط به آزادی وی از زندان در مرداد ۱۳۵۵ است و از آن زمان به بعد جز در محافل دوستانه لب به سخن نگشود.

نیکبین رخ نداده است و جدایی او بدون درگیری و به‌طور مسالمت‌آمیز صورت گرفته است. این در حالی است که به تعبیر بهمن بازرگانی «شاید کسی که برای مبارزه آمده بود و می‌خواست کنار بکشد، باید کشته می‌شد. این مسأله آن موقع رواج داشت چون مسأله امنیت و اسرار مطرح بود. و فردی که می‌خواست کنار برود به این سادگی نمی‌توانست.» و این مسأله درباره عبدی دوچندان می‌شد چرا که وی عضو ساده سازمان نبود بلکه جزوی از مرکزیت و به بیانی کانون تولید فکر سازمان بود.

۲) تشکیل گروه ایدئولوژی: گروه ایدئولوژی سازمان به جهت تدوین مواضع و در پی بروز تناقضات در برنامه آموزشی سازمان پدید آمد. تشکیل این گروه را بعضی امری طبیعی و با هدف جمع‌بندی مباحث مطرح‌شده میان مرکزیت سازمان دانسته‌اند اما دو اشاره نشان می‌دهد که لاقلاً بخشی از انگیزه تشکیل این گروه مرتبط به جدایی عضو مهم مرکزیت بوده است. نخستین اشاره در بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان است که در آن تقبی به جدایی نیکبین زده می‌شود و دومین اشاره مربوط به حسین روحانی است که می‌نویسد: «نبودن رسالت تدوین‌شده از یک سو و پیشامد جریان عبدی و احساس این مطلب - به‌خصوص از سوی محمد حنیف‌نژاد - که این جریان زنگ خطری است که باید سازمان را متوجه نقایص و کمبودهای آموزش ایدئولوژیک خود بنماید از سوی دیگر، موجب شد تا در این باره بحثی در مرکزیت سازمان و به تبع آن با مسئولین درجه اول به عمل آید...»

۳) تغییر ایدئولوژی سازمان: بر پایه این فرض که علت جدایی نیکبین از سازمان را گرایشات مارکسیستی وی دانسته‌اند، برخی که قائل به انحراف اولیه سازمان بوده‌اند

یک بیماری فرضی پنهان کرده است. ۲) نظریه مارکسیست بودن: بعضی معتقدند نیکبین اعتقاد داشته است که اسلام پاسخگوی مبارزه نیست و پایبندی به آن را موجب کسندی و انحراف مبارزه می‌دانسته است و بر همین اساس گرایش وی به مارکسیسم را نتیجه گرفته‌اند. ولی در مقابل بعضی کتاب‌ها به متن بازجویی‌ها و اظهارات وی در زندان اشاره می‌کنند که همواره بر مسلمان و مقید بودن خود تأکید داشته است.

۳) نظریه ضعف انگیزه مبارزاتی: بعضی معتقدند به دلیل جو حاکم بر کشور و همچنین تجربه شکست مبارزه مسالمت‌آمیز نهضت آزادی او نسبت به مبارزه دل‌سرد شده و انفعال بر او حاکم شده است که سر این نظریه نیز اتفاق نظر وجود ندارد.

۴) نظریه عمل‌گرایی رادیکال: چهارمین نظریه‌ای که مقابل نظریه سوم نیز قرار می‌گیرد، حکایت از این دارد که نیکبین فعالیت سیاسی را نوعی مماشات می‌پنداشته و بر آن بوده است که جز ترور شاه به مثابه نقطه اتصال تمام لولاهای رژیم راه دیگری پیش روی سازمان نیست و این گونه راه وی از مماشات کنندگان جدا شده است.

فارغ از تأیید یا رد هر یک از موارد، جدایی عبدی و تبعات آن را می‌توان از چند منظر مورد توجه قرار داد:

۱) تصفیه خونین: یکی از نقاط پررنگ تاریخچه سازمان مجاهدین را تغییر ایدئولوژی و تصفیه‌های توم با آن می‌دانند. در زمان اعلام بیانیه تغییر مواضع (۱۳۵۴)، مجید شریف‌واقفی و مرضی صمدیه لایف به دلیل مواضع انتقادی‌شان به ترتیب خائن شماره یک و خائن شماره ۲ نامیده شدند و بخش‌چپ‌شده سازمان پروژه تصفیه‌شان را کلید زده اما زمانی که به عقب بازمی‌گردیم (۱۳۴۷)، می‌بینیم که این پروژه در مورد

را تشکیل می‌داد، می‌نمود. «و همچنین سعید محسن می‌گوید: «[عبدی نیکبین] چون از لحاظ مطالعات اقتصادی نسبت به ما جلو بود من و محمد حنیف‌نژاد در این مورد از وی استفاده می‌کردیم. او تا اوایل سال ۴۶ در جریان کارهای ما بود و در بعضی از موارد آموزشی همفکری می‌کرد، به‌خصوص کتاب‌های اولیه که اغلب کتاب‌های درسی دانشکده حقوق بود وی همه را مطالعه و تجویز می‌کرد.» حاصل این نگاه و روش نیکبین جزوه «مبارزه چیست؟» بود که کنار دیگر جزوات همچون شناخت، راه انبیا، راه بشر، تکامل، اقتصاد به زبان ساده، امام حسین، مقدمه‌ای بر مطالعات مارکسیستی در زمره آثار تئوریک سازمان برشمرده می‌شود. نیکبین چنانکه سایر اعضا روایت کرده‌اند، تدوین و نگارش مقالات و متون آموزش سیاسی را به عهده داشت و از پذیرش مسئولیت تشکیلاتی و آموزشی استکفافی می‌ورزید.

● روند جدایی

جدایی اعضا از سازمان مجاهدین خلق از دوران طفولیت این تشکل آغاز شده و طی سال‌ها اشکال متفاوتی به‌خود گرفته است؛ از این گذشته عاقبت جداشدگان نیز متفاوت بوده است. نیکبین در سال ۱۳۴۷ راه جدایی از سازمان را پیش می‌گیرد که این رخداد را معلول چند علت متفاوت دانسته‌اند:

۱) نظریه صرع: اولین و شاید مشهورترین نظر درباره جدایی نیکبین از سازمان را ابتلای وی به بیماری صرع دانسته‌اند. بیماری صعب‌العلاجی که می‌توانست مانع حضور همه‌جانبه وی در مبارزه باشد. اما این نظریه از سوی برخی دوستان وی رد شده است؛ آنگونه که می‌گویند سازمان به جهت حفظ نیروهایش تناقضات عبدی را پشت

خود را این چنین بر شمرده است: «ثبات غلط بودن روش امروز مسلمان، و بیان تسامح و تقصیری که نسبت به دین خویش می‌نمایند، و لزوم فعالیت کامل در تعریف و ترویج آن، و وجوب به خود آمدن از این غفلت و کسالت و بی‌خبری به‌طور سریع و فوری... ایجاد حرارت دینی و غرور ملی و تقوای دینی و سیاسی، در قلوب زن و مرد و پیر و جوان و عوام و خواص.» از این رو شاید بتوان پیوند نیکبین با سازمان را در راستای نیت‌هایی دانست که توسط کانون نشر حقایق اسلامی در ذهن او ساخته و پرداخته شده بود.

● مغز متفکر سازمان؟

عبدالرضا نیکبین را کنار محمد حنیف‌نژاد و سعید محسن به‌عنوان یکی از سه مؤسس سازمان مجاهدین خلق در سال ۱۳۴۴ می‌دانند. هر چند که سر این گزاره اختلافاتی وجود دارد؛ آنگونه که مجاهدین وی را در زمره بنیان‌گذاران ندانسته و سازمان پیکار در تاریخچه خود او را از جمله بنیان‌گذاران قلمداد کرده است. به هر روی آنچه که روی آن اتفاق نظر وجود دارد این است که وی از درون کوی دانشگاه با سعید محسن مرتبط شده و پس از مدتی بر عمق رابطه‌شان افزوده شده است؛ تا آنجا که او تحصیل خود را ناتمام گذاشته و وقت خود را مصروف پایه‌گذاری تشکیلات کرده است. هر چند که خود بیماری صرع و عدم توانایی را علت اصلی ناتمام شدن تحصیل عنوان می‌کند.

حسین روحانی درباره پیوند نیکبین و سازمان می‌نویسد: «[عبدی نیکبین] وقت خود را صرف مطالعه و به اصطلاح کار تئوریک و تهیه و تنظیم مقالات و متون سیاسی و اقتصادی که بخشی از برنامه آموزشی کلاس‌ها و حوز‌ها [ی تشکیلاتی]

گویی بنا نیست داستان سازمان مجاهدین خلق و بازیگران آن کهنه شده؛ یکبار در سالگرد تأسیس، یکبار در سالگرد تغییر ایدئولوژی، یکبار در سالگرد عملیات مرصاد و این‌بار مرگ عبدالرضا نیکبین به‌عنوان یکی بنیان‌گذاران. پیوند نیکبین و سازمان از مواردی است که همواره میان تاریخ‌پژوهان و تحلیل‌گران متمرکز بر این حوزه محل بحث بوده است. از نحوه ورود و ارتباط با دیگر بنیان‌گذاران تا چرایی جدایی وی از تشکیلی که خود مؤسس آن بود و برخوردی که سازمان با وی داشت.

● نیکبین که بود؟

عبدالرضا نیکبین رودسری که رفقایاش عبدی صدایش می‌کردند، در سال ۱۳۲۱ در مشهد زاده شد و تا اتمام تحصیلات متوسطه در همان شهر حضور داشت. پیشینه فکری او را به کانون نشر حقایق اسلامی مرتبط دانسته‌اند؛ محفلی که وی در سال‌های آخر دوره دبیرستان و پیش از رفتن به تهران با آن ارتباط برقرار کرد. نیکبین که برای تحصیل در رشته ریاضی به دانشگاه تهران رفته بود با انجمن اسلامی دانشگاه و نهضت آزادی مرتبط شد؛ ارتباطی که صحت آن با رجوع به جلد اول خاطرات لطف‌الله میثمی تأیید می‌شود؛ آنجایی که وی نیکبین را از جوانان مرتبط نهضت می‌داند و از همکاری‌اش در تهیه یک اعلامیه سخن می‌گوید. مهم‌ترین پیوند فکری نیکبین تا پیش از حضور در مرکزیت سازمان، کانون نشر حقایق اسلامی بوده است. در نوشته‌ای که با عنوان نیات ما درباره این کانون منتشر شده است، می‌خوانیم که این کانون اهداف

مقاله «مبارزه چیست؟»

بزرگ را امپریالیسم می‌شناسیم. تکامل با وجود سلطه امپریالیسم امکان‌پذیر نیست. به همین دلیل است که مبارزه را در عصر کنونی رهایی ملت از چنگال امپریالیسم تعریف می‌کنیم...»

۲) درک علمی بودن مبارزه: «مبارزه فن است و اتفاقاً یکی از پیچیده‌ترین فنون بشری باید به حساب آورده شود؛ چون سر و کارش با جوامع انسان‌ها است... علم مبارزه عبارت است از علم رهایی ملت‌ها از چنگال امپریالیسم.»

۳) درک مسأله استثمار، مسأله حیات مادی بشر و نقش سازنده آن در تاریخ: «انسان‌ها ذاتاً محتاج آفریده شده‌اند و احتیاجات طبیعی، تازیه‌های اصلی تکامل هستند. امپریالیسم با استثمار جوامع، مانع ارضای نیازهای انسان‌هاست.

نسخه چاپی و عمومی مقاله «مبارزه چیست؟» که به قلم نیکبین به نگارش درآمده است، به زعم مطلعین از جمله منابع کم‌دسترس است. اما برای مرور کلیات آن می‌توان به «بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران» که مهرماه سال ۱۳۵۴ به قلم تقی شهرام به نگارش درآمده، مراجعه کرد. در مقاله «مبارزه چیست؟» در راستای تعریف مبارزه سخن از اصول و راهبردهایی به میان می‌آید که بعدها مورد استفاده شهرام نیز قرار می‌گیرند.

۱) پذیرش اصل تکامل عمومی جهان: «...به‌طور کلی مبارزه را از نقطه نظر خودمان چنین تعریف می‌کنیم: مبارزه عبارت است از برداشتن هر گونه سدی از راه تکامل بشریت. در حال حاضر سد

نامه مجاهدین به آیت‌الله میلانی

جهت هدف‌های حقیقی و معین آن‌ها نه خفقان افکار آزادیخواهانه و سرکوبی حق‌طلبان.

۷- دوستی صمیمانه با همه ملل اسلامی و دول آزادشده اسلامی.

۸- تقییح همدستی با دولت پوشالی اسرائیل و ترویج صهیونیسم؛ مورد تأیید کامل ما اعضاکنندگان ذیل است:

۱- عبدالرضا نیکبین ۲- لطف‌الله میثمی ۳- محمدحسین طاهری ۴- سید مرتضی (تراب) حق‌شناس ۵- جواد حکیم‌زاده ۶- قدس گرجی ۷- سیدعلی ابریشمی ۸- سیدابریشمی ۹- سیدمجتبی مفیدی ۱۰- سیداحمد طباطبایی ۱۱- احمد مکارچی ۱۲- مصطفی مفیدی ۱۳- حسن طباطبایی ۱۴- حسن افتخارجهرمی، ۱۵- محمودسامی گر



زحمت‌کشانش

۵- جلوگیری از حیف و میل اموال عمومی یا صرف آن برای خواص خودی.

۶- استخدام نیروهای مسلح کشور در

متن نامه به آیت‌الله میلانی در تشریح اهداف روحانیت و حمایت از امام خمینی بسمه تعالی

به حضور مبارک حضرت آیت‌الله العظمی جناب آقای حاج سیدمحمدهادی میلانی دام ظلّه العالی هدف‌های مقدس روحانیت به پیشوایی مجاهد عالیقدر حضرت آیت‌الله‌العظمی حاج آقا روح‌الله خمینی که عبارتند از:

۱- استقرار حکومت مردم بر مردم. ۲- اجرای فوری انتخابات آزاد. ۳- رعایت توافق قوانین مصوبه با موازین حقوق اسلامی و لغو هر گونه فرمان شخصی و تصویب نامه وزارتی که به عنوان قانون نامیده می‌شود. ۴- بهبود وضع اقتصادی مردم ایران به‌ویژه طبقات کارگر و دهقان و دیگر

هنرمند میان‌ه‌رو

تصویر کمال‌الملک؛ (در سالگرد درگذشت او):

خوانش انقلابی علی حاتمی یا پرت‌تری مردی که محافظه‌کار بود؟



محمد غفاری که لقب‌اش بر نام‌اش سیقت گرفته در تاریخ هنر ایران. «کمال‌الملک»؛ صفتی که در ذات خود بیان‌گر شکلی‌ست از تمامیت‌خواهی که شاهان قاجار بسیار به آن شایق و مشتاق بودند. در بیست و هفتم مرداد مرگ این نقاش مهم ایرانی هفتاد و هفت ساله می‌شود. چهره‌ای که مانند بسیاری از شخصیت‌های کلاسیک تاریخ هنر در ایران، به خصوص در دوران مشروطه اسیر خوانش‌های متعدد و گاه خارج حقیقت شده است. این که کمال‌الملک در نقاشی ایران چه جایگاهی دارد بحثی‌ست بسیار مهم، چه اصولن مکتبی که ساخت و بعد به دست شاگردانش ادامه پیدا کرد، منشایی بود برای تقسیم نقاشی ایران به دو یا حتا سه گرایش بسیار مهم. از سنت‌گرایان آکادمیست گرفته تا مدرنیست‌های متمایل به هنر آبستره. کمال‌الملک بسیار طولانی‌زیست چیزی نزدیک نود و پنج سال. تصویری که در دهه‌های اخیر از او در ذهن نسل‌های مختلف ایران شکل بسته، عمدتاً بازمی‌گردد به فیلم مهم و درخشان علی حاتمی. فیلمی با نام «کمال‌الملک» که بارها از رسانه‌های مختلف پخش شده و چهره‌ای را که علی حاتمی از این نقاش تصور شده بود، اشاعه داد اما کمال‌الملک، آن‌که حین امضای فرمان مشروطه کنار شاه قاجار نشسته آیا چنین بود؟ بی‌تردید خیر... علی حاتمی، کمال‌الملکی ساخت که متفاوت بود.

● مردی از دل سنت

محمد غفاری عکس آن‌چه علی حاتمی در فیلم‌ش تصویر می‌کند، نه کودکی بود تنها و نسبتاً ناشناخته که ناگهان توجه شاه قاجار؛ ناصرالدین به او جلب شود، نه نوجوانی که حمایتی از او نشد. محمد غفاری بردارزاده‌ی یکی از مهم‌ترین چهره‌های هنری کل تاریخ ایران است؛ ابوالحسن غفاری، مشهور به صنیع‌الملک. اگر کمی دیگر نیز دارد؛ «پیدر گرافیک» ایران. صنیع‌الملک بعداً انتشار اولین روزنامه‌ی دولتی در ایران یعنی «وقایع‌الافتاحیه» مدیر هنری و ناظر چاپ‌اش بود. هرچند این دو صفت در روزگار ما تعاریف دیگری دارند اما باید گفت دور نبوده‌اند نسبت به کار مدیران هنری امروز. صنیع‌الملک که شیفته‌ی تجربه‌های نو بود، شاید بیش از بردارزاده‌ی مشهورش در تحولات هنری در ایران نقش داشته باشد. که هم او بود که دو پسرادر، یعنی محمد و ابوتراب را به تهران آورد و در دارالفنون ثبت‌نام کرد. صنیع‌الملک به ایتالیا سفر کرده بود و در رم و ونیز و فلورانس مشق نقاشی کرده بود. او که آثار فراوانی از خود باقی گذاشته است، در ساخته‌شدن دو بردارزاده‌ی خود تأثیر بسیار زیادی داشت و چنین نبود که این دو به خصوص کمال‌الملک بتوانند در ساختار نسبتن بسته و متصلب آن دوران به راحتی بدون حمایت‌های مالی و خانواده‌گی‌شان نشو و نما کنند. ابوتراب غفاری بیش از

برادرش به سمت کار روزنامه متمایل شد و در روزنامه‌ی «دولت علیه ایران» کار خط و نقاشی و گراورسازی می‌کرد اما به سرعت به سمت نشریه‌ی دیگر متمایل شد و برای همین بسیاری از آثار او در روزنامه‌ی «شرف» منتشر شدند و ناگهان در بیست و هفت سالگی خودکشی کرد. قصه‌ی عجیب این برادر از حفزه‌های مهم روایت خاندان غفاری‌ست. چه چند نسل «نقاش‌باشی» در این خاندان وجود داشته که بیان‌گر شکلی از امتداد کاری‌ست و حتا شغلی طبقاتی. مرگ تراژیک ابوالحسن غفاری، آن هم خودکشی، همیشه مسکوت باقی ماند. اما محمد غفاری که عملن به نمادین‌ترین نقاش ایرانی کلاسیک تبدیل شد نیز راهی خاص‌تر پیمود. او بنا بر عرف و اجبار زمانه‌اش خود را به دربار نزدیک کرد. ناصرالدین‌شاه به واسطه‌ی شناخت کاملی که از عمومی او داشت، اجازه داد این عضو جوان خاندان غفاری از امکانات دولتی استفاده کند؛ چیزی که در ذهن انقلابی علی حاتمی و بنابر روایت شخصی‌اش از مفهومی به نام کمال‌الملک جایی نداشت.

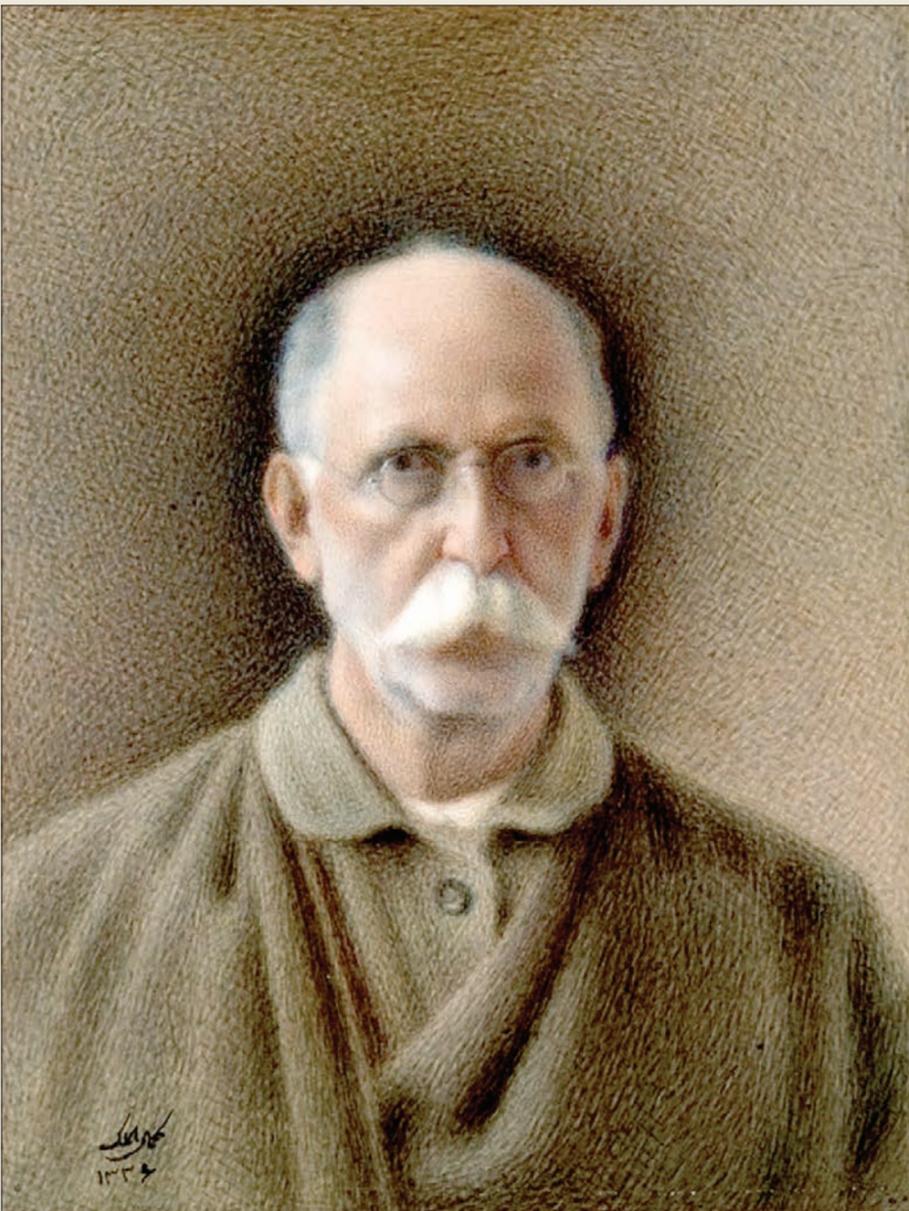
اما کمال‌الملک محصول ثروت و موقعیت دربار قاجار بود و پشتوانه‌ی خانواده‌گی نقاش و البته تلاش او. در واقع اگر به محیطی که در دوران ناصر برای این نقاش مهیا می‌شود دقت کنیم، درمی‌یابیم که او تا چه حد ناچار بوده به ساختارهای حکومت توجه نشان دهد. هرچند تصویری که علی حاتمی از کمال‌الملک برای ما ساخته، بیان‌گر مردی آزاده و قائل به اصلاحات است اما با مطالعه در آثار و احوالات او به خوبی می‌شود دریافت که این نقاش چندان توجهی به مسائل سیاسی روزمره‌ی خود نداشت. برای درک این امر ناچار هستیم به خاطر تان‌بی‌اومر که شکل قدرت و هنرمند در دوران قاجار به خصوص ناصری، متفاوت بود از چیزی که ما امروزه در ذهن مان داریم. بسیاری از مشهورترین تابلوهای کمال‌الملک در زعامت و حمایت دربار کشیده می‌شوند. چه در غیر این صورت اصلن ممکن بود او به منصفی ظهور نرسد. دلیل‌اش هم کاملن واضح است؛ کاری چون نقاشی، اعم از نگارگری کتاب (که عمده‌ی تاریخ نقاشی ایران در این ساختار طبقه‌بندی می‌شود)، چه دیوارنگاری، نقاشی روی شیشه و در عین حال تابلو کشیدن، نیازمند امکاناتی بود که در زمانه‌ی کمال‌الملک بسیار گران و محدود از آب درمی‌آمد. ابزار نقاشی چیزی نبود که در دسترس و علاقه‌ی همه‌گان باشد. اگر به سنت نقاشی ایران هم بازگردیم، به خوبی می‌بینیم که مهم‌ترین مکاتب نگارگری ما از جمله مکاتبی چون هرات، اصفهان و تبریز در ساخت حمایت سلسله‌هایی چون تیموریان یا صفویه شکل گرفته. متأسفانه نگاه مارکسیستی در تمام این سال‌ها سعی در حذف عامل سلطنت به عنوان حامی کلاسیک هنر داشت و تبدیل‌اش به امری حاشیه‌ای. حاتمی نیز از این تفکر مصون نماند. چه کمال‌الملک به شخص ناصرالدین علاقه‌ای قلبی داشت و سال‌هایی طولانی در دربار او نقاشی کرد. این امر نه به معنای کاری به اجبار که پیروی از سنتی کهن بوده است، زیرا از معدود مراکز ثروتی که می‌توانست پول بابت نقاشی بپردازد، دربار بود و دولت‌مردان‌اش. کافی‌ست به یاد آورید جامعه‌ی شهری ایران را در زمانه‌ی ناصری. در انبوه متن‌هایی که باقی مانده، این نکته مبرز است که امری به نام نقاشی چندان تعریفی برای این جامعه نداشت. شاید

● نقاش و مشروطیت

محمد غفاری تقریباً در روزهای منتهی به مشروطه به ایران بازمی‌گردد. به پایتخت ملتپ که خواهان فرمان مشروطه و تاسیس پارلمان است. او در این دوره عملن در موضعی بی‌طرف باقی می‌ماند. نه مانند مثلن عارف قزوینی و میرزاجهانگیرخان به مشروطه‌خواهی همه‌جانبه تبدیل می‌شود، نه مانند ایرج‌میرزا مخالف آن. او مشغول تماشای اتفاق‌ها می‌شود. از سویی کمی هم‌دلی نیز با مشروطه‌چی‌ها دارد که دلیل عمده‌اش مشکلات عدیده‌اش است با اتابک‌وزیر و البته شخص مظفرالدین‌شاه.

به قولی او در خفا چند متن تجددطلبانه را نیز از فرانسه به فارسی بازمی‌گرداند که بین روشنفکران با استقبال روبه‌رو می‌شود. اما فعالیت تجددخواهانه‌ی او در همین اندازه است و به هیچ‌وجه به آن تصویر درخشانی که حاتمی در فیلم نشان می‌دهد، مبنی بر حضور او حین امضای فرمان مشروطه نمی‌انجامد. کمال‌الملک در این دوران نقاشی مهم است اما پریشان. او که به سیاق قرن‌ها کار هنری عادت به حمایت دربار داشته، در این فضا کنار می‌نشیند؛ کنارنشستی که با تاسیس مدرسه‌ی صنایع مستظرفه همراه است. او به نوعی بعد عمومی‌اش و امیرکبیر سومین مدرسه‌ی مدرن را در ایران تاسیس می‌کند که البته مخصوص هنرهای تجسمی از جمله نقاشی‌ست. این حرکت کمال‌الملک دوران تازه‌ای در زنده‌گی او را رقم می‌زند. بسیاری از شاگردان سالیان بعد او در این مدرسه گرد هم می‌آیند و مکتب نقاشی سنتی ایران را که به آکادمیسین‌ها مشهور شدند پایه‌گذاری می‌کنند. کمال‌الملک در این مدرسه به تدریس هنرهای سنتی ایران مانند طراحی فشرش، منبت‌کاری، حکاکی روی چوب و فلز و... نیز اهمیت می‌دهد و از سویی صدیقی را نیز برای تدریس مجسمه‌سازی استخدام می‌کند. هنر کمال‌الملک در روزگار تازه‌ای که پهلوی‌ها در حال بنیان‌نهادنش هستند اختلاف دارد. شاگردان پرشمارش را کنار خسود می‌بیند. به هر حال او در حوالی سال ۱۳۰۷ از تهران به نیشابور می‌رود. در این کوچ دلایل کاملن شخصی هستند. آن دیدار تاریخی که حاتمی بین رضاخان و کمال‌الملک طراحی می‌کند، بیشتر از هر چیز افسانه‌ای به نظر می‌رسد که احتمالن

برآمده است از ذهن خلاق کارگردان. چه او در مقاصد هنرمند حق جعل تاریخ دارد و کمال‌الملکی که او می‌سازد، مختص اوست و شاید برای همین چنین زنده مانده است. نقاش کلاسیک ایرانی که موفق می‌شود بازخوانی نسبتن دقیقی از مکتب نقاشی باروک و تاحدوی رنسانس اولیه در ایران ارائه دهد، در سال‌های پایانی عمر منزوی و تنها در ملک خود می‌زید. نود و پنج سال. او یک سال قبل سقوط رضاخان پهلوی و در حالی که به خاطر حادثه‌ای یک چشم خود را هم از دست داده بود از دنیا می‌رود. قصه‌ی زیست او مسیری کاملن روشن دارد و شاید برای همین است که کمتر زنده‌گی نامه‌نویسی تا قبل علی حاتمی توجه چندانی به او کرده بود. زیرا با وجود آمدن نگاه‌های چپ‌گرا از یک‌سو و نقاشان مدرنیست ایرانی و افتتاح گالری آبدانا در اوایل دهه‌ی بیست از سویی دیگر، کمال‌الملک یکی از نشانه‌های ارتجاع تصور شد؛ نقاشی که حکومتی دانسته شد و بدون درک ظرف تاریخی‌اش دربار‌اش حکم صادر کردند. نکته‌ی بسیار مهم این که شاگردان مهم او مانند تجویدی نیز در نبردی چند ساله با مدرنیست‌ها به این صفت واپس‌گرا متهم شدند؛ صفتی که شاید دربار‌هی کارشان صادق باشد اما بیش از هر چیز اشاره داشت به نگاه سیاسی استادشان. با کمی مطالعه می‌توان دید که از قضا کمال‌الملک نگاه واقع‌بین‌تری داشته نسبت به مفاهیم و اتفاق‌هایی که پیرامون او در جامعه در حال رقم خوردن بوده است. گفتمان چپ با برجسب زدن به او به عنوان نقاشی درباری و استعانت به برخی تابلوهای او که از مردم کوچ و بازار کشیده شده، تمام دستاوردهای هنری او را در چنین کلیتی خلاصه کرد. در این فضا و باور است که کار علی حاتمی اهمیتی دو چندان پیدا می‌کند. او تلاش دارد خوانشی انقلابی‌تر از کمال‌الملک ارائه دهد که همین امر باعث بازگشت او می‌شود به حافظه‌ی تاریخی. او کمال‌الملک را با ذائقه و سلیقه‌ی خود می‌سازد. مردی منتقد همیشه‌ی



قدرت. مردی که از صراحت ابایی ندارد و مردی که زیر لب زمزمه می‌کند «از خون جوانان وطن لاله دمیده»... شاید این تصویر جذاب‌تری باشد از محمد غفاری اما بی‌تردید روایتی‌ست شخصی. چه کمال‌الملک نه هیچ‌گاه انقلابی بود، نه طغیان‌گر. حتا در دوره‌ی کوتاهی که به عراق سفر می‌کند نیز هدف‌اش را زیارت و مجاورت اعلام می‌کند تا اختلاف با شاه قاجار. سیر کاری او نشان‌دهنده‌ی تمایل‌اش است به تقلیدی خلاقانه از نقاشان مهمی چون رامبراند یا گوگیا و ولاسکوئز و... هر چند او در این مسیر نمی‌تواند نوآوری خاصی انجام دهد اما بعد قرن‌ها از کاری که بهزاد آن نقاش اعجاب‌انگیز انجام می‌دهد، صورت انسانان کوچ و بازار را روی بوم‌اش می‌آورد. محمد غفاری هم چون خانواده‌اش مسیری می‌سازد که درس تدریس هنر بیش از طغیان‌گری اهمیت دارد. چه عملن او پایه‌گذار اولین مدرسه‌ی صرفن هنری می‌شود و تا امروز نیز این امر باقی مانده است. او نهادسازی می‌کند. کاری که از عموی فرهیخته‌اش آموخته. از قدرت پول می‌ستاند و در کار آموزش می‌رود. از بولشویسم خود را دور نگه می‌دارد و سعی می‌کند بدون هیاهو ساختار بسازد و همین نکته‌ی مهم است که او را متمایز می‌کند. او فرهنگ‌ساز است. مدرسه‌ای که تاسیس می‌کند ملجاء و محل رشد بسیاری از نقاشان و مجسمه‌سازان و متفکران مهم سال‌های بعد ایران است. چه اگر او صرفن یک انقلابی می‌شد و در رادیکالیسم زمانه‌اش غرق، نمی‌توانست این نهاد را بسازد. برای همین کمال‌الملک چیزی‌ست فراتر از یک نقاش نزدیک به قدرت. ما در خوانش تند و بی‌رحمانه‌مان بسیاری چون او را فراموش کردیم و صرفن به نمادهایی دست یازیدیم که بیان‌گری‌شان بیش از هر چیز دیگری بود. و ایسن آفت دنیای چپ بود. آفتی که فرهنگ‌سازان دوران قاجار را به راحتی فراموش کرد و فقط از فریادسازها نوشت و سخن گفت.

شب‌های سرخ

کتاب شب‌های نویسنده‌گان و شاعران ایران گزارشی دقیقی است از آن چه در ده شب شعر گوته رفت

شنا کاوکاند
نویسنده و منتقد

شعرا و ادیبان سنت‌گرا از این مراسم استقبال کردند. جلسه‌ای در کافه فیروز با حضور جلال آل‌احمد و جمعی دیگر تشکیل شد و تصمیم گرفته شد تا کنگره به صورت یک تقابل عمومی اهل قلم با دولت تحریم شود؛ در جلسات بعدی بیانیه‌ای با عنوان «بیانیه درباره کنگره نویسنده‌گان» نوشته شد و به امضای نه نفر از حاضرین شامل جلال آل‌احمد، اسلام کاظمیه، اسماعیل نوری‌علا، داریوش آشوری، محمدعلی سپانلو، بهرام بیضایی، فریدون معزی، هوشنگ و زبیری و نادر ابراهیمی رسید. سرانجام تا فروردین ۱۳۴۷، ۵۲ نفر دیگر این بیانیه را که در اعتراض به سانسور و نبود آزادی قلم و مطبوعات و دخالت‌های دولت در کار اهل قلم و ادبیات نوشته شده بود امضا کردند. هرچند این بیانیه با پیش دستی ساواک در لغو کنگره هیچ‌گاه منتشر نشد، این همبستگی و موفقیت تبدیل شد به اولین قدم برای تشکیل کانون نویسنده‌گان ایران. در ۱۷ اسفند سال ۱۳۴۶ پیشنهاد تشکیل یک واحد صنفی مستقل و نوگرا و تجددطلب برای حمایت از حقوق نویسنده‌گان و شاعران و مبارزه با سانسور و مداخله و قیم‌مآبی رژیم پهلوی مطرح و با استقبال اعضاکننده‌گان بیانیه‌ی کنگره مواجه شد. هرچند ساواک و ادارای شهرستانی با تأسیس کانون مخالفت کردند، سرانجام این نهاد تشکیل شد بی‌آنکه از سوی دولت به رسمیت شناخته شود. عمده فعالیت‌های کانون از زمان تشکیل تا اسفندماه سال ۱۳۴۷ عبارت بود از: اقدام برای اصلاح لایحه حقوق مولف و مصنف، حمایت از نویسنده‌گان زندانی، برگزاری یادبود صمد بهرنگی و نیما یوشیج، تحریم کنگره شعر و برگزاری معهود جلسات سخنرانی و شعرخوانی. هرچند آل‌احمد و هم‌حزبی‌های او تأثیر سابق را بر عملکرد کانون نداشتند و جناح چپ توده‌ای به رهبری به آذین قدرت غالب بود اما با مرگ جلال آل‌احمد که تأثیر بسزایی در همبستگی و پیشروی فعالیت‌های کانون داشت، در ۱۸ شهریور ۱۳۴۸ کانون از درون دچار اختلاف نظر شد: تاحدی که بعد از مرگش بسیاری از همفکران او به جز سیمین دانشور همکاری خود را به طور کامل با کانون قطع کردند اما کماکان فعالیت‌های کانون هرچند محدود در صدور بیانیه علیه سانسور و اختناق سیاسی ادامه پیدا کرد و عده‌ی زیادی از اعضا که زیر

بار امضای این اعلامیه‌ها نمی‌رفتند مجبور به استعفا شدند. مثلاً سایه در یکی از جلسات گفت: «اگر بخواهید از این حرف‌ها بزنید من دیگر عضو کانون نیستم» و به آذین از او می‌خواهد که اگر مخالف است برود و سایه همان موقع استعفا می‌دهد. سرانجام با بازداشت فریدون تنکابنی در فروردین ۱۳۴۹ به خاطر کتاب «پادداشت‌های شهر سلوغ»، کانون اعلامیه‌ای در نوزده نسخه (به تعداد مقامات و مراجع مرتبط) در اعتراض به این دستگیری نوشت و ۶۴ نفر از اعضای کانون نامه را امضا کردند. بعد از ارسال اعلامیه‌ها ساواک در ۱۷ خرداد محمدعلی سپانلو و دو روز بعد ناصر رحمانی‌نژاد را به عنوان کسانی که بیشترین تلاش را برای جمع‌آوری امضا کرده بودند بازداشت کرد و یک‌ماه بعد به آذین به عنوان متهم اصلی دستگیر شد. بعد از این بازداشت‌ها چند نفر از اعضای کانون در اعتراض به بازداشت آن‌ها نامه‌ای می‌نویسند و در جشن هنرهای شیراز میان مهمانان خارجی پیش می‌کنند و همین امر موجب می‌شود تا ساواک عقب‌نشینی کند. سرانجام قبل از آزادی این سه نفر کانون زیر فشار ساواک و اختلافات داخلی به فعالیت خود پایان می‌دهد.

● شب‌های شعر از کجا شروع شد؟

بهمین‌ماه ۱۳۵۵ آغازی دوباره بود برای کانون، شاه از سوی متحد استراتژیکش آمریکا به ریاست جمهوری کارتر تحت فشار قرار گرفته بود تا فضای سیاسی را باز کند و از شدت بحران‌ها و ناراضی‌های مردم بکاهد. در این هنگام باقر پرهام، اسلام کاظمیه، شمس آل‌احمد، منوچهر هزارخانی و علی‌اصغر حاج سید جوادی نامه‌ای خطاب به نخست‌وزیر وقت امیرعباس هویدا نوشتند و خواستار به رسمیت شناختن کانون و اجازه تأسیس محلی برای برگزاری مراسم در تهران و سایر شهرها و تسهیلات قانونی و صدور مجوز برای چاپ نشریه‌ی کانون شدند. این نامه به امضای ۴۳ نفر دیگر از اعضای کانون از جمله به آذین و دانشور و سیاوش کسری و ... رسید و برای دفتر نخست‌وزیری و روزنامه‌های رسمی ارسال شد که تنها روزنامه‌ی مخفی «هویدا» وابسته به حزب توده آن‌را منتشر کرد. اگر چه نه هویدا و نه نخست‌وزیر بعدی «آموزگار» هیچگاه جواب نامه را ندادند، عدم پیگیری

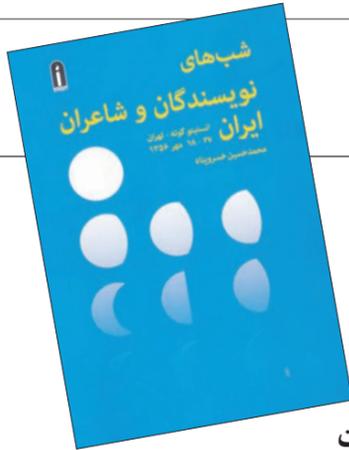
ساواک باعث شد که کانون دوباره فعالیتش را از سر بگیرد. جلال سرفراز مسئول صفحه شعر کیهان که خود عضو کانون بود، پس از مراسم بزرگداشت جلال در تابستان ۱۳۵۶ به فکر برگزاری شب‌های شعر از سوی کانون و با استفاده از امکانات روزنامه کیهان افتاد. با مخالفت جواد طالعی با دخالت کیهان در این مراسم، جلال سرفراز با دکتر بکر رازین فرهنگی آلمان فدرال در ایران و رئیس موسسه گوته صحبت و پس از جلب نظر او پیشنهاد خود را در کانون مطرح می‌کند هرچند ابتدا برخی از اعضای کانون مخالفت می‌کنند، در آخر برگزاری شب‌های شعر در انستیتو گوته به تصویب می‌رسد.

● در این شب‌ها چه گذشت؟

قرار بر این بود که شاعران و نویسندگان سواکی تفکرشان یا مذهبی و غیرمذهبی بودنشان به این شب‌های شعر دعوت شوند اما نگرش‌های افراطی چپ‌گرایانه بر گزار کننده‌گان مراسم مانع تحقق این امر شد. دعوت‌شده‌گان همگی از غربال هیات رئیسه‌ی کانون عبور کرده بودند. مراسم با اجرای اسلام کاظمیه و خواندن بیان‌نامه‌ی کانون توسط رحمت‌الله مرغانی آغاز شد؛ متنی کوتاه در مورد تاریخچه‌ی کانون و مصایبی که از بدو تأسیس تا آن زمان متحمل شده‌بود. در آن ده شب چهارده نویسنده سخنرانی کردند: شب اول سیمین دانشور مسائل هنر معاصر در جهان سوم را بررسی کرد. نظام سرمایه‌داری را علت اصلی کیفیت ملال‌آور زنده‌گی و نومیدی و انحراف و دلهره‌ی هنرمند دانست و در ستایش آزادی گفت و با تشویق طولانی جمعیت سخنرانی‌اش به پایان رسید. در این شب منصور اوجی، سیاوش مطهری، تقی هنرور و مهدی اخوان‌ثالث شعر خواندند. شب دوم منوچهر هزارخانی سخنرانی خود را با عنوان «قیم و مرشد آزادی» ایراد کرد و به فضای بسته و رویکردهای قیم‌مآبانه‌ی دولت نسبت به فرهنگ و ادبیات به شدت تاخت و به‌رغم این که قرار بود به جای سانسور از کلمه‌ی میزبانی استفاده شود، بارها به سانسور اشاره و آن را مانع شکفتن و باروری هنر بیان کرد. بعد از سخنرانی نسبتاً تند هزارخانی به وزارت فرهنگ و تهیج حاضرین، نوبت به

شعرخوانی کاظم اشکوری، عمران صلاحی، بهمنی و آرم رسیده. شب سوم اولین شب آشوبناک بود. بعد از سخنرانی، شمس آل‌احمد در مورد تاریخچه‌ی کانون به مسئله سانسور پرداخت و لیست نویسنده‌گان ممنوع‌القلم و نامه‌ی محرمانه آموزش و پرورش مبنی بر جمع‌آوری کتاب‌های ایشان از مدارس را خواند. در آخر سخنرانی گفت: «ما به همه‌ی افرادی که هنوز تا گریبان در لجنزار بی‌قانونی تنگ‌چشمانه‌ی دولت و تلقیات فاشیستی حاکم بر جامعه فروخته‌اند، می‌گوییم اداره میزبانی کل نگرش را از حفاظت و صیانت حقوق‌قلم برکنار کنید!» جمعیت شروع به کف زدن می‌کند و دکتر بکر با دیدن هیجان حاکم بر فضا به باقر پرهام تذکر می‌دهد. اعضای کانون برای آرام کردن جو متشنج مراسم بلافاصله محمد زهری را دعوت به شعرخوانی می‌کنند و هوشنگ گلشیری مجری مراسم شب سوم از اعضای کانون و سخنرانان می‌خواهد در رستوران باشگاه جمع شوند؛ در این جلسه باقر پرهام از اعضا می‌خواهد که به چارچوب‌های تعیین شده پایبند باشند. بعد از شمس، بهرام بیضایی به وضعیت نابه‌سامان تئاتر و سینما می‌پردازد و از نوع دومی از سانسور که توسط روشنفکران بر یکدیگر اعمال می‌شود، گلایه می‌کند و خواهان برچیده شدن هر دو نوع سانسور می‌شود. نوبت سخنرانی غلامحسین ساعدی در شب چهارم می‌شود. او سخنرانی‌اش را با موضوع شبه‌هنرمند و ویژگی‌های او به اتمام می‌رساند و بعد از او مفتون امینی، حسین منزوی، عظیم خلیلی، نوری‌زاده و سایه شعر می‌خوانند. شب پنجم دومین شب توفانی این مراسم بود؛ شبی که توقع جمعیت را آن‌چنان بالا برد که سخنرانی‌های غیراعتراضی مانند سخنان مهید در شب‌های بعد را تاب نمی‌آوردند. باقر مومنی سخنران این شب در ابتدا جمعیت را به احترام نویسنده‌گانی که در راه آزادی از دست‌رفته‌اند (بیشتر از همه نیما یوشیج، صادق هدایت، صمد بهرنگی، جلال آل‌احمد و علی شریعتی) را وادار به یک دقیقه سکوت می‌کند و کلام خود را در مورد سانسور و عوارض ناشی از آن آغاز می‌کند. او رژیم شاه را مستبد می‌خواند و اخلاق و مذهب را دست‌آویز سانسورچیان برای اعمال معیزي بیان می‌کند تا حکومت از باد انتقاد در امان بماند. سخنرانی باقر مومنی با کف زدن

قرار بر این بود که شاعران و نویسندگان سواکی تفکرشان یا مذهبی و غیرمذهبی بودنشان به این شب‌های شعر دعوت شوند اما نگرش‌های افراطی چپ‌گرایانه بر گزار کننده‌گان مراسم مانع تحقق این امر شد.



طولانی جمعیت و شعارهای انقلابی به پایان می‌رسد و سیاوش کسری به نمایندگی از اسماعیل شاهرودی شعرهای او را می‌خواند و بعد از سعید سلطان‌پور دعوت می‌کند خارج از برنامه‌ی تعیین‌شده شعر بخواند. او سخنرانی‌اش را با جمله‌ی «سلام بر شکستگان سال‌های سیاه و تشنگان آزادی» آغاز می‌کند و خواستار آزادی هنرمندان زندانی انجمن تئاتر می‌شود و سپس اشعار انقلابی‌اش را می‌خواند؛ اشعار که مردم را علنی به مبارزه فرامی‌خواند. بعد از سخنان جنجالی او، نوبت به اورنگ خضرائی و در آخر موسوی گرمارودی تازه از زندان درآمده می‌رسد. جمعیت مشتاق شنیدن اشعار اوست. اشعار او با محوریت مبارزه و مقاومت به طول می‌انجامد و تفاوت ایدئولوژیکی گرمارودی و طولانی شدن شعرخوانی‌اش حاضرین را برانگیخته می‌کند. حوادث پیش آمده در این شب دکتر بکر را مجبور می‌کند تا سخنرانی‌های شب‌های باقی‌مانده را حذف کند. فردای آن شب بسیاری از جوانان و دانشجویان اعتراض خود را به خیابان می‌برند و یکی از دانشجویان معترض کشته می‌شود. شب ششم که نوبت سخنرانی هوشنگ گلشیری می‌رسد، دکتر بکر در مورد متن سخنرانی‌های شب‌های گذشته اعلام موضع می‌کند و در مورد محتوای سیاسی و ضد رژیم اظهار تاسف می‌کند و بعد از او باقر پرهام بیانیه‌ی کانون در مورد پایبندی‌اش به قانون اساسی را قرائت می‌کند و اعلام می‌کند که همه‌ی سخنرانی‌ها لغو شده‌اند. جمعیت به شدت برانگیخته می‌شود. سیاوش کسری، ندیمی و محمد خلیلی شعر می‌خوانند. با دیدن التهاب و اشتیاق جمعیت، رئیس موسسه گوته مجاب می‌شود که سخنرانی‌ها ادامه پیدا کنند؛ هوشنگ گلشیری با موضوع سیر داستان نویسی و جوانمردی خلافت نویسنده‌گان کار خود را آغاز می‌کند بعد از او فریدون مشیری شعر می‌خواند. شب هفتم اسلام کاظمیه و داریوش آشوری سخنرانی می‌کنند و تلگراف حمایت نویسنده‌گان و شاعران جهان در حمایت از شب شعر کانون خوانده می‌شود؛ تلگرافی که حاوی حمایت نویسنده‌گانی چون سیمون دوبووار و سارتر و آراگون و بسیاری دیگر از چهره‌های شاخص ادبیات برون‌مرزی بود و این امر خود باعث عقب‌نشینی رژیم در به هم زدن مراسم شد. این شب با شعرخوانی علی باچاچی، جلال سرفراز، بتول عزیزپور (که سرفراز اشعارش را خواند)، جواد مجابی و م. آزاد به پایان رسید. محمدعلی مهید و مصطفی رحیمی سخنرانان شب هشتم بودند و نصرت رحمانی، کیومرث منشی‌زاده، فرخ تمیمی و اصغر اقدی شعر خواندند. شب نهم با خواندن نامه‌ی اعتراض آمیزی از سوی مردم به سخنرانی‌های شب گذشته توسط باقر پرهام آغاز می‌شود و بعد از او محمد حقوقی شعر و فریدون تنکابنی داستان می‌خواند. عبدالله کوثری، نیستانی، بیژن کلکی و منوچهر شبیبانی از دیگر سخنرانان این شب بودند. شب دهم و آخرین شب شعر با سخنرانی به آذین با عنوان «تو پاسدار آزادی من باش و من نگهبان آزادی تو» آغاز می‌شود و با شعرخوانی اسماعیل خوبی، جواد طالعی، فریدون فریاد و غلامحسین ساعدی که شعرهای این شب را می‌خواند و م. آرم رسیده. در آخر متن پیام کانون نویسنده‌گان ایران توسط هوشنگ گلشیری خوانده می‌شود و بدین ترتیب شب‌های شعر کانون نویسنده‌گان و شاعران ایران با همه‌ی اعتراض‌ها و همه‌پایش بدون دخالت مستقیم ساواک و ایجاد درگیری یا دستگیری حاضرین به پایان می‌رسد و شور و هیجان را در تماشاگرانش باقی می‌گذارد. این شب‌ها صفحه‌ای مهم و تأثیرگذار در تاریخ ایران باز کرد که هنوز بسیاری از اتفاقاتش در پرده‌ای از ابهام قرار دارند.



● کانون در مقابل کنگره

بعد از دستور فرح پهلوی مبنی بر برگزاری کنگره‌ی نویسنده‌گان، شعرا و مترجمین ایران، جمعی از نویسنده‌گان و شاعران مستقل طی یک بیانیه شرکت در این کنگره‌ی یک هفته‌ای را تحریم کردند و تنها تعدادی از

جان فرانکو رزی خودش یک مهاجر است؛ وقتی دوازده ساله بوده، به خاطر انقلاب در اریتره به ایتالیا آمده و آنجا درس خوانده است. خوب می‌داند که جامعه چطور با یک مهاجر برخورد می‌کند و چه به سر او می‌آورد.

کوری

آتش در دریا نشان می‌دهد که چطور اروپایی‌ها زندگی تراژیک مهاجران را انکار می‌کنند

هیچ کس بساور نمی‌کورد که قرن بیست و یک یکبار دیگر شاهد مهاجرت گسترده‌ی مردم از جنوب و شرق جهان به سمت شمال و غرب باشد؛ وقتی حرف از مهاجرت می‌زدیم از گذشته‌های دور، از مبارزه‌ها، جنگ‌ها و لشکرکشی‌های وسیع می‌گفتیم، از نژادهایی که برای به‌دست آوردن منابع بیشتر برای زندگی رهسپار سرزمین‌های دیگر می‌شدند. بزرگ‌ترین مهاجرت‌های تاریخ، جغرافیای انسانی را تغییر داده؛ نژادها را در هم آمیخت و مفهوم تازه‌ای به زیست بشر داد. حتی مهاجرت‌های اجباری هم تاریخ زمین را تغییر داده است. اگر آریایی‌ها راهی اروپا شدند بعدها اصالت‌شان دستاویزی برای حمله به دیگر کشورها شد. اگر یهودیان به‌زور و بعد با تبلیغات به فلسطین برده شدند و فوج فوج روانه‌ی بیت‌المقدس و حیفا شدند، بعدها کم‌کم مدعی خاک باستانی و سرزمین موعود شدند. این مهاجرت‌ها همگی به مرور به جنگ برای کسب هویت یا نجات هویت بدل شد؛ مهاجران می‌خواستند در قالب و فرم جدید پذیرفته شوند و ساکنان سرزمین می‌خواستند هویت خودشان را حفظ کنند و غریبه‌ها را راه ندهند. آیا در قرن بیست و یک این دعوایها و جنگ‌ها تمام شده؟ نه... واقعاً نه. این جنگ‌ها هنوز ادامه دارد و این بار موج تازه‌ی مهاجرت به اروپا ناشی از کارهای است که غرب در شرق انجام داده؛ استراتژی استعمار حالا به مداخله‌های بشردوستانه بدل شده و جنگ‌های فرقه‌ای و مذهبی و گروهی

به راه انداخته است. نیروهای شکل گرفته‌اند که به اسم بازگشت به اصل دین و شکل‌دهی به خلافت دور هم جمع شده‌اند اما چیزی جز نابودی ملت‌ها، قوم‌ها و سرزمین‌ها نداشته‌اند. آن‌ها که توانسته‌اند راهی کشورهای دیگر شده‌اند تا دوباره زندگی کنند. اما آیا می‌توانند زندگی کنند؟

جزیره‌ی لامپدوسا یکی از غمگین‌ترین سرزمین‌های دنیاست؛ جزیره‌ای در جنوبی‌ترین نقطه‌ی ایتالیا که بیشتر به تونس نزدیک است تا این کشور اروپایی. ۵ هزار نفر جمعیت بومی دارد و مردمش مثل بیشتر ساحل‌نشینان ماهی‌گیرند. ولی آن‌ها مدت‌هاست که نمی‌توانند ماهی‌گیری کنند. چرا؟ ساحل این جزیره پر شده از جسد آدم‌ها؛ از پیکر بی‌جان مردمی که سسوار بر قایق‌ها راهی اروپا شده‌اند. آفریقای‌هایی که برای نجات از جنگ‌های داخلی کشورهایشان، گرسنگی، بیماری و ممله شدن سوار بر قایق‌های بدون ناخدا می‌شوند تا از سواحل آفریقا به اروپا قدم بگذارند. ولی بیشترشان در راه جان می‌دهند، یا بیمار می‌شوند یا توفان قایق‌هایشان را می‌شکند. ولی ساحل لامپدوسا فقط این مشکل را ندارد، آن جا با گازوئیل کشتی‌ها و قایق‌ها هم آلوده شده و ماهی‌هایش اگرچه پروارند، نه طعم خوبی دارند و نه سالم‌اند. لامپدوسا شهر کوچک غمگینی است؛ هم برای ساکنانش که زندگی‌شان نمی‌چرخد

روایت مهاجرت

و به سختی گذران روز می‌کنند هم برای مهاجران که در محیط بسته، دور از همی جهان، فقط دل‌خوش به زنده ماندن‌اند. این‌جا آخر دنیاست.

۳ «آتش در دریا» داستان این جزیره، ساکنان آن و مهاجران را روایت می‌کند؛ داستان کسانی که ورودشان به خاک اروپا ممنوع است اما حاضر نیستند به سرزمین مادری‌شان برگردند. دولت‌های اروپایی بین سال‌های ۲۰۱۵ تا ۲۰۱۶ با هجوم گسترده‌ی مهاجرین و آوارگان مواجه شدند، از آفریقا، عراق، سوریه و حتی افغانستان. فوج فوج آدم بود که روانه‌ی این کشورها می‌شد. برخی مثل لهستان مرزها را بستند تا هیچ کس حتی برای عبور از کشور هم وارد خاک آن‌ها نشود، برخی مثل آلمان اعلام کردند که به چند میلیون نفر جایی برای اسکان می‌دهند اما دولت ترکیه را تشویق به استقرار بخش عمده‌ای از مهاجرین در خاک خود کردند؛ با این همه تعداد زیادی راهی فرانسه، ایتالیا و اسپانیا شدند. آن‌ها در اردوگاه‌هایی ساکن شدند با کمترین امکانات ولی حاضر نبودند آنجا را ترک کنند. در اعتراض به حملات، تحقیرها و دشمنی‌ها لایانشان را دوختند اما خاک این کشورها را ترک نکردند. با وجود این استقرار، مشکل مهاجران حل نشد. اروپا در معرض تغییر ماهیت قرار گرفته بود. این بود که دیوارها ساخته شد؛ دیوارهایی برای جلوگیری از ورود مهاجران. یکی از

این دیوارها در لامپدوساست؛ جزیره‌ای که ماجرای «آتش در دریا» در آن می‌گذرد. فیلم جان فرانکو رزی مستندی است درباره‌ی ساکنان و البته مهاجران، ولی شیوه‌ی برخورد او با موضوع منحصر به فرد است.

۴ جان فرانکو رزی خودش یک مهاجر است؛ وقتی دوازده ساله بوده، به خاطر انقلاب در اریتره به ایتالیا آمده و آنجا درس خوانده است. خوب می‌داند که جامعه چطور با یک مهاجر برخورد می‌کند و چه به سر او می‌آورد. ولی فیلم او از دل گزارش‌ها و اخبار معمول درباره‌ی مهاجران، رویکردی خاص برگزیده؛ به جای همراهی با مهاجرین با ساکنان این جزیره همراه شده، با ایتالیایی‌هایی که انگار فراموش شده‌اند؛ جزیره‌ای که مردمش اروپایی‌اند، اما هنوز با اروپایی که بسیاری تصور می‌کنند فاصله دارند. این‌جا اگر کسی بیماری سختی بگیرد با هلی‌کوپتر به سیسیل برده می‌شود چون لامپدوسا فقط یک پزشک دارد و این پزشک، مسئول اعلام گزارش‌های پزشکی قانونی هم هست. جزیره، محروم است اگرچه در ایتالیاست و رزی با زری یکی همراه پسر بچه‌ای به نام ساموئل که خود و خانواده‌اش ساکن لامپدوسا هستند در جزیره پرسه می‌زند. ساموئل به تنهایی چشم مبتلاست و تنها دکتر جزیره هم روشی سنتی برای بهبود او توصیه می‌کند؛ بستن چشم سالم برای فعال شدن چشم بیمار. آیا این تعبیری برای نگاه کلی فیلم است؟

چند نکته درباره‌ی فیلم

بخش بهترین فیلم غیرانگلیسی‌زبان اسکار بود. ولی نکته‌ی مهم اینجاست که مریل استریپ، بازیگر مشهور، که عضو هیات داوران جشنواره‌ی برلین بود با تماشای فیلم سر ذوق آمد و کمک کرد تا «آتش در دریا» در نیویورک اکران شود؛ اکرانی که به موفقیت‌های بعد آن کمک کرد.

این فیلم در جشنواره‌ی سینماحقیقت سال گذشته به نمایش درآمد و قرار بود که خود رزی هم مهمان جشنواره باشد. ولی در دقیقه‌ی آخر سفر او لغو شد. با این همه استقبال فوق‌العاده‌ای از فیلم شد و به همین دلیل هم شبکه‌ی مستند آن را پخش کرد.

نام فیلم از یک ترانه‌ی ایتالیایی گرفته شده؛ سال ۱۹۴۳ ناو ایتالیایی در نزدیکی لامپدوسا و در جنگ با نیروهای متفقین آتش گرفت و سوخت. ترانه‌ای بین مردم محلی آن ناحیه رواج پیدا کرد که اشاره‌ای به سوختن این ناو داشت: «مشب آتشی در دریا برپا شده است». یک‌جور ندای کمک به نیروهایی که در دریا مانده‌اند در ترانه به چشم می‌خورد و رزی با استفاده از این نام معنای فیلم را دست‌کم برای ایتالیایی‌ها گسترده‌تر کرد.

فیلم در جشنواره‌ی برلین سال ۲۰۱۵ برنده‌ی جایزه‌ی خرس طلایی بهترین فیلم شد و نماینده‌ی ایتالیا برای شرکت در

رزی چه می‌گوید

متمرکز است. و اصلاً به همین دلیل است که در انتها به تراژدی می‌رسیم به مرگ. وقتی از صحنه‌ی عملیات نجات و انتقال اجساد به داخل کشتی‌ها فیلم می‌گرفتم فکر کردم که فیلم تمام است. انرژی‌ام تمام شده بود و کل زندگی به پایان رسیده بود. برایم مهم بود که به کل اروپا نشان بدهم بعد از جنگ جهانی دوم این بزرگ‌ترین تراژدی‌ای است که با آن روبه‌رویند و فیلم با نمایش مرگ در انتها همه‌چیز را به نوعی نماد بدل کند. نمادی از مرگ که در یاد اروپایی‌ها بماند.

راستش فیلم به نظر من یک نوع درخواست کمک است. فیلم درباره‌ی کل پس‌زمینه‌ی این وضعیت یا دلایل آن و سیاست‌های پشت این تراژدی حرف و نظری ندارد. به‌نظرم فیلم مثل مجسمه‌های جاکومتی است؛ نازک و ترد. این با شماسست که فضاهای خالی را پر کنید و این چالش همیشگی من است. این که چه چیز را بگویم و چه چیز را نه.

برای من این انتخاب از مردمی می‌آید که از شان فیلم می‌گیرم. پس فیلم حرف زیادی نمی‌زند و روی خود ماجرا

فیلم چطور با موضوع همراه می‌شود

فیلم «آتش در دریا» مثل یک اثر گزارشی یا خبری معمول سراغ ایده‌ی مهاجرت نرفته. برای جان فرانکو رزی موضوع از دو جنبه اهمیت دارد؛ ساکنان چطور با موضوع برخورد می‌کنند و مهاجران چه شرایطی دارند. او ترجیح داده که بدون دخالت واضح در موضوع همراه با ساموئل موضوع را ببیند. کدام موضوع؟ فیلم به‌مرور به ما نشان می‌دهد که مردم لامپدوسا خودآگاه یا ناخودآگاه از مهاجران دوری می‌کنند، اخبارشان را دنبال نمی‌کنند و زندگی آن‌ها جذابیتهای برایشان ندارد. تعداد مهاجران به حدود هزاران نفر رسیده ولی ساکنین ایتالیایی آن از ۵ هزار نفر بیشتر نشده‌اند و این عده نیز بانوای رادیویی محلی، زندگی معمولی، ماهیگیری و آموزش زبان انگلیسی زندگی را پشت سر می‌گذارند. رزی سعی می‌کند زندگی ساموئل را دنبال کند و ببیند که در جزیره چه می‌گذرد. ولی گهگاه از این خط خارج می‌شود تا نگاهی به اطراف بیندازد. برای همین وقتی قایق پلیس مرزبانی و هشدار می‌دهد که آن‌ها درباره‌ی قایق پر از مهاجرت دریافت می‌کنند را می‌بیند، سراغ آن‌ها می‌رود. با آن‌ها در مدرسه روزانه و شبانه‌ی این گروه همراه می‌شود و ما را به مهاجران وصل می‌کند. دوربین رزی اول با فاصله مهاجران را نشان می‌دهد، سیاهانی پشت پنجره و پرده‌هایی مشبک که چشم انتظارند و نگران. کمی بعد با آن‌ها دمخور می‌شود، موسیقی آن‌ها و رب‌خوانی‌شان را نشان می‌دهد و سعی می‌کند فاصله را کم کند. ولی این خارج از قرارداد فیلم است. بنابراین گریزهایی گاه‌ب‌گاه به‌نظر می‌رسد. موضوع سکوت و برهوتی است که در جزیره‌ی سنگی شاهدیم، جایی دور از اروپای به‌ظاهر متمدن، سرزمینی فراموش شده. انگار کل اروپا این دروازه‌ی اصلی را فراموش کرده؛ همان‌طور که لامپدوسایی‌ها مهاجران را نمی‌بینند یا نمی‌خواهند ببینند. آن بشنونند. مثل قلعه‌های قدیمی این‌جا پناهگاه کسانی است که به ناچار در آن زندگی می‌کنند. اگرچه فیلم با ظرافت نشان می‌دهد که حتی در این محرومیت باز هم ساکنان جزیره صاحب چیزهایی‌اند که مهاجران در چند قدمی‌شان قادر به

تصاحب آن نیستند. محرومین مضاعف، تنها تعبیری است که می‌شود برای آن‌ها به کار برد و این‌جاست که تبلی چشم پسرک فیلم، معنایی بیش از واقعیت پیدا می‌کند؛ آنچه که چشم می‌خواهد از تماشاچیان سر باز بزند، یک‌جور بیماری است و باید به سختی و با رنج به آن نگریست تا مشکل حل شود. فیلم البته از فضای استعاره‌ای استقبال نمی‌کند و بیش از هر اثر دیگری محو واقعیت است. حتی فیلم واقعیت را دراماتیزه نمی‌کند و تماشاگر گاهی فکر می‌کند که با مجموعه‌ای از ایده‌ها روبه‌روست. ولی جان فرانکو رزی با مهارت تمام قطعات منفک از هم را کنار یکدیگر می‌چیند و جوری به آن‌ها سر و شکل می‌دهد که ما با یک کل منسجم روبه‌رو شویم. «آتش در دریا» سعی می‌کند سکوت، تنهایی و عزلت ناخواسته را نشان دهد و آن را درد مشترک ساکنان و مهاجران بداند. حتی از موسیقی استفاده نمی‌کند و به صدای موج‌ها و برخورد آب با سنگ‌های جزیره بها می‌دهد تا ترس و وحشت ناشی از این خلأ را به جان تماشاگر بیندازد. چنین جلوه‌ای از طبیعت و حضور آدم کنار آن، به‌نوعی یادآور فیلم درخشان روبرتو روسلینی «سترومیولی» است؛ آن‌جا که پناهندگان برای راهی مجبور می‌شدند تن به ازدواج با سربازان ایتالیایی بدهند، کسانی که در جزایر آتشفشانی زندگی می‌کردند و شور زندگی را در امور معمول زندگی می‌دانستند. «آتش در دریا» از موقعیت ویژه‌ی جزیره بهره‌مند می‌شود تا زندانی بودن و جدایی ناگزیر را نشان دهد. به همین دلیل این فیلم، برای اروپای دچار بحران، بیش از هشدار عادی است، شاید مثل ندای وجدان به‌نظر برسد؛ صدایی که مردم را فرامی‌خواند. خود جان فرانکو رزی گفته است که تأثیر فیلم روی تماشاگر کمتر از آن چیزی بوده که فکر می‌کرده، به نظر او فیلم باید دولت‌ها را به فکر چاره می‌انداخت ولی این چیزی نیست که بعد از اکران و دریافت جایزه‌ی جشنواره‌ی برلین رخ داده باشد. در عوض این مردم عادی بودند که با تماشای فیلم، مدام از خود می‌پرسیدند «چه باید کرد؟» و این دست‌آورد کمی برای یک فیلم سینمایی نیست.



به خونسردی

سریال **سرگذشت ندیمه** بازتاب نگرانی مردم از به قدرت رسیدن دونالد ترامپ است

ماجرا از زمان انتخاب دونالد ترامپ شروع شده و وقتی که آن تاجر موطنی بددین ۳۰۷ رأی الکترال را به دست آورد دوران تازه‌ای در ایالات متحده‌ی آمریکا آغاز شد. کمتر کسی فکر می‌کرد که او محبوب آمریکایی‌ها شود؛ سال‌های سال این مردم ایالات متحده بودند که به‌خاطر قوه‌ی به‌ظاهر عقلانی نظام حاکم، باقی ملت‌ها را تحقیر می‌کردند، آن‌ها بودند که خود را برحق می‌دانستند و مداخله در امور کشورهای دیگر را در جهت نظم جهانی و شکل‌دهی به نوعی دموکراسی بین‌المللی توجیه می‌کردند. ولی حالا، با انتخاب دونالد ترامپ، همه‌چیز تغییر کرده‌یافته؛ آمریکا در تحقیرشده‌ترین شکل خودش قرار گرفت و جامعه‌ی بین‌الملل با ترس و نگرانی به این انتخاب چشم دوخت. مشکل در

رفتار شخصی ترامپ نبود، که او هم مثل تمام کشورهای خواهان با شعارهای تندوتیز نئولیبرالی وارد معرکه شده بود. پیش از هر چیز مخالفت او با آرمان‌های جهان غربی و دوری از همکاری برای حل مشکلات محیط‌زیست، مهاجرت، تروریسم، مواد مخدر، خریدوفروش سلاح و... بود که رهبران کشورهای مختلف، به‌خصوص کشورهای وابسته را می‌ترساند. مسئله این بود که ترامپ تلاش می‌کرد مثل یک نیروی بنیادگرا، با شکل‌دهی یک نوستالژی دروغین درباره‌ی برتری قدرت سیاسی/نظامی/فرهنگی بازگشت به دوران اوج را وعده دهد. کدام اوج؟ آنچه که در ذهن آمریکایی‌ها، سالیان سال شکل گرفته بود؛ قدرت سفیدپوست مسلط بر جهان که ابزار این تسلط نیروی نظامی بود و تمام

اقلیت‌ها را طرد می‌کرد و هر چیزی که مخالف منافع سفیدپوستان آمریکایی بود را مورد تردید قرار می‌داد. این شرح لازم است تا بدانید که بخش عمده‌ای از مردم آمریکا، یک‌باره با ظهور چهره‌ی روبه‌رو شدند که سالیان سال تلاش می‌کردند آن را مخفی کنند؛ یک فاشیست در قلب‌لیبرالیسم.

موضوع از این قرار است که پس از انتخاب ترامپ فروش آثار دیستوپایی بالا رفت. این‌بار به‌جای آرمان‌شهر این‌مدینه فاسده بود که مردم را به خود می‌خواند و همین هم آن‌ها را نگران می‌کرد. مطالعه‌ی نشان می‌دهد که در اولین ماه‌های انتخاب دونالد ترامپ فروش آثاری مثل «قلعه‌ی حیوانات»، «۱۹۸۴»، «دنیای قشنگ نو»، «فازنه‌ی ۴۵۱» و... بسیار بالا رفت. وجه مشترک تمام این رمان‌ها توجه به خصوصیات ضد آرمان‌شهری بود؛ جامعه‌ای که در این آثار روایت و تصویر می‌شد جامعه‌ای بدون آزادی فردی بود، در آن‌ها حکومتی تمامیت‌خواه بر انسان‌ها حکم می‌راند، همه‌چیز و همه‌کس همانند و یکسان بودند و ابراز احساسات به کلی ممنوع بود. این جهان معمولاً به‌دنبال جنگ هسته‌ای، بیماری یا فاجعه‌ای شکل گرفته بود و در آن نسل بشر در معرض نابودی بود. خوب، بله، این جهان تاریک و سیاه و هراسناک با تبلیغات فراوان، کشورهای کمونیستی را به یاد می‌آورد. ولی این‌بار خطر شکل‌گیری چنین جهانی در سرزمین آمریکا که وعده‌ی آزادی را به همه می‌داد لمس می‌شد. این‌جا بود که رمان «سرگذشت ندیمه» بیشتر از هر رمان ضد آرمان‌شهری فروش کرد و محبوب شد.

مارگارت اتوود «سرگذشت ندیمه» را سال ۱۹۸۵ منتشر کرد و آن زمان به دلیل شباهت فضا و ساختار به رمان «۱۹۸۴» جرج اورول مورد توجه قرار گرفت. اگرچه چشم‌اندازی که در آن ترسیم می‌کرد باورنکردنی بود؛ آمریکای رمان جای ترسناک بود که زنان و بچه‌ها را در چنبره‌ی خود نگه می‌داشت و دیکتاتوری با تسلط روی این نیروها بود که کارش را جلو می‌برد. رمان اتوود به‌دلیل توجه به معیارهای زنانه یک رمان فمینیستی لقب گرفت و بسیاری از منتقدان ادبی هم آن را اثری در ژانر علمی خیالی به حساب آوردند. اتوود مدام می‌گفت که این رمان، اثری است که همه‌ی کنش‌ها و واکنش‌هایش در جهان واقعی وجود دارد و ربطی به خیال ندارد. ولی آن روزها کمتر کسی به گفته‌ی او توجه می‌کرد و کمی بعد چنان موافق و مخالف پیدا کرد که بحث درباره‌ی ژانر آن بی‌مورد به نظر می‌رسید. ولی این که اتوود وقتی که رونالد ریگان رئیس‌جمهور آمریکا بود این رمان را نوشت و منتشر کرد، نشان می‌دهد که ترس او از قدرت گرفتن جریانی تندرو و مصالحه‌ناپذیر، به‌خصوص با وجود دولت شوروی، تا چه حد بوده است. به‌ر حال درست ۳۱ سال پس از انتشار رمان، مردم حال‌وهوای آن را مطابق زیست خودشان یافتند؛ سلف دونالد ریگان مردی بود که می‌خواست آمریکای جدیدی بسازد.



اولین بار در راهپیمایی اعتراضی علیه ترامپ بود که «سرگذشت ندیمه» خودش را در عرصه‌ی سیاسی مطرح کرد؛ وقتی صد‌ها هزار زن در اعتراض به ادای سوگند دونالد ترامپ در واشنگتن جمع شدند، حساب کاربری توئیتر و فیس‌بوک مارگارت اتوود، تمام مدت در حال گرفتن نوتیفیکیشن بود. مردم تصاویری می‌فرستادند از شعارهای اعتراض کنندگان و به رمان «سرگذشت ندیمه» این نویسنده اشاره می‌کردند. الکساندرا آلتز، نویسنده‌ی روزنامه‌ی نیویورک تایمز در گزارشی درباره‌ی این روز نوشت: «تظاهرکنندگان در این تابلاها نوشته بودند که «سرگذشت ندیمه» دارد تکرار می‌شود و این کتاب دستورالعمل درست کردن یک مدینه فاسده نیست.» همین نکات ریز بود که توجه شبکه‌های تلویزیونی را به ساخت سریالی اقتباسی جلب کرد. سال ۱۹۹۰ فولکر شلوندورف کارگردان آلمانی فیلمی را از این رمان ساخته بود؛ فیلمی به همین نام با بازی فی دانای و رابرت دووال که البته چندان مورد توجه قرار نگرفت. ولی سریال «سرگذشت ندیمه» قرار بود به‌وسیله‌ی بروس میلر تهیه شود، کسی که سابقه‌ی طولانی در تولید سریال داشت و می‌توانست اتوود را راضی کند تا او هم روی ساخت آن نظارت داشته باشد.

سرگذشت ندیمه درباره‌ی چیست برای این که بفهمیم داستان «سرگذشت ندیمه» چه‌چیز داستانی است، باید کلیاتی درباره‌ی فضای آن بدانید. قاعدتاً این‌ها پیش‌داستان است و ماجراهای سریال را لو نمی‌دهد؛ ماجرا از شهر کمبریج شروع می‌شود، از ایالت ماساچوست و ترور رئیس‌جمهور و کشتار تمام اعضای کنگره‌ی آمریکا. این کشتار «به دروغ» به مسلمانان نسبت داده می‌شود و در نتیجه‌ی چنین اتفاقی یک دولت مسیحی اقتدارگرا در آمریکا روی کار می‌آید که با لغو قانون اساسی ساختار کشور را تغییر می‌دهد. نام حکومت جدید گیلاد است، حکومتی که تمام ادیان به جز دین مسیح را غیرقانونی اعلام می‌کند و مخالفان مذهبی و سیاسی‌اش را با به مناطق خطرناک و سمی به نام کولونی می‌فرستد یا اعدام می‌کند. گیلاد سرویس امنیتی مخوفی را با گسترش سازمان سیا شکل داده که همه‌ی امور مردم را تحت نظر دارد. ولی مشکل حادث از این‌هاست؛ به‌دلیل آلودگی محیط‌زیست با زباله‌های اتمی و سمی تعداد زیادی از مردم عقیم شده‌اند. بنابراین دولت برای ادامه‌ی نسل زناتی بارور به نام «کلفت» را در اختیار خانواده‌های تراز اول قرار می‌دهد. اما زنان هم چند دسته‌اند: «همسران»، زنان فرماندهان هستند که لباس آبی می‌پوشند و طبقه‌ی حاکم جمهوری گیلاد را تشکیل می‌دهند. «بختران»، دختران طبیعی یا به‌فرزندی پذیرفته‌شده‌ی فرماندهان هستند. آن‌ها لباس سفید می‌پوشند. «خاله‌ها» که لباس قهوه‌ای می‌پوشند مسئول آموزش و نظارت بر کلفت‌ها هستند. «کلفت‌ها/ندیمه‌ها» زنان باروری هستند که وظیفه‌شان تولید بچه برای همسران است. رنگ لباس کلفت‌ها قرمز است. «هارتاها» زنان نابارور مسن تر با لباس سبزرنگ هستند که کارهای خانگی طبقه‌ی حاکم را انجام می‌دهند و «همسران ارزان» زنانی هستند که با مردانی از

طبقه‌ی نازل‌تر ازدواج کرده‌اند و وظایف مختلف زنان یعنی همسری، انجام وظایف خانه‌داری و... را به عهده دارند. لباس آن‌ها هم راه‌راه آبی، قرمز و سبز است.

با چه نوع سریالی روبه‌رویم «سرگذشت ندیمه» محصول شبکه‌ای به نام «هولو» است که شرکت‌هایی مثل والت دیزنی، فاکس قرن بیستم و تایم وارنر در آن سهیم‌اند. این شبکه، اینترنتی است و با تولید «سرگذشت ندیمه» قصد رقابت با نت‌فلیکس را دارد. ولی تولید «سرگذشت ندیمه» چطور رقم خورد؟ داستان تولید وقتی شروع شد که بروس میلر به میل غریب مردم برای بازنمایی فضای آمریکا با داستان‌های موجود پی برد، او متوجه شد که داستان مارگارت اتوود حاوی جلوه‌های خیره‌کننده‌ای از وضع موجود است. بنابراین تصمیم گرفت آن را بسازد. او ده فیلمنامه‌نویس را استخدام کرد تا رمان را به فیلم برگردانند. از میان آن‌ها هفت نفر زن بودند و تحت نظارت اتوود شروع به نگارش فیلمنامه کردند. فیلمنامه‌نویس‌ها بسیار وابسته به داستان بودند اما با توجه به فضای سریال، تصمیم گرفتند شخصیت‌ها را گسترش دهند. بنابراین به‌خلاف رمان اتوود، همه‌چیز منحصر به یک زاویه دید نشد و آنها سراغ شخصیت‌های متعددی رفتند تا داستان گسترش پیدا کند. این نویسنده‌گان فضای تلخ و سیاه و خشن آن را گسترش دادند و روح داستان را که نشانه‌هایی از سردی و قطع روابط عاطفی در آن مشهود است در آن متبلور کردند. بنابراین «سرگذشت ندیمه» یک سریال معمول تاریخی، علمی خیالی یا پسا آخرالزمانی نیست؛ محصولی است که قرار است دلهره به جان تماشاگر بیندازد، او را مضطرب کند و وادارش کند نسبت به آینده‌ی خودش احساس مسئولیت کند. برای این کار هم حواسش هست که امید را نابود نکند. آنچه که سریال بیش از همه روی آن تأکید می‌کند شکوفه‌زدن امید از دل تاریکی و ترس است، جایی که هیچ‌کس انتظار نجات ندارد یک‌باره آمده‌ها به مبارزه برمی‌خیزند و علیه نظم موجود شورش می‌کنند. بنابراین سریال «سرگذشت ندیمه» به انسان توجه و اعتنا می‌کند و آزادی او را غیرقابل مذاکره می‌داند. تلاش نیروهای مخفی برای شکست گیلاد هر تماشاگر را به‌وجود می‌آورد و او را قانع می‌کند که بشر شکست‌ناپذیر است و در هر جایی، حتی در سخت‌ترین دقیق زندگی هم قادر است ورق را برگرداند.

مارگارت اتوود چه می‌گوید اتوود به‌تازگی اعلام کرده که قصد دارد ادامه‌ی «سرگذشت ندیمه» را بنویسد؛ شاید این‌ها تحت تأثیر استقبال کم‌نظیر مردم از رمان و سریال بوده. به‌ر حال ماجرای کتاب به گونه‌ی است که قابلیت ادامه دارد و کمی دست‌کاری در پیرنگ می‌تواند به مبارزه‌ی نیروهای مقاومت با حکومت مسیحی گیلاد اشاره کند. ولی اتوود بیشتر از این‌ها درگیر مسائل پیش روی بشر است؛ او درباره‌ی از بین رفتن منابع زمین و مشکلات ساختاری جهان نئولیبرال رمان نوشته است. تازه‌ترین اثرش، به بحران اقتصادی و بیکاری می‌پردازد و زندگی زوجی را روایت

«سرگذشت ندیمه» یک سریال معمول تاریخی، علمی خیالی یا پسا آخرالزمانی نیست محصولی است که قرار است دلهره به جان تماشاگر بیندازد، او را مضطرب کند و وادارش کند نسبت به آینده‌ی خودش احساس مسئولیت کند.

می‌کند که مجبورند در یک ماشین زندگی کنند و به همین دلیل در معرض حملات گروه‌های تبهکار قرار گرفته‌اند. ولی اتوود در گفت‌وگو با روزنامه‌ی هافینگتون‌پست درباره‌ی سریال و توجهی که به آن شده، می‌گوید دلیل این توجه «فقط به‌خاطر این نیست که داستان مربوط به زنان است»؛ او معتقد است که این «داستانی انسانی» است و به همین دلیل هم مورد توجه قرار می‌گیرد. اتوود معتقد است که حکومت‌های اقتدارگرا (توتالیتر) تلاش می‌کنند با کنترل و مهار زنان و کودکان، قدرتش را حفظ کنند؛ بنابراین آن‌ها به‌خوبی مفهوم قدرت زنان را می‌دانند. او می‌گوید دلیل استقبال مردم ترس آن‌ها از ترامپ بوده؛ در دوران تبلیغات فابلی صوتی-تصویری که حرف‌های نامربوطی درباره‌ی زنان می‌زد جنجال بزرگی را رقم زد ولی به‌ر حال پیش از آن، موضع‌گیری‌های اوست که همه را نگران کرده است.



نگاه لیبرال داوودی، نگاهی انتقادی به وضع موجود هم بود نه می‌خواست کسی را محکوم کند نه می‌خواست جانب کسی را بگیرد. به خانواده اهمیت می‌داد و وطن؛ اگرچه قرانت برخی از این دیدگاه مخالف نیت فیلم بود.

لاک‌پشت‌ها هم برمی‌گردند

زادبوم نگاه بدبینانه‌ای به تفکیک ایدئولوژیک ایرانی‌ها دارد



روایت گسست

شده. الگوبرداری که نه، انگار چراغ‌هایی را روشن کرده تا درست‌تر ببینیم و فضای اطراف بیشتر از قبل به چشم ما بیاید. داریم از طرحی یک‌خطی حرف می‌زنیم که سیدرضا میرکریمی در سفری برای ابوالحسن داوودی تعریف کرده؛ از ایده‌های که می‌توانست بدل به یک فیلم جذاب شود. ماجرا از این قرار بود: میرکریمی در سفری به قشم شاهد یک رویداد زیست‌محیطی بود. او دیده بود که لاک‌پشت‌ها برای تخم‌گذاری به خاک گرم جزیره پناه می‌برند و آن‌ها را آنجا

آن‌ها که معتقدند هنرمند باید از طبیعت الهام بگیرد، چیزی بیشتر از باقی افراد می‌دانند. گاه تقلید از طبیعت، زندگی و حیات بشر و جانوران می‌تواند همه‌چیز را تغییر دهد. با اینکه فلاسفه تقلید از طبیعت را تحقیر کرده‌اند، گذشت زمان ثابت کرده که تقلید، ماندگار و متعالی است و چنان حاوی بار معنایی است که تماشاگر را شگفت‌زده می‌کند. نمی‌خواهیم به تاریخ هنر بپردازیم، می‌خواهیم به فیلمی اشاره کنیم که هم‌اکنون اس‌و‌اساس‌س از طبیعت و یک واقعی زیست‌شناسی الگوبرداری

رها می‌کنند. تخم‌ها کمی بعد می‌شکنند و لاک‌پشت‌های کوچک بیرون می‌آیند و وارد خلیج فارس می‌شوند. اما همین لاک‌پشت‌های کوچک ۳۰ سال بعد دوباره برای تخم‌ریزی به جزیره برمی‌گردند. انگار با این خاک عهد و انسی دارند و نمی‌توانند از آن دل بکنند. این ایده اولیه‌ای بود برای اشاره به آدم‌ها. وقتی یک لاک‌پشت بعد ۳۰ سال به سرزمینش برمی‌گردد و حتی می‌خواهد در جایی که متولد شده بمیرد، آدم‌ها چطور رفتار می‌کنند؟ و از آن مهم‌تر ایرانی‌ها، که نوستالژیک‌اند و خاطره‌باز و

گرم و خانواده‌دوست چه؟ آیا آن‌ها به راحتی این خاک را رها می‌کنند؟ دلنگش نمی‌شوند؟ آن‌ها که رفته‌اند به بازگشت فکر نمی‌کنند؟ در تب‌وتاب برگشتن به سرزمین مادری نمی‌سوزند؟ این سؤال‌ها کم‌کم موتور نگارش فیلمنامه را روشن کرد. داوودی به این نتیجه رسید که این فیلم می‌تواند مانیفستش در سینما باشد: یک‌جور دست‌شستن از کینه‌ها و دل‌دادن به آدم‌ها بدون این‌که ایدئولوژی‌شان مهم باشد. ولی همین نگاه، خودش مشکل‌دار بود!

با فیلم چه برخوردی شد

فیلم «زادبوم» در بیست‌وهفتمین دوره جشنواره‌ی فیلم فجر نمایش داده شد و دو سیم‌رخ، بهترین فیلمنامه و بهترین فیلم از نگاه تماشاگران آن دریافت کرد. مهم‌تر این‌که در آن زمان جایزه‌ی بهترین فیلم از نگاه ملی هم به آن اعطا شد. در واقع وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی دوره‌ی محمدحسین صفار هرنی آن را پسندید و دبیر جشنواره، مجید شاه‌حسینی هم آن را شایسته‌ی تشویق دانست. ولی همان زمان هم نسبت به دیدگاه سیاسی فیلم انتقاد وارد شد و کمی بعد دامنه‌ی انتقادات بالا گرفت. در حالی که همه فکر می‌کردند موضوع بازگشت ایرانیان مهاجر مسئله‌ی اصلی خواهد بود این شخصیت مرکزی فیلم با بازی مسعود رایگان بود که دردمساز شد؛ همان کسی که سابقه‌ی فعالیت انقلابی و حضور در جبهه داشت و لسی بعدها از ایمن موقعیت‌ها برای پیشرفتش استفاده کرده بود. مخالفان فیلم معتقد بودند که «زادبوم» مدیران کشور را تحقیر کرده و آن‌ها را ریاکار نشان داده. این برخورد بود که باعث

حوزه‌ی هنری وارد می‌شود

گرفته است. داوودی و مصطفوی طرح را خانوادگی کردند و نفع و ضرر را شخصی. ولی به‌ر حال انتقاد به وضع موجود، ریاکاری و مخالفت با تندروری آن چیزی بود که در تاروپود قصه‌ی فیلم دیده می‌شد. یادمان باشد که این موضوع در سال‌های بعد اصلاحات، بعد از تندی‌ها و ناکامی‌های آن دوران مطرح شده بود و هر دید انتقادی به‌نوعی به وضع اصلاح‌طلبان و تغییر مواضع آن‌ها اشاره می‌کرد. حوزه‌ی هنری که بعد رفتن حجت‌الاسلام زم دوران تازه‌ای را سپری می‌کرد کم‌وبیش به طرح علاقه داشت اما نگرانی‌هایی هم داشت. حوزه نمی‌توانست دیدگاه کلی فیلم را تأیید کند. ولی با مذاکره حاضر شد که در فیلم سرمایه‌گذاری کند. آن چیزی که شاید آن‌ها را به ساخت فیلم علاقه‌مند کرد مخالفت با مهاجرت و توجه به داخل بود. این‌که «زادبوم» توجه تماشاگر را به خانواده جلب می‌کرد موضوع کمی نبود و می‌شد انتقادها به دیدگاه سیاسی‌اش را کم‌وبیش نادیده گرفت. فیلمبرداری فیلم سال ۸۵ شروع شد و یک سال پس از آن بود که فیلم آماده‌ی نمایش شد.

ابوالحسن داوودی نگارش فیلمنامه را به فرید مصطفوی سپرد؛ فیلمنامه‌نویسی مشهور که قبل‌تر «زیر پوست شهر»، «گیلان»، «خون‌بازی» و «تقاطع» را نوشته بود. او هم‌سن‌وسال داوودی بود و هر دو شاهد وقایع مختلفی بودند که قرار بود در فیلم گنجانده شود. ایده‌ی میرکریمی به‌وسیله‌ی مصطفوی بال‌و‌پر داده شد: او خانواده‌ی مردی انقلابی را در نظر گرفت که در آستانه‌ی انتخابات متزلزل می‌شود. برخورد خشن با او، کم‌کم می‌کند تا زندگی شخصی‌اش را واریسی کند، ببیند که چطور اول برای اعتقاد و کمی بعد برای حفظ موقعیت، گذشته‌اش را انکار کرده، مرگ مادرش را نادیده گرفته، پدرش را طرد کرده و پسرش را هم به زور در راهی که خودش دوست داشته، قرار داده. ولی حالا، درست در روزهایی که می‌خواهد ثمره‌ی این زندگی را به‌دست آورد با ویرانه‌ای مواجه شده؛ دخترش برای مخالفت با او با پسری به کل متفاوت با خانواده‌ی او آمده‌ی کند، پسرش با او مخالفت می‌کند و پدرش در حسرت دیدن کشور و خانواده‌اش غم‌باد

روایت کارگردان از فیلم

سیاست در «زادبوم» اهمیتی ندارد. حتی رجل سیاسی که در فیلم قرار است مشاور رئیس‌جمهور شود، هیچ نشانه‌ای از جریان سیاسی مشخصی ندارد و تمام شعارهای سیاسی جریان‌های مختلف را در پوسترش دارد. در کل «زادبوم» علیه جریان سیاسی در این کشور نیست.

۳ اس‌م اول فیلم «لاک‌پشت‌ها» بود که نخواستم اسمی که قبلاً هم در سینمای ایران استفاده شده در این فیلم دوباره استفاده شود و به همین خاطر، کلمه «زادبوم» را برای نام فیلم انتخاب کردم که بار معنایی زیادی برای فیلم دارد.

۴ مهم‌ترین وجه فیلم روایت از هم‌گسستگی چند نسل یک خانواده است، با این تأکید که روایت انسانی را از روایت تاریخی که با غلوهایی همراه است، جدا کنیم. آدم‌های نسل اول فیلم همه بد نیستند و بین آدم‌های نسل سوم فیلم هم تنها آدم‌های خوب نمی‌بینیم. شاید البته عدای مخالف این موضوع باشند اما من می‌خواهم تفکیک انسانی در این میان انجام دهم. پایان فیلم، پایانی خوش نیست و اتفاق خاصی نیز در آن، رخ نمی‌دهد. تنها ما روندی را نشان می‌دهیم و شاید گسست‌ها بعد از این روند نیز ادامه پیدا کند. «زادبوم» فقط طرح مسئله می‌کند.

۱ دغدغه‌ی ساخت این فیلم از سال‌ها قبل آمده زمانی که در سفرهای متعدد به خارج از کشور افراد زیاد و من جمله برخی از اقوام خود را می‌دیدم که به شکلی پراکنده و در گوشه و کنار دنیا زندگی می‌کردند که بسیاری از آنها چهره‌های موقعی در محل زندگی خود بودند و هستند. اما ما هیچ وقت نتوانستیم ارتباطی را بین این افراد و سرزمین آنها به وجود آوریم. طرح چندخطی داستان «زادبوم» که رضا میرکریمی آن را برای من تعریف کرد فرصت مناسبی برای طرح مسئله بود. به همین خاطر پای این فیلم ایستادم... عبور از مراحل، ایده‌ها و سلیقه‌های مختلف باعث شد «زادبوم» تبدیل به فیلمی شود که به نوعی دگرگون‌کننده در سینمای ایران است.

۲ چندین سال پیش من فیلمی به نام «هرد پارانی» را ساختم که شاید هم‌چیز دگرگون‌کننده بود مایل به اکران فیلم نبود و داوودی هم که شرایط کشور را ملتهب می‌دید، منتظر فرصت بود تا التهاب‌ها کمتر شود. مذاکره با حوزه تا سال ۹۵ ادامه پیدا کرد؛ تا زمانی که داوودی توانست سهم حوزه‌ی هنری را بخرد و مالک فیلم شود. ولی با گذشت حدود ۸ سال، موج تازه‌ای از انتقادات به فیلم شروع و حوزه دچار تردید شد. مثلاً در فیلم به این موضوع اشاره می‌شود که چون زمین سرد است لاک‌پشت‌ها از تخم بیرون نمی‌آیند؛ بنابراین باید با دست‌گاه‌هایی زمین را گرم کرد. این نکته، برای گروهی از مخالفان این تصور را ایجاد کرد که منظور «زادبوم» وقایع سال ۸۸ بوده! تعجب نکنید، این نوع قرانت اثری که سه سال قبل سال ۸۸ شکل گرفته و نوشته شده، عجیب نیست چون معیار قضاوت، سیاست‌زدگی و جناح‌بندی است.

موضع فعلی حوزه چیست

حرف می‌زنیم. حالا موضع حوزه‌ی هنری نسبت به فیلم جالب است: محمد حمزه‌زاده قائم مقام‌رئیس و معاون سینمایی حوزه هنری در گفت‌وگویی اعلام کرده که: «کارگردان به اقتضای زمان و به اقتضای داستان و یک مقدار هم به اقتضای حساسیت‌هایی که روی فیلم بوده، تغییراتی در فیلم داده است. من البته نسخه‌ی جدید را ندیده‌ام. قرارم آن هم با آقای داوودی این بود که ما سهم‌مان را می‌فروشیم، ولی معنی‌اش این نیست که حتماً آن را اکران می‌کنیم.» بنابراین اکران فیلم فعلاً مشروط است. با این حال داوودی گفته است که دلیل بی‌رغبتی حوزه‌ی هنری به نمایش فیلم سوءتفاهم‌ها بوده. واکنش حوزه، نشان می‌دهد که جناح راست سیاسی (که خود را به جریان ارزشی منتسب می‌کند) نسبت به فیلم چه موضعی دارد و آیا هنوز دلایل قبلی‌اش را مطرح می‌کند یا نقدهای دیگری را نیز به مضمون فیلم وارد می‌داند.

حرف می‌زنیم. حالا موضع حوزه‌ی هنری نسبت به فیلم جالب است: محمد حمزه‌زاده قائم مقام‌رئیس و معاون سینمایی حوزه هنری در گفت‌وگویی اعلام کرده که: «کارگردان به اقتضای زمان و به اقتضای داستان و یک مقدار هم به اقتضای حساسیت‌هایی که روی فیلم بوده، تغییراتی در فیلم داده است. من البته نسخه‌ی جدید را ندیده‌ام. قرارم آن هم با آقای داوودی این بود که ما سهم‌مان را می‌فروشیم، ولی معنی‌اش این نیست که حتماً آن را اکران می‌کنیم.» بنابراین اکران فیلم فعلاً مشروط است. با این حال داوودی گفته است که دلیل بی‌رغبتی حوزه‌ی هنری به نمایش فیلم سوءتفاهم‌ها بوده. واکنش حوزه، نشان می‌دهد که جناح راست سیاسی (که خود را به جریان ارزشی منتسب می‌کند) نسبت به فیلم چه موضعی دارد و آیا هنوز دلایل قبلی‌اش را مطرح می‌کند یا نقدهای دیگری را نیز به مضمون فیلم وارد می‌داند.

جدایی از ایدئولوژی

این تفکیک مهم است؟ آیا پیرمردی که دیگر از شورش افتاده و نه فقط مخالف و دشمن نیست که دلش پر می‌زند برای دیدن وطنش، هنوز هم باید محروم بماند؟ و آیا قدرتی می‌تواند کمک کند که او به کشور برگردد؟ یادمان باشد که اواخر دهه‌ی هفتاد، وقتی دولت اصلاحات سر کار بود، با یک عفو عمومی اعلام‌نشده مواجه بودیم و موجی از هنرمندان قبل

این تفکیک مهم است؟ آیا پیرمردی که دیگر از شورش افتاده و نه فقط مخالف و دشمن نیست که دلش پر می‌زند برای دیدن وطنش، هنوز هم باید محروم بماند؟ و آیا قدرتی می‌تواند کمک کند که او به کشور برگردد؟ یادمان باشد که اواخر دهه‌ی هفتاد، وقتی دولت اصلاحات سر کار بود، با یک عفو عمومی اعلام‌نشده مواجه بودیم و موجی از هنرمندان قبل

این تفکیک مهم است؟ آیا پیرمردی که دیگر از شورش افتاده و نه فقط مخالف و دشمن نیست که دلش پر می‌زند برای دیدن وطنش، هنوز هم باید محروم بماند؟ و آیا قدرتی می‌تواند کمک کند که او به کشور برگردد؟ یادمان باشد که اواخر دهه‌ی هفتاد، وقتی دولت اصلاحات سر کار بود، با یک عفو عمومی اعلام‌نشده مواجه بودیم و موجی از هنرمندان قبل

این تفکیک مهم است؟ آیا پیرمردی که دیگر از شورش افتاده و نه فقط مخالف و دشمن نیست که دلش پر می‌زند برای دیدن وطنش، هنوز هم باید محروم بماند؟ و آیا قدرتی می‌تواند کمک کند که او به کشور برگردد؟ یادمان باشد که اواخر دهه‌ی هفتاد، وقتی دولت اصلاحات سر کار بود، با یک عفو عمومی اعلام‌نشده مواجه بودیم و موجی از هنرمندان قبل



صاحب امتیاز: حزب کارگزاران سازندگی ایران
رئیس شورای سیاست گذاری: سید حسین مرعشی
مدیر مسئول: سید افضل موسوی
سردبیر: محمد قوجانی
دستیار سردبیر: اکبر منتجبی

نشانی: تهران، خیابان شریعتی، خیابان خواجه عبدالله انصاری، خیابان چهاردهم، کوچه زرون
پلاک ۱۴، واحد ۴ تلفن: ۲۶۷۰۱۰۲۲ شماره: ۲۶۷۰۱۰۵۱
سازمان آگهی‌ها: مجید حسن‌زاده تلفن: ۲۶۷۰۱۰۲۲ همراه: ۰۹۱۹۲۴۳۲۵۸
چاپ: هم‌میهن فارس تلفن: ۲۶۸۹۳۳۰
توزیع: نشرگستر تلفن: ۶۱۹۳۳۳۳۳

شنیده‌ها

● شنیده می‌شود دکتر محمدعلی نجفی پیش از قبولی نامزدی شهرداری تهران دیداری با دکتر علی لاریجانی رئیس مجلس شورای اسلامی داشته است و درباره‌ی آینده شهرداری تهران با او رایزنی کرده است.

● شنیده می‌شود دکتر عباسی کلاتری وزیر اسبق کشاورزی به زودی به عنوان معاون رئیس‌جمهور و رئیس سازمان حفاظت از محیط زیست منصوب خواهد شد. کلاتری از مخالفان جدی افزایش تولید گندم در کشور است و این مسئله را علت اصلی خشک شدن منابع آبی در کشور می‌داند که با رویکرد وزارت کشاورزی در دوران محمود حجتی در دولت‌های خاتمی و روحانی در تضاد قرار دارد.

● شنیده می‌شود مسعود نبلی علی‌رغم پی‌گیری‌های معاون اول رئیس‌جمهور و پیشنهاد رئیس‌جمهور وزارت اقتصاد و امور دارایی را نپذیرفته است و در لحظات آخر مسعود کرباسیان که از تکتو کرات‌های اقتصاد ایران است به وزارت اقتصاد منصوب شده است. کرباسیان از مدیران اقتصادی اهل فرهنگ و اندیشه است که در کتاب‌هایش از نوعی آمیزش نهاد گرایسی و آزادخواهی اقتصادی دفاع می‌کند.

● شنیده می‌شود یکی از علل انصراف نامزدهای شهرداری تهران در روز آخر تغییر مسیر انتخاب شهردار تهران از سیستم دومرحله‌ای به سیستم تک‌مرحله‌ای بوده است. در سیستم دومرحله‌ای، دو نامزد به مرحله نهایی راه می‌یافتند و بار دیگر درباره‌ی آنها رای گیری می‌شد که با توجه به آرای دکتر نجفی این کار ممکن بود به ضرر نامزد رقیب تمام شود.

● شنیده می‌شود مراسم تجلیف در مجلس شورای اسلامی با نظر و پی‌گیری علی لاریجانی رئیس مجلس شورای اسلامی و به عنوان بدیل و آلترناتیوی در برابر قدرت‌نمایی دشمنان منطقه‌ای ایران انجام شده بود. رئیس مجلس استدلال کرده بود پس از مراسم رقص شمشیر ترامپ در حجاز این مراسم شوکه‌مند ضروری بود.

● شنیده می‌شود انتخاب خانم لعیبا جنبیدی به معاونت حقوقی رئیس‌جمهور با استقبال گسترده حقوق‌دانان، وکلا و جامعه مدنی حقوقی کشور مواجه شده است. خانم جنبیدی از بهترین شاگردان مرحوم دکتر ناصر کاتوزیان است.

● شنیده می‌شود فشار زیادی بر روی دولت علیه انتخاب وزیر دادگستری از سوی اصول‌گرایان و نیز مخالفان نظام وارد می‌آید. اصول‌گرایان وزیر پیشنهادی دادگستری را به عضویت یک فرقه دراویش متهم می‌کنند و مخالفان نظام او را به سبب حضور در ماجراهای سال ۶۷ متهم می‌کنند.

هفته‌نامه سازندگی بررسی می‌کند

آینده همشهری

همشهری حتی در سیاسی‌ترین دورانش یک روزنامه‌ی معتدل باقی مانده است

همشهری ماهنامه‌ی داخلی شهرداری تهران بود که در دوره‌ی غلامحسین کرباسچی ابتدا به شکل یک ماهنامه اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی منتشر می‌شد. ماهنامه همشهری مجله‌ای حرفه‌ای بود که در سال‌های آغازین دهه ۷۰ با تحولی که در شهرداری تهران با انتصاب غلامحسین کرباسچی رخ داد از رگان شهرداری شد و ۱۶ شماره از آن - حتی پس از آغاز به کار روزنامه همشهری - ماهنامه همشهری اصلا سیاسی نبود و کاملا گرایش اجتماعی و فرهنگی داشت. گزارش سبک غالب آن بود و به فرهنگ شهرنشینی می‌پرداخت و اخبار شهرداری را هم منتشر می‌کرد. یک ضمیمه نیازمندی‌های اقتصادی داشت و با صفحات زیاد و به صورت منظم منتشر می‌شد در مقطعی ضمیمه‌ای به نام «همشهری نوجوان» هم منتشر می‌کرد.

با انتشار روزنامه همشهری ضرورت ماهنامه همشهری منتفی شد و البته همان‌ایم خبر از توقیف ماهنامه همشهری در محافل پیچیده بود اما در نهایت در سال ۱۳۷۱ اولین شماره‌ی روزنامه‌ی همشهری منتشر شد.

احمد ستاری عضو شورای سردبیری روزنامه اطلاعات و مدیرکل مطبوعاتی وزارت ارشاد در دوره خاتمی اولین سردبیر همشهری بود که آن را با نگاه به روزنامه USA TODAY منتشر کرد: روزنامه‌ی شهروندمحور که به جای اخبار حاکمیتی به اخبار شهری می‌پرداخت. از محیط زیست، گل و گیاه، تفریح و سرگرمی و اقتصاد شهر حرف می‌زد.

اولین تحریریه همشهری با انتقادات شدید اصول‌گرایان و جناح راست وقت مواجه شد. در راس آنها رقیبای مطبوعاتی همشهری به خصوص در روزنامه کیهان قرار داشتند که اولین روزنامه در قطع تابلوئید (کوچک‌تر از اطلاعات و کیهان) و تمام‌رنگی را رقیب خطرناکی برای خود می‌دیدند. در این همشهری البته همه می‌نوشتند از عطاءالله مهاجرانی تا محمدجواد لاریجانی اما در نهایت عمر تحریریه اول کوتاه بود و حتی ممکن بود ابقای آنها به تعطیلی همشهری منتهی شود. در نهایت محمد عطر یانفر عضو شورای سردبیری روزنامه کیهان در دوره سیدمحمد خاتمی و معاون وزیر کشور در دوران سیدعلی‌اکبر محتشمی و عبدالله نوری سردبیر همشهری شد و هنوز رکورددار طولانی‌ترین دوران سردبیری همشهری (برای ۱۱ سال) بود. محمد عطر یانفر را می‌توان پایه‌گذار بوروکراسی همشهری دانست. ایده همشهری حاصل خلاقیت احمد ستاری بود که با حمایت و مدیریت مدرن غلامحسین کرباسچی تاسیس شد اما محمد عطر یانفر همشهری را به یک نهاد تبدیل کرد. همشهری در دوره ستاری اوج گرفته بود و اعتبار لازم را کسب کرده بود و اتفاقا این اعتبار را از یک خبر کاملا اجتماعی (حادثه در ولنجک برای دانش آموزان یک

مدرسه) به دست آورده بود اکنون لازم بود این اعتبار تثبیت شود. در پایه‌گذاری همشهری روزنامه‌نگارانی مانند ماشاءالله شمس‌الواعظین و اکبر گنجی و سیدابراهیم نبوی و احمدرضا دریایی در کنار احمد ستاری نقش داشتند که به تدریج کار را به گروه بعدی مانند محمود صدری، فرهنگ فردینا، خسرو قدیری، احمدزیدآبادی، فریدون عموزاده خلیلی، محمدصادق جنان‌صفت، جهانگیر کوثری و... سپردند. این گروه تا شهرداری محمود احمدی‌نژاد به کار خود ادامه دادند. البته دو سال قبل از آن در انتهای دهه ۷۰ افراد جوان‌تری از روزنامه‌نگاران اصلاح‌طلب به همشهری پیوستند: محمد قوجانی از جمله آنان بود که ضمیمه‌هایی برای همشهری راه‌انداخت: همشهری ماه، همشهری جوان، همشهری دیپلماتیک، همشهری دوم، همشهری تهران، همشهری اصفهان، همشهری جمعه از جمله این ضمیمه‌ها و ویژه‌نامه‌ها بودند. در واقع همشهری دست کم سه نسل روزنامه‌نگار اصلاح‌طلب را پرورش داده بود و به رسانه‌ای پرتیراژ بدل شده بود.

در هیچ‌یک از این ادوار همشهری روزنامه‌ی سیاسی نبود. محتوای اجتماعی همشهری همیشه بر محتوای سیاسی آن غلبه داشت و به لحاظ قانونی مطالب سیاسی همشهری از یک صفحه تجاوز نمی‌کرد. اما همشهری در انتخابات سال ۱۳۷۶ نقش مهمی در طرح تکثیر فضای انتخاباتی ایفا کرد. پیش از این انتخابات اخبار سیدمحمد خاتمی به عنوان مشاور رئیس‌جمهور و رئیس کتابخانه ملی در همشهری منتشر می‌شد و برخلاف روزنامه‌های دیگر، او را از عرصه عمومی حذف نمی‌کرد. از سوی دیگر همشهری اولین روزنامه‌ی بود که ماجرای مذاکرات محمدجواد لاریجانی با نیک براون انگلیسی را فاش کرد و این در شکست رقیب خاتمی نقش مهمی داشت. در مجله‌های همشهری مانند روز هفتم (مجله خانوادگی) و آفتابگردان (روزنامه کودکان و نوجوانان) هم خاتمی مورد توجه بود گرچه این نشریات نه به امتیاز شهرداری تهران که به امتیاز شخص غلامحسین کرباسچی منتشر می‌شد و از بودجه عمومی استفاده نمی‌کرد اما به نام همشهری تمام می‌شد.

مجموع این اقدامات سبب شد همشهری پس از دوم خرداد از یک سو با فشار حاکمیت مواجه و از سوی دیگر با رشد مطبوعات منتقد جدید با افت مخاطب روبه‌رو شود اما تزریق روزنامه‌نگاران جوان‌تر به همشهری به‌خصوص پس از تعطیلی مطبوعات رادیکال سبب بازگشت رونق همشهری شد. این بار حاکمیت تصمیم گرفت همشهری را محدود کند. راه‌حل اجرای قانون معطل مانده نمایندگان مجلس پنجم بود که همشهری را وادار می‌کردند در محدوده جغرافیایی صاحب‌امتیازش یعنی شهرداری تهران منتشر شود. اما همشهری حتی در تهران هم چند برابر مطبوعات شهری تیراژ داشت.

چند سال بعد البته مشکل به صورت اساسی حل شد: محمود احمدی‌نژاد شهردار تهران شد و همشهری را نیز تسخیر کرد. همشهری نیز با نظر مثبت حاکمیت به سراسر ایران بازگشت. از این دوره همشهری سیاسی‌ترین روزنامه کشور شد. گرچه علیرضا شیخ‌عطار اولین مدیر اصول‌گرای همشهری در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۸۴ از شهردار تهران حمایت نکرد و مدافع علی لاریجانی بود اما تاوان این تمرد خود را با عزل در شب انتخابات داد و اشعری جایگزین او شد. اشعری نیز با ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد به دنبال او از شهرداری و همشهری رفت و محمدباقر قالیباف در مقام شهردار تهران دو اصول‌گرای میانه‌رو، چینی‌فروشان مدیرعامل کانون پرسورش فکری کودکان و نوجوانان و محمدرضا زائری روزنامه‌نگار معتدل را به مدیریت و سردبیری همشهری انتخاب کرد که اعتدال را به همشهری بازگرداندند و عکس‌های همه مدیران قدیمی همشهری را در ساختمان همشهری نصب کردند.

اما در نهایت چینی‌فروشان کانون پرسورش فکری کودکان و نوجوانان را به همشهری ترجیح داد و زائری هم از همشهری رفت تا حسین انتظامی مدیر همشهری شود. انتظامی قبلا جام جم را در برابر همشهری ساخته بود اما اکنون مدیر همشهری شده بود. منشی او در اداره همشهری اعتدالی بود اما دولت او نیز دیری نپایید و با گردش به راست قالیباف مدیران جدیدی برای همشهری انتخاب شدند که جوان بودند. همشهری اما همچنان معتدل ماند. در واقع در همه ادوار انتشار روزنامه همشهری با وجود آن که افرادی از گروه‌هایی مانند حزب کارگزاران، حزب مشارکت، حزب عدالت و پیشرفت و حتی آبادگران در همشهری حضور داشتند «روزنامه» همشهری معتدل ماند.

در بدنه همشهری نیروهای اصلاح‌طلب باقی ماندند و اصول‌گرایانی که به آنها پیوستند هم از جوانان و معتدلی‌ن بودند هرچند که در این یک سال آخر همزمان با گردش به سوی رادیکالیسم محمدباقر قالیباف در برخی مجلات همشهری به خصوص در همشهری ماه و خردنامه همشهری نیروهای رادیکال به سردبیری رسیدند و به نقدهای تند علیه دولت روحانی و اصلاحات روی آوردند اما بدنه همشهری همچنان میانه‌رو باقی ماند.

در دوران محمدباقر قالیباف ضمیمه‌های دوران اولیه همشهری و نیز مجله‌هایی که در دوران محمود احمدی‌نژاد راه افتاده بود به کارتل بزرگی از مطبوعات و مجلات فرهنگی بدل شده است که مجله‌ای مانند همشهری جوان، همشهری داستان، ۲۴ و نیز احیای مجله دانستی‌ها در زمره کارهای ماندگار این دوران بود. روزنامه‌نگارانی مانند سیامک رحمانی، نفیسه مرشدزاده، محمدحسین معززی‌نیا، جواد رسولی، احسان رضایی و... در زمره روزنامه‌نگارانی هستند که بدون دوگانه‌هایی مانند اصلاح‌طلب اصول‌گرا در زمره افراد خوش‌فکر مطبوعات ایران هستند.

گرچه مدیران همشهری همواره خواسته‌اند آن را سیاسی کنند اما همشهری حتی در سیاسی‌ترین دوران خود و در دوران سیاسی‌ترین مدیران خود هرگز سیاسی‌نمانده است. همشهری یک قوه سیاسی هست اما یک روزنامه سیاسی نیست و این نکته‌ای است که هیچ شهرداری در تهران نمی‌تواند از آن صرف‌نظر کند.

بدون شک زمانی که آزادسازی واقعی در ایران صورت بگیرد دولت‌ها و نهادهای عمومی باید از رقابت با بخش خصوصی در عرصه اطلاع‌رسانی خودداری کنند اما آن زمان کی فرا خواهد رسید؟ شاید دکتر نجفی بتواند اولین گام‌ها را در این راه اصولی و درست بردارد.

گفته‌ها



اسحاق جهانگیری (معاون اول رئیس‌جمهور): رئیس‌جمهور در جلسه... دولت تاکید کرد که پذیرفته شده نیست که وزرا معاون خاتم نداشته باشند بنابراین اطمینان می‌دهیم که از زنان مجرب و تحصیلکرده به تعداد قابل توجهی در دولت دوازدهم استفاده کنیم. رئیس‌جمهور در این موضوع جدی است و من هم پیگیری خواهم کرد. برای حضور قومیت‌ها در دولت نیز اصرار داریم که از میان معاونان وزرا، سفرا، استانداران از قومیت‌های مختلف حضور داشته باشند.



سیدحسین مرعشی (سخنگوی حزب کارگزاران سازندگی ایران): من یا شخص دیگری اتاق فکر شهردار تهران آقای نجفی نیستم و هیچ دخالتی در امور و مسئولیت‌های شهرداری و عملکرد شهردار تهران نخواهم داشت. برنامه‌های آقای نجفی ارائه و منتشر شد و اقداماتی که باید انجام شود هم کاملا مشخص است.



سیدعباس صالحی (وزیر پیشنهادی فرهنگ و ارشاد اسلامی): وقتی ۱۴ ساله بودم اولین فیلم را در اوج دوران انقلاب دیدم... بن‌هور که خیلی جذاب بود با برادرم... دیدیم و از اینجا به بعد بالاترین مصرف فرهنگی خانواده ما سینما شد... تقریبا فیلم متفاوتی با مورد بحثی نبود که نرفته باشیم. یاد می‌آید که دن آرام را خواننده بودم وقتی خبر رسید که فیلم دن آرام به مشهه آمده است با زحمات زیاد بلیت فیلم را تهیه کردم. شرق: ۲۱ مرداد ۹۶



حسین شریعت‌مداری (مدیرمسئول روزنامه کیهان): این که گفته می‌شود آمریکا اصرار دارد در مقابل نقض برجام ایران هم از برجام دست بکشد یک بازیچه دودراست که صرفا با هدف باقی نگه داشتن ما در برجام شلیک شده است. برخلاف آنچه که برخی از دولتمردان ادعا می‌کنند آمریکا هرگز خواستار خروج ما از برجام نیست چرا که از برجام به عنوان یک اهرم برای تحمیل خواسته‌های خود استفاده می‌کند. کیهان: ۲۱ مرداد ۹۶

روزنامه‌ی آفتاب یزد: یک عضو شورای شهر به آفتاب یزد گفته است برنامه‌های نجفی، مهرعلیزاده و کولایی جامع و کامل بوده است اما حسن نجفی نزدیکی و ارتباط او با دولت بوده است... محسن مهرعلیزاده که تا آخرین دقیق اخبار حاکی از رقابت نزدیک میان او و نجفی از شورا مخایره می‌شد به ناگهان انصراف داد. [این روزنامه در طرحی از شهردار آینده تهران با ترمیم خطوط دستگام ضربان قلب سعی کرد نجفی را بیمار نشان دهد!] آفتاب یزد: ۲۱ مرداد ۹۶

همشهری

لایحه بودجه ۲۴۰۰ میلیارد تومانی
سال ۷۲ امروز تقدیم مجلس می‌شود

پارک ۷۰ هکتاری ویژه بانوان
امروز کشایش می‌یابد

کارگران زن نمونه معرفی شدند

ضوابط پرداخت بیمه یکاری اعلام شد

چرا همشهری؟

مدرسه (به دست آورده بود اکنون لازم بود این اعتبار تثبیت شود. در پایه‌گذاری همشهری روزنامه‌نگارانی مانند ماشاءالله شمس‌الواعظین و اکبر گنجی و سیدابراهیم نبوی و احمدرضا دریایی در کنار احمد ستاری نقش داشتند که به تدریج کار را به گروه بعدی مانند محمود صدری، فرهنگ فردینا، خسرو قدیری، احمدزیدآبادی، فریدون عموزاده خلیلی، محمدصادق جنان‌صفت، جهانگیر کوثری و... سپردند. این گروه تا شهرداری محمود احمدی‌نژاد به کار خود ادامه دادند. البته دو سال قبل از آن در انتهای دهه ۷۰ افراد جوان‌تری از روزنامه‌نگاران اصلاح‌طلب به همشهری پیوستند: محمد قوجانی از جمله آنان بود که ضمیمه‌هایی برای همشهری راه‌انداخت: همشهری ماه، همشهری جوان، همشهری دیپلماتیک، همشهری دوم، همشهری تهران، همشهری اصفهان، همشهری جمعه از جمله این ضمیمه‌ها و ویژه‌نامه‌ها بودند. در واقع همشهری دست کم سه نسل روزنامه‌نگار اصلاح‌طلب را پرورش داده بود و به رسانه‌ای پرتیراژ بدل شده بود.)

مدرسه (به دست آورده بود اکنون لازم بود این اعتبار تثبیت شود. در پایه‌گذاری همشهری روزنامه‌نگارانی مانند ماشاءالله شمس‌الواعظین و اکبر گنجی و سیدابراهیم نبوی و احمدرضا دریایی در کنار احمد ستاری نقش داشتند که به تدریج کار را به گروه بعدی مانند محمود صدری، فرهنگ فردینا، خسرو قدیری، احمدزیدآبادی، فریدون عموزاده خلیلی، محمدصادق جنان‌صفت، جهانگیر کوثری و... سپردند. این گروه تا شهرداری محمود احمدی‌نژاد به کار خود ادامه دادند. البته دو سال قبل از آن در انتهای دهه ۷۰ افراد جوان‌تری از روزنامه‌نگاران اصلاح‌طلب به همشهری پیوستند: محمد قوجانی از جمله آنان بود که ضمیمه‌هایی برای همشهری راه‌انداخت: همشهری ماه، همشهری جوان، همشهری دیپلماتیک، همشهری دوم، همشهری تهران، همشهری اصفهان، همشهری جمعه از جمله این ضمیمه‌ها و ویژه‌نامه‌ها بودند. در واقع همشهری دست کم سه نسل روزنامه‌نگار اصلاح‌طلب را پرورش داده بود و به رسانه‌ای پرتیراژ بدل شده بود.)